



خدا خود را در سادگی پنهان نموده، سپس به همان صورت خود را مکتشف می‌سازد

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا
۶۳-۰۳۱۷M

خدا خود را در سادگی پنهان نموده، سپس به همان صورت خود را مکشوف می‌سازد

ویلیام ماریون برانهام
جفرسونویل، ایندیانا
۶۳-۰۳۱۷M

God Hiding Himself In Simplicity, Then Revealing Himself In The Same

William Marrion Branham
Jeffersonville, Indiana
63-0317M



www.bargozidegan.net

۱. متشکرم برادر نویل!^۱ خدا به شما برکت بدهد. صبح بخیر، دوستان! به گمانم این یکی از برجسته‌ترین لحظات زندگی من است که امروز صبح دوباره در این خیمه باشم و این ساختمان زیبا و نظم فرزندان خدا را که در خانه‌ی خدا نشسته‌اند، شاهد باشم.

۲. دیروز وقتی به اینجا آمدم و ساختمان را دیدم بسیار متحیر شدم. هرگز تصور نمی‌کردم که این‌گونه بشود. وقتی نقشه‌ها را دیده بودم، در نقشه‌های اولیه فقط یک اتاق کوچک به ساختمان اضافه شده بود، ولی اکنون با یک-یک ساختمان بسیار زیبا مواجه شده‌ام و خداوند متعال را بابت این ساختمان زیبا شکر می‌کنیم. و ما...

۳. امروز صبح از جانب همسر و فرزندانم نیز به شما سلام می‌کنم که خیلی دوست داشتند اینجا باشند و در دعای تقدیم ساختمان در این هفته که به مسیح اختصاص دارد، شرکت کنند. ولی بچه‌ها مدرسه دارند و آوردن آنها سخت است. و... آنها شدیداً دلتنگ خانه و اینجا هستند و هرگز از احساس دلتنگی ما برای شما کاسته نمی‌شود. ما اینجا دوستان زیادی داریم، من-من همه‌ی آنها را دوست دارم. ولی دوستان قدیمی چیزی دیگر هستند؛ مهم نیست که شما کجا با دوستان جدید آشنا می‌شوید، آنها جای دوستان قدیمی را نمی‌گیرند.

۴. مهم نیست که من کجاها باشم، این همیشه برای من از قداست خاصی برخوردار

^۱ Orman Neville اورمان نویل؛ خادم خیمه‌ی برانهام در جفرسونویل، ایندیانا

است. حدود سی سال پیش روی یک-یک بستر گل آلود، این تکه از زمین را به عیسی مسیح تقدیم کردم. زمانی که اینجا چیزی جز یک تکه زمین گل آلود بیش نبود. تمام اینجا مثل یک تالاب بود. به همین خاطر بود که تمام مسیرهای دسترسی محلی باید از آنجا دور می‌زدند تا از تالابی که در اینجا بود، فاصله بگیرند. و اینجا پر بود از نیلوفر، نیلوفرهای آبی که اینجا رشد کرده بودند.

۵. نیلوفر گل بسیار عجیبی است. هرچند که در گل‌ولای متولد می‌شود، باید خود را از گل‌ولای عبور داده، بالا بیاید، خود را به سطح آب برساند و زیبایی خویش را نمایان کند.

۶. و امروز صبح من-من فکر می‌کنم این دقیقاً همان چیزی است که در اینجا اتفاق افتاده، که از آن زمان مانند یک-یک نیلوفر کوچک خودش را بالا کشانده، و هنگامی که به بالای آب می‌رسد، بال‌هایش را باز کرده، گلبرگ‌هایش را گسترانیده و زیبایی سوسن‌وادی‌ها را منعکس می‌سازد. باشد تا پایدار بماند. خانه‌ای باشد که تماماً به خدا تقدیم شده است.

۷. خود خیمه در سال ۱۹۳۳ تقدیم شده است، ولی به گمانم خوب باشد که امروز صبح یک جلسه‌ی تقدیم دوباره داشته باشیم، خصوصاً برای عزیزانی که با محبت و ایثار خود برای مسیح، همه‌ی اینها را ممکن ساختند. می‌خواهم از تک‌تک شما عزیزان، بابت هدایایی که گذاشتید تا این کلیسا به مسیح تقدیم شود، تشکر و قدردانی نمایم.

۸. صمیمانه قدردانی می‌کنم و از جماعت تشکر می‌کنم که به نمایندگی از برادران عزیزمان در کلیسا که خدمت خویش را به این امر اختصاص دادند، صحبت کردن در این مورد را بر عهده‌ی من گذاشتند. برادر شریف و عزیزمان برادر بنکس وود^۲ برادر

شریف و عزیزمان روی رابرسون^۳ و سایر برادران که با ازخودگذشتگی ماه‌ها وقت صرف کردند تا این ساختمان این‌گونه که امروز هست، بنا شود و در اینجا ماندند تا ناظر بنای درست این ساختمان باشند.

۹. وقتی وارد ساختمان شدم و این منبر را دیدم، همان چیزی بود که در تمام عمرم دوست داشتم داشته باشم و مشتاق دیدنش بودم. من... برادر وود این را می‌دانست، او هرگز نگفت که آن را می‌سازد، ولی آن را ساخت.

۱۰. من به ساختمان دقت کردم و اینکه چقدر... این فوق‌العاده است. اکنون، کلمه‌ای مناسب برای بیان احساساتم پیدا نمی‌کنم. هیچ راهی نیست که این کار را بکنم، اما خدا این را می‌داند. و امیدوارم که خدا به شما عزیزانی که در شکل‌گیری این ساختمان به این صورتی که هست، کمک کردید و در بنای خانه‌ی خداوند سهم داشتید، برکت بدهد. و اکنون، تمایل دارم که این چیزها را بگویم، ساختمانی که از درون و بیرون به این زیبایی است.

۱۱. برادر خانم من، جونور وِبر^۴ کار بنایی اینجا را به عهده داشته... می‌دانم که این نمی‌توانست بهتر از چیزی که هست، باشد. یک کار عالی.

۱۲. برادر دیگری اینجا است که هرگز او را ملاقات نکرده‌ام، او سیستم صدا را راه‌اندازی کرد. ولی متوجه شدم که حتی در چنین ساختمانی، هیچ برگشت صدایی وجود ندارد، چون آن را به طریقی متفاوت در سقف کار گذاشته‌اند. فقط می‌توانم... مهم نیست که کجا بایستم، این به همان صورت خواهد بود. می‌بینید و تمام اتاق‌ها طوری ساخته شده‌اند که بلندگوهایی در آنها تعبیه شده است. و هر جا که باشید می‌توانید صدا را بشنوید. ایمان دارم این دست خداوند قادر متعال بود که این چیزها را فراهم نمود. اکنون اگر...

۱۳. خداوندمان ساختمانی را به ما عطا کرده است تا بتوانیم او را در آن بپرستیم، چیزی در حدود سی سال. ما این بنا را از یک ساختمان یک طبقه‌ی کوچک شروع کردیم. کنار آن بخاری‌های زغال‌سنگی قدیمی می‌نشستیم و پیمانکار، برادر وود، یکی از آنها، برادر رابرسون داشت به من می‌گفت که آن ستون‌ها کجا بودند و آن الوارها باید چگونه در سقف کار گذاشته شوند. آنها دچار حریق شدند و شاید حدود یکی دو متر از آنها سوخت. چرا این تماماً در آتش نسوخت؟ این فقط دست خدا بود و بعد از آن آتش‌سوزی، درحالی‌که تمام وزن خیمه روی آن ستون بود، چرا ریزش نکرد؟ این فقط دست خدا بود. اکنون این ستون‌ها با فولاد تقویت شده و در زمین کار گذاشته شده‌اند، تا استحکام بیشتری داشته باشند.

۱۴. حال، فکر می‌کنم که این وظیفه‌ی ماست تا به فیض خدا درون را درست کنیم... این فقط مربوط به ساختمان زیبایی نیست که ما به آن وارد می‌شویم. باشد تا هرکس از این در وارد می‌شود، شخصیت زیبای عیسای مسیح در او دیده شود، تا اینجا مکان وقف شده به خداوند ما باشد. مردمی تقدیس شده، چون مهم نیست که ساختمان چقدر زیاست، هرچند که ما شکرگزار آن هستیم... ولی زیبایی کلیسا مربوط به شخصیت مردم است. ایمان دارم که این همیشه خانه‌ی جمال خداوند خواهد بود.

۱۵. حال، در جلسه‌ی تقدیس و وقف ساختمان قبلی، یک رویای عظیم داده شد، و این، صبح روزی که اینجا را تقدیم کردم بر روی سنگ زاویه‌ی بنا حک شده است.

۱۶. ممکن است بخواهید بدانید که من چرا چند دقیقه قبل با تأخیر بیرون آمدم. اولین وظیفه‌ام پس از ورود به ساختمان جدید، عقد کردن یک زوج جوان بود که در دفتر منتظر من بودند. امیدوارم که این برای من، بعنوان یک خادم امین و وفادار مسیح، نمونه و الگویی باشد تا عروس را مهتابی جشن آن روز بگردانم.

۱۷. و اکنون بیاید همان‌گونه که در ابتدا عمل کردیم، عمل کنیم. زمانی که ما اولین

مراسم تقدیم ساختمان قبلی را آغاز نمودیم، من یک مرد جوان بودم. زمانی که سنگ زایوه نهاده شد، شاید بیست و یک یا بیست و دو سال بیشتر نداشتم. این حتی قبل از زمان ازدواج من بود. همیشه می‌خواستم جایی را بینم که به درستی در نظم قرار دارد و برای خدا به جهت پرستش با قوم او باشد. و تنها طریقی که می‌توانیم این کار را بکنیم، نه از طریق یک ساختمان زیبا، بلکه از طریق یک زندگی تقدیس شده است.

۱۸. و اکنون، قبل از اینکه بخواهیم دعای تقدیم را شروع کنیم، بخشی از کلام را با هم بخوانیم و کلیسا را دوباره به خدا تقدیم کنیم. سپس من، امروز صبح پیغامی درباره‌ی بشارت دارم، که زمینه‌ساز پیغام من است که در پیش است.

۱۹. و امشب می‌خواهم به باب ۵ کتاب مکاشفه پردازم، که از-از هفت دوره‌ی کلیسا با هفت مهر آمیخته شده است، که من... سپس ما...

۲۰. سپس ما دوشنبه شب، سوار اسب سفید را بررسی می‌کنیم. سه‌شنبه شب... سوار اسب سیاه و تا به آخر، هر چهار اسب سوار. و بعد ششمین مهر باز می‌شود.

۲۱. و سپس یکشنبه صبح، صبح یکشنبه‌ی آینده، اگر خدا بخواهد... بعداً اعلام خواهیم کرد. ممکن است صبح یکشنبه‌ی آینده یک مراسم دعا برای بیماران در کلیسا داشته باشیم.

۲۲. و سپس در یکشنبه شب اگر خدا بخواهد، پایان جلسات با... خدا امدادمان نماید تا مهر هفتم را بگشاییم، جایی که یک آیه‌ی کوتاه وجود دارد: "خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد."^۵ توسط آن سکوت.

۲۳. حال، من نمی‌دانم که این مهرها چه معنایی دارند. شاید امروز اطلاعات من از آنها به همان اندازه‌ای باشد که بعضی از شما دارید. ما تفکرات و تعالیم کلیسایی زیادی در

این زمینه داریم که توسط انسان ارائه شده است. ولی هرگز به آن نمی‌رسد. و آن‌طور که خواهید دید، این باید از الهام برگرفته شده باشد. باید این‌گونه باشد و خود خدا تنها کسی است که می‌تواند این کار را بکند، بره. و امشب آن کتاب رستگاری است.

۲۴. حال، در این... دلیلی که من جلسه‌ی دعا برای بیماران را اعلام نمی‌کنم، این است که من در منزل یکی از دوستان اقامت دارم، و هر دقیقه از وقت خودم را صرف دعا و مطالعه می‌کنم. شما از-از روایبی که قبل از ترک اینجا به سمت غرب داشتم، مطلع هستید. آن هفت فرشته‌ای که به سمت من آمدند. کمی بعد کاملاً متوجه آن خواهید شد.

۲۵. پس اکنون، حال در ساختمان باید این را داشته باشیم، اگر تقدیم شده باشد، یا اینکه در چند دقیقه‌ی دیگر تقدیم او خواهد شد، برای پرستش خدا، باید این را به همان طریق حفظ کنیم. هرگز نباید در این ساختمان خرید و فروش کنیم. ما هرگز نباید هیچ عمل تجاری در این سالن اجتماعات انجام دهیم؛ هرگز نباید این عمل در اینجا انجام شود. که این شامل اجازه‌ی فروش کتاب به خادمین در اینجا هم می‌شود. فرقی نمی‌کند که چه باشد. جاهای دیگری برای این کار وجود دارد... ما نباید در خانه‌ی خداوند خرید و فروش کنیم. اینجا باید مکان پرستش باشد، مقدس، تقدیس شده برای آن هدف. می‌بینید؟ او به ما یک جای خوب داده است. بیایید این را به او تقدیم کنیم و خودمان را نیز همراه این به او تقدیم نماییم.

۲۶. و اکنون، این شاید کمی گستاخانه به نظر برسد، ولی اینجا جای دید و بازدید نیست، اینجا جای پرستش است هرگز نباید حتی چیزی غیر از پرستش را در اینجا با هم زمزمه کنیم، مگر اینکه مطلقاً ضروری باشد. می‌بینید؟ ما نباید در ساختمان تجمع کنیم. ما نباید در ساختمان بدویم یا به فرزندانمان اجازه‌ی دویدن بدهیم. و با انجام این، احساس

می‌کنم همین چند وقت قبل بود که اینجا را به گونه‌ای بنا نهادیم تا بتوانیم به تمام این چیزها سروسامان بدهیم. حال، این ساختمان را در اینجا داریم. البته، خیلی‌ها در اینجا غریبه هستند. اعضای خیمه این را می‌دانند که قرار است ساختمان برای خدمت به خداوند تقدیم شود. بنابراین، با تقدیم کردن خودمان، به یاد داشته باشیم، زمانی که وارد صحن کلیسا شدیم، نسبت به یکدیگر در سکوت باشیم و به عبادت خدا بپردازیم.

۲۷. اگر می‌خواهیم به یکدیگر سر بزنییم و ملاقات کنیم، جاهایی برای ملاقات یکدیگر وجود دارد. پس راه نمی‌افتیم به این طرف و آن طرف، به نحوی که حتی صدای خودتان را هم نشنوید، و بعد وقتی کسی جدید وارد ساختمان شود، نداند که چه کار باید بکند، چون سروصدای زیادی وجود دارد و این فقط یک امر بشری است. من این را در کلیساهای زیادی دیده‌ام که احساس خیلی بدی به من داده است. چون ما به صحن خداوند نمی‌آییم که یکدیگر را ملاقات کنیم، ما به اینجا می‌آییم که خدا را پیرستیم و بعد به خانه‌هایمان برویم. صحن کلیسا به پرستش تخصیص داده شده است. زمانی که بیرون ایستاده‌اید، مادامی که صحبتتان مقدس و درست است، هرچقدر می‌خواهید صحبت کنید. به خانه‌ی یکدیگر بروید و با یکدیگر ملاقات کنید، ولی وقتی از آن در وارد می‌شوید آرام و ساکت باشید.

۲۸. شما به اینجا می‌آیید تا با او صحبت کنید و بگذارید که او نیز با شما سخن بگوید. می‌بینید؟ مشکلی که هست، این است که ما زیاد حرف می‌زنیم و به اندازه‌ی کافی گوش نمی‌کنیم. بنابراین وقتی وارد می‌شویم، منتظر پاسخ او بمانیم.

۲۹. حال، شاید کسی اینجا نباشد که در روز تقدیم خیمه‌ی قدیمی اینجا بوده باشد، زمانی که میجر اولریش^۶ موسیقی می‌نواخت و من پشت آن سه صلیب ایستاده بودم تا اینجا را تقدیم کنم. اجازه نمی‌دادم که هیچ‌کس... راهنماها جلوی در ایستاده بودند تا

مطمئن شوند که کسی صحبت نمی‌کند. وقتی صحبتتان تمام شد، بیایید داخل. اگر تمایل داشتید، در آرامش به مذبح نزدیک می‌شوید و آرام دعا می‌کنید و در همان آرامش به جای خودتان برمی‌گردید و کتاب مقدستان را باز می‌کنید. اینکه همسایه‌ی شما چه کار کرده است، به خودش مربوط بود. شما حرفی برای گفتن ندارید. اگر قصد صحبت با او را داشتید، بگویید "او را بیرون از اینجا خواهم دید. من برای پرستش خدا اینجا هستم." کلام او را بخوانید یا در سکوت بنشینید.

۳۰. و بعد موسیقی، خواهر گرتی،^۷ نمی‌دانم امروز صبح او اینجا هست یا نه. خواهر گیبس،^۸ آن پیانوی قدیمی، به گمانم باید آن گوشه می‌بود، تا جایی که یادم می‌آید آن گوشه قرار داشت. و او به آرامی سرود «پای صلیب، جایی که منجی‌ام مرد» یا برخی موسیقی‌های بسیار زیبای دیگر را می‌نواخت، تا زمانی که وقت جلسه می‌رسید. و سپس رهبر پرستشی بلند می‌شد و چند سرود گروهی را رهبری می‌کرد و بعد اگر یک تک‌خوانی برجسته‌ای داشتند، آن را اجرا می‌کردند. ولی هرگز یک مشت سرود بی‌هدف خوانده نمی‌شد. و بعد، موسیقی ملایمی مداوم نواخته می‌شد که وقتی این را می‌شنیدم، متوجه می‌شدم که اکنون نوبت من است و باید بیرون بیایم.

۳۱. وقتی یک خادم پا به میان جماعتی می‌گذارد که در مسح روح در حال دعا هستند، آماده‌ی شنیدن از آسمان هستند. همه‌اش همین است. هیچ راهی جز این نیست. اما اگر در یک سردرگمی وارد شوید. پس شما-شما... پس شما هم-شما هم بسیار سردرگم خواهید شد، روح محزون می‌شود و... ما خواستار این نیستیم، نه. ما می‌خواهیم برای پرستش به اینجا بیاییم. ما خانه‌های دوست داشتنی‌ای داریم که دقایقی دیگر در مورد آن صحبت خواهیم کرد، جایی که با دوستانمان در آنجا ملاقات می‌کنیم. این خانه‌ی خداست.

۳۲. حال، بچه‌های کوچک هم هستند، نوزادان، آنها برایشان فرقی نمی‌کند، آنها... تنها راهی که می‌توانند انجام دهند تا به چیزی که می‌خواهند برسند، گریه کردن است. گاهی تنها خواسته‌ی آنها مقداری آب است. و گاهی اوقات هم کمی توجه و رسیدگی. به فیض خدا ما اتاقی را برای این امر اختصاص داده‌ایم و اسمش را گذاشته‌ایم «اتاق گریه»، که درست روبروی من قرار دارد. جایی که مادران می‌توانند فرزندانشان را به آنجا ببرند.

۳۳. حال، وقتی من تحت مسح هستم، این باعث آزار من نمی‌شود و شاید اصلاً به آن توجه هم نکنم، ولی برای کسانی که در بین جماعت هستند، این ممکن است باعث آزار آنها بشود. آنها به اینجا می‌آیند تا پیغام را بشنوند. متوجه هستید، پس مادر! وقتی فرزندتان شروع به گریه‌زاری می‌کند، کاری از دستتان بر نمی‌آید. چرا، این قطعاً... حتماً باید او را بیاورید. یک مادر واقعی می‌خواهد تا فرزندش را به کلیسا ببرد و این کاری است که شما باید انجام بدهید.

۳۴. ما در آنجا یک اتاق داریم که برای این کار آماده کرده‌ایم و در آن می‌توانید هر گوشه‌ی سالن را ببینید و بلندگوهایی در آن تعبیه شده که می‌توانید صدای آن را هرطور که می‌خواهید، کنترل کنید و یک-یک توالی کوچک با یک لگن مخصوص آب هم در آن اتاق تعبیه شده است، یعنی هر چیزی که باعث رضایت خاطر یک مادر می‌شود. با صندلی‌هایی که بتوانید بر آن بنشینید و در صورت نیاز بتوانید پوشک و لباس نوزاد خودتان را عوض کنید. همه‌ی اینها مهیا شده است.

۳۵. و بعد، گاهی اوقات نوجوانان و گاهی هم بزرگ‌ترها... می‌دانید جوانان یادداشت‌هایی را در بین جلسه ردوبدل می‌کنند، یا چیزی را پاره می‌کنند، یا این قبیل چیزها. حال، شما به اندازه‌ی کافی سن دارید که این را بدانید. باید این را بهتر درک کنید. می‌دانید؟ نباید به اینجا بیایید و-و اگر توقع دارید یک روز یک مرد واقعی باشید

و یک خانواده را برای ملکوت خدا پرورش بدهید، باید از همان ابتدا در راه درست گام بردارید و شروعی درست داشته باشید و عملکردتان درست باشد. و حال...

۳۶. حال، راهنماها و انتظامات در چهار گوشه‌ی سالن ایستاده‌اند و نیز مشایخی که در ردیف اول نشسته‌اند، آنها موظف هستند تا در صورت مشاهده‌ی چنین رفتارهایی، از آن فرد بخواهند ساکت بماند.

۳۷. پس اگر آنها از متانت لازم برخوردار نباشند، بهتر است کس دیگری روی صندلی بنشیند، چون کسی هست که می‌خواهد پیغام را بشنود. کسی هست که با هدف شنیدن کلام خدا آمده، و این چیزی است که همه‌ی ما بخاطرش جمع شده‌ایم، اینکه کلام خدا را بشنویم. پس همه می‌خواهند که بشنوند و می‌خواهیم تا جایی که امکان دارد همه ساکت باشند. ما برای گپ زدن و صحبت کردن اینجا جمع نشده‌ایم.

۳۸. قطعاً برخی پرستش می‌کنند، این قابل انتظار است. چیزی است که باید باشد. این چیزی است که بخاطرش اینجا هستید، تا خداوند را پرستش کنید. اگر احساس می‌کنید که باید پرستش کنید و فریاد بزنید، این کار را بکنید. می‌بینید، چون این چیزی است که بخاطرش اینجا هستید، که خدا را به روش پرستش خودتان پرستش کنید. ولی زمانی که شما در حال صحبت کردن و یادداشت ردوبدل کردن هستید، کسی نمی‌تواند به عبادت پردازد و این گونه شما باعث می‌شوید تا یک نفر از پرستش خدا فاصله بگیرد. می‌بینید، ما احساس می‌کنیم که این اشتباه است و می‌خواهیم در کلیسای خودمان یک قاعده بسازیم. جماعتی که در این ساختمان جمع می‌شوند، این کلیسا، به ملکوت خدا و موعظه‌ی کلام خدا تقدیم خواهد شد. دعا، پرستش، پس این چیزی است که شما بخاطرش به اینجا می‌آیید، پرستش.

۳۹. و بعد یک چیز دیگر، وقتی جلسه به اتمام می‌رسد، معمولاً جماعت کلیساها... من - من گمان نمی‌کنم که اینجا این گونه باشد، چون اکثراً در سفر هستیم. می‌بینید.

۴۰. معمولاً در جلسات دیگر حتی در حال موعظه، مسح می‌آید و رویاها اتفاق می‌افتند. از جایگاه خارج می‌شوم و شاید بیلی^۹ و یا برخی از برادران، من را به خانه می‌برند تا اندکی استراحت کنم و از آن حال خارج شوم چون این بسیار طاقت‌فرسا است.

۴۱. و بعد، کلیساهایی را دیده‌ام که به بچه‌ها اجازه داده می‌شود تا در صحن کلیسا بدوند و بزرگ‌ترها می‌ایستند و-و با صدای بلند با هم صحبت می‌کنند. این یک راه خوب برای خراب کردن جلسه در آن شب یا هر زمان دیگری است که می‌آید. می‌بینید؟

۴۲. به محض اینکه جلسه به اتمام می‌رسد، از سالن خارج شوید. آن وقت، پرستش شما به-به اتمام رسیده است. سپس بروید با یکدیگر صحبت کنید و هر کاری که می‌خواهید انجام دهید. اگر موضوعی هست که می‌خواهید درباره‌اش با کسی صحبت کنید یا آنها را ببینید، با آنها به خانه‌شان بروید و هر چیز دیگر، ولی این کار را در سالن کلیسا انجام ندهید. اینجا را به خدا تقدیم کنیم. می‌بینید؟ اینجا محلی است که با او ملاقات می‌کنیم. متوجه شدید؟ و مسلماً نظم باید از صحن کلیسا آغاز شود و ایمان دارم که این باعث خشنودی پدر آسمانی ما می‌گردد.

۴۳. بعد، زمانی که شما به اینجا می‌آید و متوجه ظهور عطایا در بیتان می‌شوید... حال، معمولاً این... معتقدم که اینجا هرگز این گونه نخواهد بود. ولی وقتی که افراد، یک کلیسای جدیدی را بنا می‌کنند، می‌دانید، اولین کاری که می‌کنند، جماعت شروع می‌کنند به تشریفاتی شدن و... شما نباید این گونه باشید. علاوه بر همه‌ی اینها، اینجا مکان پرستش است. اینجا خانه‌ی خداوند است. و اگر عطایای روحانی در بین شما دیده شد...

۴۴. متوجه هستم که در نبود من، افراد زیادی از اقصی نقاط کشور به اینجا نقل مکان کرده‌اند تا اینجا را خانه‌ی خود بسازند. شکرگزار این هستم. ممنون خداوند هستم، باور دارم که...

۴۵. صبح روزی که سنگ بنای این ساختمان را بعنوان یک مرد جوان گذاشتم و اینجا را تقدیم کردم، دعا کردم تا آمدن عیسی مسیح، اینجا پایدار بماند. وقتی این کار را کردم، هزاران دلار بدهکار بودم و آنها... هدایایی که می‌توانستی از بین جماعت جمع‌آوری کنی حدود سی یا چهل سنت بود. و بدهی ما چیزی حدود صد و پنجاه یا دویست دلار در ماه بود. چطور می‌توانستم این کار را انجام دهم؟ می‌دانستم که شاغل هستم و می‌توانم این را پرداخت کنم... هفده سال شبانی، بدون دریافت حتی یک سنت و در عوض، به غیر از هزینه‌ی زندگی خودم، تمامی درآمد خودم و تمام آنچه که از صندوق کوچک هدایا جمع‌آوری می‌شد، برای ملکوت خدا می‌دادم.

۴۶. و مردم نبوت و پیشگویی می‌کردند که اینجا ظرف مدت کمتر از یک سال به یک گاراژ تبدیل خواهد شد. شیطان یک بار سعی کرد این را از ما بگیرد، در یک دعوای فریب‌کارانه، یک نفر ادعا کرده بود وقتی اینجا در حال کار بوده، پایش آسیب دیده و آن را نادیده گرفته است، و... بعد از مدت‌ها او اقامه‌ی دعوی کرده و می‌خواست اینجا را از ما بگیرد. من هفته‌ها با وجود تمام این سوءتفاهمات و پیشگویی‌ها و هر چه که گفتند، ایستادگی کردم و امروز اینجا بعنوان یکی از زیباترین سالن‌های اجتماعات و بهترین کلیساهای تمام ایالات متحده هنوز سرپا است. درست است.

۴۷. کلام خدای زنده از اینجا به سرتاسر دنیا اعلام شده، مدام به سرتاسر دنیا رفته است، به هر امتی زیر آسمان، تا جایی که ما اطلاع داریم، به سرتاسر دنیا رفته است. برای این شکرگزار باشیم. بیایید شکرگزار این امر باشیم.

۴۸. اکنون که جایی برای سکونت داریم، یک سقفی بالای سرمان، یک کلیسای زیبا و تمیز، که در آن بنشینیم، بیایید دوباره خودمان را به این وظیفه تقدیم نماییم، و خودمان را وقف مسیح نماییم.

۴۹. برادر نوئل، برادر عزیز ما و شبان حقیقی، خادم خدای زنده، تا جایی که پیغام را

می‌شناسد، با تمام توانش آن را حفظ کرده و برای آن می‌ایستاد. درست است. او یک فرد بسیار نجیب است، او کمی، او کمی می‌ترسد، ترس از، منظورم این نیست؛ او به طرز عجیبی نجیب و آرام است. او-او بلند صحبت نمی‌کند و حرف تندی نمی‌زند، که مثلاً بگوید "ساکت باشید." یا "حرکت نکنید." یا چنین چیزی، من-من متوجه این شده‌ام و به نوارهای آن گوش کرده‌ام.

۵۰. ولی اتفاقاً من می‌توانم این کار را بکنم. پس من-من... من-من می‌خواهم که حرف‌هایم یادتان باشد. می‌دانید؟ و تمام اینها ضبط می‌شود. می‌بینید؟ همه چیز ضبط می‌شود. و خواهش می‌کنم همه‌ی شماسان برای وظایف خودشان بایستند و یادتان باشد که شما تحت یک مأموریت از جانب خدا هستید. پس آن جایگاه را مقدس نگه دارید. می‌بینید؟ اُمناهم به همین صورت. شبان برای پیشبرد...

۵۱. این جایگاه شبان نیست که این چیزها را بگوید؛ این کار اُمناهم... منظورم شماسان است، چون آنها مانند پلیس کلیسا هستند. مثلاً اگر یک زوج جوان بیایند و شروع کنند به بوق زدن، می‌دانید که آنها معمولاً چطور این کار را می‌کنند، یا چیزی شبیه این در جلسه، به بیرون بروند یا از این قبیل کارها... یا مثلاً مادری دخترش را به اینجا می‌فرستد و او برای مثال با یکی از این پسرهای لاابالی با ماشین بیرون می‌رود و مادرش فکر می‌کند که او در کلیساست. شماس باید این را ببیند. "شما یا به اینجا می‌آیی و در داخل کلیسا می‌نشینی، یا با ماشین خودم تو را به منزل برده و تحویل مادرت می‌دهم." می‌بینید؟ باید این کار را بکنید.

۵۲. یادتان باشد، محبت، همواره اصلاحگر است. می‌بینید؟ همیشه، محبت ناب اصلاحگر است. پس باید قادر به تحمل این اصلاح باشید. و مادران هم اکنون می‌دانند که برای کودکانشان جایی مهیا شده. و شما فرزندان جوان هم تفاوت دوییدن و بازیگوشی در ساختمان را می‌دانید. و شما بزرگ‌ترها هم تفاوت گفتگو و کش دادن

مکالماتان در سالن را به خوبی می‌دانید. می‌دانید؟ این کار را نکنید. این اشتباه است. این خشنودی خداوند نیست.

۵۳. عیسی گفت: "مکتوب است، خانه‌ی من محل عبادت و پرستش خواهد بود و خانه‌ی دعاها‌ی تمام امت‌ها خوانده خواهد شد."^{۱۰} و آنها مشغول دادوستد بودند. و او طناب‌ها را به هم پیچیده و آنها را از آنجا به بیرون راند. و قطعاً ما خواستار این نیستیم که این اینجا و در این صحن اتفاق بیفتد. پس جان‌هایمان، کلیسایمان، خدماتمان و هر آنچه که داریم را به ملکوت خدا تقدیم کنیم.

۵۴. حال، حال می‌خواهم قبل از اینکه دعای تقدیم را داشته باشیم، بخش‌هایی از کلام را با هم بخوانیم. و- بعد این فقط یک تقدیم مجدد است، چون تقدیس و تقدیم اصلی سی سال قبل انجام شد. پس- پس وقتی ما- ما کلام را می‌خوانیم و برای چند دقیقه در مورد آن صحبت می‌کنیم، ایمان دارم که خدا برکت خویش را بر ما افزون خواهد ساخت.

۵۵. یک چیز دیگر هم بود که می‌خواستیم بگویم، جایی که قبلاً وسایل ضبط صدا و این چیزها را داشتیم، الآن یک اتاق مخصوص و مجهز برای این کار داریم، برای کسانی که کار ضبط را انجام می‌دهند. اتصالات ویژه قرار داده شده و تمامی خروجی‌ها صدایشان را مستقیماً از میکروفون اصلی دریافت می‌کنند.

اتاق‌هایی هم به همراه روپوش و لباس برای جلسات تعمیدی در نظر گرفته شده است.

۵۶. و بعد یک چیز دیگر؛ برخی از افراد، خیلی از افرادی که کلام را به خوبی نمی‌شناسند، همیشه حس بدی نسبت به من درباره‌ی این صلیب‌ها در کلیسا داشته‌اند. یادم می‌آید که یک بار اتفاقی اینجا در این مورد افتاد. من سه صلیب داشتم و یک برادر با دیدن آنها بسیار عصبی و دستپاچه شده بود. چون از یک فرقه‌ی دیگر شنیده بود که این به معنی کاتولیک بودن است.

^{۱۰} اشاره به انجیل مرقس ۱۷:۱۱ و انجیل لوقا ۴:۶

۵۷. من از هر دانش آموخته یا هر کسی یا یک مسیحی که تولد تازه دارد، می‌خواهم بیاید و بگوید که صلیب ایده و انتخاب کاتولیک است. صلیب عیسی نمایانگر و نشان‌دهنده‌ی کاتولیکسم نیست. بلکه نشان‌دهنده‌ی خداست، ملکوت خدا. درحالی‌که، قدسین نمایانگر کاتولیکسم است. ما ایمان داریم که «بین خدا و انسان واسطه‌ای نیست به‌جز انسانی که مسیح است.» ولی کاتولیک‌ها به انواع و اقسام واسطه‌ها و شافی‌ها ایمان دارند، هزاران زن و مرد و هر چیز دیگر؛ هر کاتولیک خوبی، تقریباً همه‌ی آنها، وقتی می‌میرد به یک شافی تبدیل می‌شود. حال، صلیب عیسی، نشان‌دهنده‌ی عیسای مسیح است.

۵۸. می‌دانستید که مسیحیان اولیه، براساس تاریخ کلیسای اولیه، هر جا که می‌رفتند یک صلیب با خود حمل می‌کردند، تا نشان دهند که مسیحی هستند؟ حال، کاتولیک‌ها مدعی هستند که این آنها بودند. مسلماً آنها مدعی هستند که اولین‌ها بودند، ولی در آن زمان کلیسای کاتولیک حتی تشکیل هم نشده بود. می‌بینید؟ ولی مسیحیان صلیب را... شنیده‌اید که مردم می‌گویند: "صلیب به دوش." شما این را به کاتولیک ارجاع می‌دهید؟

۵۹. این کاتولیک واقعی است، کلیسای جامع جهانی، روح‌القدس، درست است. ما کاتولیک هستیم، ما کاتولیک حقیقی هستیم. کاتولیک باورمند به کتاب مقدس. می‌بینید؟ آنها کلیسا هستند، کاتولیک، تشکیلات. ما از آن آزاد هستیم. ما تداوم تعلیم رسولان هستیم. ما تداوم تعمید روح‌القدس و هرآنچه که کلیسای اولیه برایش ایستاد، هستیم. و کلیسای کاتولیک هیچ‌یک از آنها را ندارد. می‌بینید؟

۶۰. آنها این صلیب را اینجا قرار دادند، این صلیب از چوب درخت زیتون جایی ساخته شده که عیسی زیر آن دعا کرده، این صلیب سال‌ها قدمت داشته و برادر آرگانبرایت^{۱۱} این را به من داده است، که می‌خواهم آن را به این کلیسا تقدیم کنم.

۶۱. نمی‌دانم چه کسی این کار را کرده، اما هرکس که آن را اینجا نصب کرده، چقدر کارش شایسته بوده که در-در سمت چپ من نصب کرده. چون او بر روی صلیب، دزدی را که سمت راست او مصلوب شده بود، آمرزید. این من هستم.

۶۲. و چیز دیگری که این نمایانگر آن است، زمانی که سرش خم می‌شود، می‌توانید تمام رنجی را که کشیده، ببینید. هرکس که... او به مذبح نگاه می‌کند و منتظر شماست، شما گناهکاران. نگاه او بر شما خواهد بود. بعداً یک نور کوچک تعیبه خواهد شد که وقتی مذبح دعا برپا می‌شود، این نور به آنجا خواهد تابید و زمانی که افراد در اینجا...

۶۳. می‌گویید: "چه نیازی به آن داری؟ نباید هیچ تصویری داشته باشی."

۶۴. خب، بعد، همان خدا که گفت: "برای خودتان هیچ تصویر حکاکی شده درست نکنید." همان خدا فرمود: "دو کروی بساز و بال‌هایشان را به هم پیوند بده و بر کرسی رحمت، جایی که قوم دعا می‌کنند، قرار بده."^{۱۲}

می‌دانید، این - این بدون درک است. می‌بینید؟

۶۵. پس این الهام شده و در جای درست نصب شده است و من سپاسگزار هستم که بعنوان کسی هستم که در سمت راست آن قرار دارد. و ایمان دارم که او مرا آمرزیده است، چون من، تاجایی که می‌دانم، دزدی، به معنای واقعی کلمه، هرگز در زندگی‌ام چنین کاری نکردم، ولی خیلی اوقات از زمان، بد استفاده کرده‌ام و این‌گونه دزدی کرده‌ام و کارهای بسیاری انجام داده‌ام که نباید می‌کردم. و امروز صبح، بسیار سپاسگزار خداوند هستم که گناهان من را آمرزیده است.

۶۶. و اکنون می‌خواهم بخشی از باب هفده کتاب تواریخ را بخوانم و حدود پنج دقیقه درمورد جلسه‌ی تقدیمی صحبت کنم. سپس دعا کنیم و بعد به پیغام پردازیم. حال، در

کتاب اول تواریخ باب هفدهم:

و واقع شد چون داود در خانه‌ی خود نشسته بود که داود به ناتان نبی گفت:
اینک من در خانه‌ی سرو آزاد ساکن می‌باشم و تابوت عهد خداوند زیر
پرده‌ها است.

ناتان به داود گفت: هرآنچه در دلت باشد، به عمل آور، زیرا خداوند با تو
است.

و در آن شب واقع شد که کلام خداوند به ناتان نازل شده، گفت:

برو و به بنده‌ی من داود، بگو خداوند چنین می‌فرماید: تو خانه‌ای برای
سکونت من بنا نخواهی کرد.

زیرا از روزی که بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، در خانه ساکن
نشده‌ام، بلکه از خیمه به خیمه و مسکن به مسکن گردش کرده‌ام.

و به هر جایی که با تمامی اسرائیل گردش کرده‌ام، آیا به احدی از داوران
اسرائیل که برای رعایت قوم خود مأمور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانه‌ای
از سرو آزاد برای من بنا نکردید؟

و حال به بنده‌ی من داود چنین بگو: یهوه صبا یوت چنین می‌فرماید: من تو را
از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من اسرائیل باشی.

و هر جایی که می‌رفتی، من با تو می‌بودم و جمیع دشمنان را از حضور تو
منقطع ساختم و برای تو اسمی مثل اسم بزرگانی که بر زمین اند پیدا کردم.

۶۷. در اینجا می‌خواهم بگویم که- که داود همان چیزی را دید که ما دیدیم. داود

گفت: "این درست نیست شما برای من خانه‌ای از سرو آزاد بنا کرده‌اید و تابوت عهد خداوند من هنوز در چادرهاست." جنس چادرها از پوست به هم دوخته شده بود، پوست گوسفندان و حیوانات. او گفت: "درست نیست که من خانه‌ای زیبا داشته باشم، و تابوت عهد خدای من در چادر باقی بماند." پس خدا این را در قلب او گذاشت تا یک خیمه بسازد.

۶۸. ولی داود با وجود اینکه مردی بود که عاشق و سرسپرده‌ی خدا بود، ولی با این حال خون زیادی ریخته بود. پس او گفت... داود این را در حضور نبی آن عصر، که همان ناتان بود می‌گوید. و ناتان با علم به اینکه خداوند داود را محبت می‌کند، گفت: "داود! هرآنچه در دلت باشد، به عمل آور، زیرا خداوند با تو است." "عجب سخنی!" "هرآنچه در دلت باشد، به عمل آور، زیرا خداوند با تو است." و در همان شب... نشان‌دهنده‌ی سرسپردگی داود به خدا.

۶۹. و سپس در همان شب، با علم به اینکه او در خطایی بود که مجاز به انجام آن نبود، خدا آن‌قدر مرحمت داشت که پایین بیاید و با ناتان صحبت کند. من همیشه این عبارات را دوست داشتم که "برو به ناتان بگو..."، یا "برو به داود، خادم من، بگو که تو را از عقب گوسفندان گرفتم." او هیچ نبود.

۷۰. من -من می‌خواهم یک دقیقه آن را این‌گونه به کار ببرم. "تو را از هیچ گرفتم و نامی به تو بخشیدم، نامی مثل نام مردان بزرگی که روی زمین هستند." می‌خواهم این را طوری استفاده کنم که به یک-به یک موضوع برسم. داشتم فکر می‌کردم که...

۷۱. چند سال قبل اینجا در شهر می‌ایستادم و کسی به من اهمیتی نمی‌داد. هیچ کس من را دوست نداشت. من مردم را دوست داشتم، ولی هیچ کس به دلیل سابقه‌ی خانوادگی من، مرا دوست نداشت. قصدم بی‌احترامی به مادر عزیزم و پدرم نیست.

۷۲. چقدر دوست داشتم که امروز مادرم زنده بود و می‌توانست به این صحن قدم

بگذارد. خیلی از قدیمی‌ها که پولشان را برای کمک به ساخت اینجا گذاشتند، شاید امروز صبح خدا به آنها اجازه دهد که به اینجا نظر کنند.

۷۳. ولی خانواده‌ی برانهام به دلیل استفاده‌ی مشروبات افراد خوش‌نامی در اینجا نبودند. هیچ‌کس با من سروکاری نداشت. یادم می‌آید چند وقت پیش داشتم به همسرم می‌گفتم که من-من نمی‌توانستم یک هم‌صحبت برای خودم پیدا کنم. هیچ‌کس به من اهمیت نمی‌داد، ولی اکنون باید خودم را مخفی کنم تا کمی استراحت کنم.

۷۴. و اکنون خدا این مکان بزرگ را به ما داده و-و کارهای عظیمی که برای ما انجام داده است. گذشته از یک-یک نام بد، خدا به من نامی مانند مردان بزرگ داد و تمام دشمنانم را، هر جا که رفته‌ام، منقطع کرده است. هیچ‌چیز بر زمین نبوده است که بتواند در برابر این کلام، هر جایی که رفته، بایستد. و چقدر از این بابت سپاسگزارم.

۷۵. چطور می‌توانستم متصور این بشوم که بعنوان یک پسر ژنده‌پوش، که در مدرسه‌ی اینگرام‌ویل^{۱۳} که دو یا سه بلوک با اینجا فاصله دارد، درحالی که موضوع و سوژه‌ی خنده‌ی تمام مدرسه بودم، از ژنده‌پوش بودن و اسکیت بازی در تالاب قدیمی... از کجا می‌دانستم که در اعماق این تالاب یک تخم نیلوفر نهفته که این‌گونه شکوفه خواهد زد؟ و از کجا می‌دانستم وقتی هیچ‌کس با من صحبت نمی‌کرد، او یک-یک نام به من خواهد بخشید که در میان قوم او محترم خواهد بود؟

۷۶. و حال، داود مجاز به ساختن معبد نبود. او نمی‌توانست این کار را انجام دهد. ولی خدا به او گفت: "از ذریت تو کسی را بلند می‌کنم و او این خانه را خواهد ساخت، و آن خانه، خانه‌ای جاودان خواهد بود و بر فرزندت، پسر داود، سلطنتی جاودان خواهد بود." سلیمان، پسر جسمانی داود، از قوت جسمانی او، خانه‌ای برای خداوند ساخت، یک معبد.

۷۷. اما زمانی که ذریت حقیقی داود آمد، پسر داود، به آنها گفت زمانی خواهد آمد که سنگی از این معبد باقی نخواهد ماند، او سعی می‌کرد آنها را متوجه یک معبد دیگر بکند.

۷۸. یوحنا، در کتاب مکاشفه این خیمه را دید، مکاشفه ۲۱، اودید که "معبد جدید از آسمان پایین می‌آمد و همان‌گونه که عروس برای شوهر خود آراسته می‌شود، آراسته شده بود. و صدایی از درون آن معبد گفت: "اینک خیمه‌ی خدا با آدمیان است، خود خدا با ایشان خواهد بود، خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد نمود و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود، زیرا که چیزهای اول در گذشت."^{۱۴}

۷۹. سپس پسر راستین داود، چنان که در درس‌های این هفته خواهیم دید، به خیمه‌ی خویش خواهد آمد، خیمه‌ی خدا، خیمه‌ی راستین که اکنون برای بنای آن رفته است. زیرا او در یوحنا ۱۴ گفت: "در خانه‌ی پدر من منزل بسیار است... منظورش از این چه بود؟ این از پیش مقدر شده است. "می‌روم تا جایی برای شما مهیا سازم و برمی‌گردم تا شما را نزد خود ببرم." و مسلماً می‌دانیم این در آن عصر عظیمی که می‌آید، خواهد بود. و ذریت راستین داود، که عیسی مسیح است، بر کرسی نشسته و بر کلیسا بعنوان عروس خویش، که در خانه با اوست، بر دوازده سبط اسرائیل برای تمام ابدیت، سلطنت خواهد نمود.

۸۰ و این جاهای کوچک... داود نمی‌توانست خیمه‌ی راستین خدا را بنا کند، چون او مهیای این کار نبود. کاری از دست او ساخته نبود. او فانی بود و خون بسیار ریخته بود. امروز هم برای ما همین‌گونه است. ما برای ساختن خیمه‌ی راستین خدا آماده نیستیم. تنها یک نفر هست که می‌تواند این کار را بکند و او اکنون در حال ساخت آن است.

۸۱. ولی این خیمه‌ی کوچک و معبدی که سلیمان برای او ساخته، در کنار سایر اماکن، تنها اماکنی موقت برای پرستش هستند، تا زمانی برسد که خیمه‌ی راستین بر زمین برپا شود. "و عدالت از آسمان تا آسمان سلطنت کند و دیگر رنجی نخواهد بود." دیگر در آن خیمه هیچ تدفینی نخواهد بود، دیگر نکاحی نخواهد بود، زیرا تنها یک نکاح عظیم برای ابدیت خواهد بود. این چه زمانی خواهد بود!

۸۲. ولی بیایید در قلب خود نیت کنیم که به یادبود و انتظار آن خیمه، که باید بیاید، چنان خودمان را با آن روح هماهنگ کنیم و شکل دهیم و همان پرستشی را در این مکان داشته باشیم که اگر در آن جای دیگر بودیم، داشتیم، در انتظار آن جایی که باید بیاید.

۸۳. حال، درحالی که کلام مقدس را می‌خوانم سرپا بایستیم.

و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید دیدم، چونکه. آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد.

و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.

و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خواهد بود.

اکنون سرهایمان را خم کنیم.

۸۴. پدر آسمانی! ما در یک ترس و احترام مقدس ایستاده‌ایم و می‌خواهیم که هدیه‌ی ما را بپذیری، تو به ما فیض و پول عطا کردی تا این مکان را برای پرستش تو مهیا سازیم.

هیچ چیز یا جایی نیست که بتوانیم بر روی زمین مهیا سازیم که شایسته‌ی سکونت روح‌القدس در آن باشد، ولی ما این مکان را بعنوان نشانه‌ای از محبت، عشق و احساسمان به تو تقدیم می‌کنیم. و برای تمام کارهایی که برای ما انجام داده‌ای تو را شکر می‌کنیم.

۸۵ و حال، زمین و ساختمان، سال‌ها پیش برای خدمت به تو تقدیم شده است و تو را شکر می‌کنیم بابت یادبود اموری که اتفاق افتاده. و اکنون، خداوند خدا! همان‌طور که سال‌ها پیش رویای این داده شد، من یک ساختمان قدیمی دیدم که زمانی مردم در آن بودند، آنها ترمیم شده و تازه گشتند و بعد من به آن سوی رودخانه فرستاده شدم.

۸۶ اکنون، خداوند خدا! خالق آسمان‌ها و زمین! بعنوان اهل آغل تو ایستاده‌ایم. بعنوان قوم پادشاهی تو ایستاده‌ایم و به همراه خودم، شبان، کلیسا و این قوم، این ساختمان را به خدمت خدای قادر مطلق از طریق نام عیسی مسیح، پسر او، برای خدمت خدا و برای حرمت و تکریم خدا، تقدیم می‌کنیم. باشد تا انجیل از این مکان جاری شده و تا جایی برود که باعث شود از چهار گوشه‌ی جهان به اینجا بیایند و شاهد این باشند که جلال خدا از اینجا به پیش می‌رود. همان‌گونه که در گذشته انجام داده‌ای، باشد تا در آینده نیز چندین برابر عظیم‌تر باشد.

۸۷ پدر! خود را، به واسطه‌ی کلام، با تمام قوتی که در ماست به خدمت تقدیم می‌کنیم. خداوند! این جماعت و قوم، امروز خودشان را برای شنیدن کلام تقدیم می‌نمایند. و ما بعنوان خادمین، خود را به "موعظه‌ی کلام در وقت و بی‌وقت، در ملامت و سختی‌ها..." چنان که سی سال پیش در سنگ بنای اینجا نوشته شد، وقف می‌نماییم. تو گفتی: "زمانی خواهد رسید که مردم متحمل تعلیم صحیح نخواهند شد، بلکه خارش گوش‌ها داشته و براساس شهوات خویش، معلمین برای خویش فراهم خواهند نمود و از راستی به سوی افسانه‌های جعلی رو برمی‌گردانند." خداوند! همان‌طور که ما تلاش کرده‌ایم کلام را

برای قوم بسط دهیم، باشد تا با تلاشی دو چندان الهام گرفته و قوت یابیم. خداوند! سهمی دو برابر از روح این مکان را دربرگیرد. باشد تا روح القدس...

۸۸. همان گونه که سلیمان در زمان تقدیم معبد دعا کرده و روح القدس به شکل ستون آتش و ابر در برابر معبد پایین آمد، در برابر دروازه‌ی اصلی، در احاطه‌ی کروبیان و تمام آن مکان را دربرگرفت و وارد قدس الاقداس شد و مکان آرامی خود را یافت. اوه، خداوند! سلیمان گفت: "اگر قوم تو در هر جایی در مشکل باشد و به این مکان مقدس نگاه کرد و دعا نمود، پس از آسمان بشنو."

۸۹. خداوند! امروز صبح روح القدس به هر قلبی وارد شود، به هر جان تقدیس شده‌ای که در این مکان است. و کتاب مقدس می‌گوید جلال خدا آن قدر عظیم بود که حتی خادمین نمی‌توانستند برای خدمت به آنجا داخل شوند. اوه، خداوند خدا! بگذار تا وقتی ما خودمان و کلیسا را برای خدمت تقدیم می‌کنیم، دوباره این اتفاق رخ دهد. و این مکتوب است که: "بخواید تا به شما داده شود."^{۱۵}

۹۰. و ما امروز صبح خودمان را با این کلیسا بعنوان هدیه برای خدمت به تو تقدیم می‌کنیم، برای نور ایام آخر، برای روشنایی شامگاه، باشد تا تسلی و ایمان را برای قومی بیاوریم که منتظرند و چشم انتظار آمدن داماد هستند تا عروس به انجیل مسیح ملبس شود، تا مقبول مسیح شده و پذیرفته شود. اکنون خودم، برادر نوئل و جماعت را در نام عیسای مسیح به خدمت خدا تقدیم می‌کنیم. آمین! بفرمایید بنشینید.

۹۱. داود می‌گفت: "شادمان می‌شدم چون به من می‌گفتند به خانه‌ی خداوند برویم."^{۱۶} و باشد تا همیشه این با ما باشد که از جمع شدن در خانه‌ی خداوند شاد باشیم. [جماعت می‌گویند: "آمین!"] آمین!

^{۱۵} اشاره به انجیل متی ۷:۷ و انجیل لوقا ۹:۱۱
^{۱۶} مزامیر ۱:۱۲۲

۹۲. اکنون، بعد از این جلسه‌ی کوتاه تقدیم ساختمان، من یک ساعت فرصت دارم.

۹۳. و حال، یادتان باشد که به چه چیزی تقدیم شده‌ایم، به محترم بودن، مقدس بودن و ساکت بودن در حضور خداوند، پرستش در حضور خداوند. و اکنون، در خانه‌ی خداوند نهایت وقار و متانت را داشته باشید. و زمانی که جلسه به پایان می‌رسد، بلافاصله بعد از اتمام جلسه، ساختمان را ترک کنیم. می‌بینید؟ و این به سرایداران اجازه می‌دهد که بتوانند اینجا را تمیز کنند و برای جلسه‌ی بعدی آماده سازند. آن وقت هیچ بی‌نظمی‌ای در خانه‌ی خدا نیست. و این نزدیک است به...؟... فکر کنم شما... این مکان حدود پانزده دقیقه بعد از پایان جلسه تمیز می‌شود. مطمئن شوید که رفتارتان دوستانه است. با همه دست بدهید و آنها را دوباره دعوت کنید.

۹۴. و-و انتظار داریم که هفته‌ی آینده یکی از برجسته‌ترین جلساتی باشد که تا به حال در خیمه برگزار شده است. ما در انتظار این هستیم. حال، من تا ساعات اولیه‌ی بامداد که مشغول دعا و مطالعه بودم، متوجه چیزی نشده بودم؛ سپس متوجه چیزهایی شدم. اعتقاد دارم که این ساعات، ساعاتی عظیم خواهد بود که معتقدم اگر خدا کمکمان کند، چنین خواهد شد. حال-حال زمانی که گفتم «اوقات عظیم» اکنون می‌خواهم امروز صبح چیزی در این مورد بگویم. می‌دانید که گاهی اوقات آنچه که انسان به آن «عظیم» و بزرگ می‌گوید در واقع عظیم نیست. اما آنچه که خدا «عظیم» می‌خواند، انسان آن را «حماقت» می‌داند و آنچه که خدا «حماقت» می‌خواند انسان آن را «عظیم» می‌خواند. پس این را در نظر داشته باشیم. هر سخنی را بسنجیم.

۹۵. حال، جلسات طولانی هستند، چون جلساتی سخت و ویژه هستند و بیشتر از همیشه به درازا خواهد کشید، تعالیم زیاد، تقدیس و... دلیل آن است.

۹۶. جایی که من اقامت دارم، افراد به نوعی می‌خواهند مدام به من غذا بدهند، ولی من... می‌گویند: "خب، برادر برانهام! شما خیلی وزن کم کرده‌اید." و این چیزها... ولی من

مدام در جلسات بودم. یکشنبه شب آینده باید اینجا را ترک کنم تا بلافاصله و-و خیلی سریع جلساتی را در مکزیکو^{۱۷} برگزار کنم. این کار خیلی سختی است. پس من فقط تلاش می‌کنم تا بجای غذا خوردن، خودم را آماده کنم.

۹۷. امروز صبح از دیدن برادر جونیور جکسون،^{۱۸} برادر رادل^{۱۹} و-و خادمین مختلف در اینجا بسیار خوشحالم؛ خدا به همه‌ی شما برکت بدهد.

۹۸. امروز صبح می‌خواهم در مورد موضوعی با شما صحبت کنم که نکاتی را در مورد آن یادداشت کرده‌ام. می‌خواهم ابتدا با خواندن باب ۵۳ کتاب اشعیا آغاز کنم. تا شما این بخش را باز می‌کنید، می‌خوام یک یا دو مطلب را اعلام کنم.

۹۹. که، می‌خواهم امشب از این کتاب در مورد آنها صحبت کنم، و از این پلی بسازم بین آخرین دوره‌ی کلیسا و بازگشایی مهرها. حال، یک شکاف گسترده در این بین وجود دارد.

۱۰۰. و قبلاً زمانی که من صحبت در مورد هفت دوره‌ی کلیسا را به اتمام رساندم، بلافاصله در مورد هفتادمین هفته‌ی دانیال هم صحبت نمودم، چون اینها در ارتباط مستقیم با یکدیگر هستند. و می‌گفتم: "حال اگر بخواهم به هفت مهر پردازم، مجبور خواهم بود تا ابتدا به این هفتاد هفته‌ی دانیال پردازم تا پیوند و ارتباط آن را نشان دهم." فقط یک چیز باقی ماند و آن هم پنجمین باب، کتاب هفت مهر بود. و ما امشب به آن می‌پردازیم.

۱۰۱. می‌خواهیم در صورت امکان، امشب زودتر جلسه را شروع کنیم. چطور است که من... شما این را اعلام کرده‌اید که زود شروع کنیم، درست است؟ [برادر نویل می‌گوید: "بله."] نظرتان چیست که، آیا همه می‌توانند ساعت هفت اینجا باشند؟ [جماعت می‌گویند: "بله."] بسیار خوب. پس جلسه را ساعت شش و سی دقیقه با سرودها

و پرستش شروع می‌کنیم، و من ساعت هفت اینجا خواهم بود. بعد در طول هفته زودتر شروع خواهیم کرد. و- ما اکنون، می‌آییم...

۱۰۲. هیچ‌کس مانند مسیحیان سرود خواندن را دوست ندارد. ما عاشق خواندن هستیم، این چیزها را دوست داریم.

۱۰۳. ولی اکنون ما- اکنون ما در چیز دیگری هستیم. اکنون در کلام هستیم. می‌بینید؟ پس با آن بمانیم. می‌خواهیم که- که این کار را بکنیم. اکنون در تعلیم هستیم، و می‌توانید متوجه شوید که چه فشاری روی من است. می‌بینید؟ چون اگر من چیزی را به اشتباه تعلیم دهم، مجبور خواهم بود که برای آن پاسخگو باشم. متوجه هستید؟ پس نباید هر چیزی را که دیگران می‌گویند، بپذیرم. بلکه باید، باید تحت الهام باشد. و ایمان دارم هفت فرشته‌ای که هفت رعد را دارند، این را عطا خواهند کرد. می‌بینید؟

۱۰۴. حال، در کتاب اشعیا، باب ۵۳ اشعیا در آیه‌ی اول یا دوم می‌خواهم یک سؤال بپرسم.

۱۰۵. حال، این اصلاً هیچ ربطی به هفت مهر ندارد. این فقط یک پیغام است. چون می‌دانستم که امروز جلسه‌ی تقدیم را داریم، نمی‌توانستم به آن پردازم. چون وقت کافی نداشتم، پس با خودم فکر کردم با وجود یک جلسه‌ی تقدیمی کوتاه یا یک جلسه‌ی یادبود برای این کلیسا، فرصتی نخواهد بود تا من به آنچه که می‌خواهم در مورد بازگشایی این کتاب بگویم، پردازم. می‌بینید؟ پس... امشب این کار را خواهم کرد. پس اکنون این- این یک جلسه‌ی کوتاه است. هرچند که کاملاً با آن در آمیخته و در ارتباط است.

۱۰۶. پس به هر کلمه‌ی آن به دقت گوش کنید. و- اگر این را روی نوار دریافت می‌کنید، همواره با تعلیم آن نوار بمانید. حتماً همان چیزی را بگویید که نوار می‌گوید. چیز دیگری نگویند. می‌بینید؟ حال، چون برخی از آن چیزها... در این مورد چیزهای

بسیاری را متوجه خواهیم شد. چرا که به درستی درک نشده است. و مطمئن شوید چیزی را می‌گویید که نوار می‌گوید. هیچ چیز دیگری نگویند. می‌بینید؟ چون این را از جانب خود نمی‌گویم. این اوست که می‌گوید. می‌دانید؟ ... خیلی وقت‌ها آشفته‌گی زیادی وجود دارد، افراد بلند می‌شوند و می‌گویند: "خب، چنین و چنان گفت که فلان و فلان مفهوم را دارد." این-این را همان‌گونه که هست، رها کنیم.

۱۰۷. می‌بینید، این طریقی است که ما کتاب مقدس را می‌خواهیم. درست همان‌گونه که کتاب مقدس آن را می‌گوید. این طریقی است که ما می‌خواهیم، درست-درست به همان شکل. هیچ تفسیر شخصی بر آن نیفزایید. چون این اکنون تفسیر شده است. می‌بینید؟ حال:

کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟

۱۰۸. بگذارید یک بار دیگر این را بخوانم.

کیست که خبر ما را تصدیق نموده... (سؤال!)... و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟

۱۰۹. به عبارتی دیگر «اگر خبر ما را تصدیق کرده باشید، پس ساعد خداوند منکشف شده است.» می‌بینید؟

کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟

۱۱۰. حال می‌خواهم بخشی را نیز از کتاب متی بخوانم، انجیل متی باب یازدهم. و اکنون کاغذهای خودتان را آماده کنید، چون می‌خواهیم مدام... اگر شما-شما نمی‌توانید صدا را ضبط کنید، کاغذهای خودتان را آماده کنید. متی باب یازده آیات ۲۶

و ۲۷. ۲۶:۱۱-۲۷ بسیار خب. عیسی در دعا سخن می‌گوید. می‌خواهم از کمی عقب‌تر شروع کنم. پس به آیات ۲۵ و ۲۶ پردازیم. فکر کنم این همان چیزی است که اعلام کرده بودم، چون اینجا در کتاب مقدس خودم نیز علامت زده‌ام.

در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: ای پدر! مالک آسمان و زمین! تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی.

بلی ای پدر! زیرا که همچنین منظور نظر تو بود.

۱۱۱. به این دو بخش توجه کنید. "کیست که خبر ما را تصدیق کند؟ و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟"^{۲۰}

"در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: ای پدر! مالک آسمان و زمین! تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی. بلی ای پدر! زیرا که همچنین منظور نظر تو بود."^{۲۱}

۱۱۲. حال از این متن، یا از این بخشی که خواندیم، من این متن را انتخاب کردم: «خدا خود را در سادگی پنهان نموده، سپس به همان صورت خود را مکشوف می‌سازد.» حال، برای نوار تکرار می‌کنم. می‌دانید؟ چون آنها-آنها در حال ضبط کردن این جلسه هستند. می‌بینید؟ «خدا خود را در سادگی پنهان نموده، سپس به همان صورت خود را مکشوف می‌سازد.»

۱۱۳. فکر کردن به اینکه خدا چگونه چنین کاری را انجام می‌دهد، کمی عجیب است. خدا خود را در چیزی پنهان می‌کند که آن قدر ساده است که باعث می‌شود حکیمان و

خردمندان میلیون‌ها کیلومتر از آن فاصله بگیرند؛ سپس در آن، به همان نقطه برمی‌گردد. چیزی ساده در سادگی روش عملکرد او و سپس مکشوف شدن دوباره‌ی آن به همان صورت. به گمانم این-این موضوعی را ایجاد نمود که باید قبل از پرداختن به تعلیم عظیم هفت مهر به آن پردازیم. خیلی‌ها به دلیل راهی که او خود را مکشوف می‌سازد، از شناخت او باز می‌مانند.

۱۱۴. انسان‌ها از اینکه خدا باید چه باشد و یا خدا می‌خواهد چه کار کند، تفکرات خودشان را دارند. و همان‌طور که همیشه گفته‌ام، انسان همچنان انسان باقی می‌ماند. انسان همیشه خدا را برای آنچه در گذشته انجام داده است، ستایش نموده و در انتظار چیزی است که در آینده انجام خواهد داد. اما همیشه از آنچه که خدا اکنون در حال انجام آن است غفلت ورزیده است. می‌بینید؟ می‌بینید؟ این‌گونه است که آنها او را از دست می‌دهند. آنها به گذشته می‌نگرند و اعمال عظیمی را که او انجام داده، می‌بینند، ولی از دیدن اینکه برای انجام آن کار عظیم از چه چیز ساده‌ای استفاده کرده، غافل می‌مانند. می‌بینید؟ سپس به جلو نگاه می‌کنند و چشم انتظارند که چه چیز عظیمی قرار است رخ بدهد، ولی چندین برابر آن، اکنون در پیرامون آنها در حال رخ دادن است، ولی آن قدر ساده است که آنها آن را نمی‌بینند. می‌بینید؟

۱۱۵. یک-یک روز مردی در اینجا، در یوتیکا^{۲۲}... اگر کسی از اقوام و نزدیکان او اینجاست، این را به-به دلیل بی‌احترامی به او نمی‌گویم. او یک سرباز کهنه‌کار در جنگ‌های داخلی بود، و به گمانم او... نمی‌دانم کدام طرفی بود، ولی به گمانم یک یاغی و شورشی بود. او-او بی‌دین بود و ادعا می‌کرد که چیزی به نام خدا وجود ندارد. او در یوتیکا زندگی می‌کرد. نام او جیم دورسی^{۲۳} بود. خیلی از افراد شاید او را می‌شناختند.

۱۱۶. وقتی من بچه بودم او خیلی اوقات به من هندوانه می‌داد. او پایین رودخانه هندوانه پرورش می‌داد و یکی از دوستان پدر من بود. من در آن ایام فقط یک پسر بچه بودم. روزی او گفت یکی از برجسته‌ترین چیزها را شنیده که مغایر با اعتقادات او بوده و باعث شده تا او سرش را پایین بیندازد و گریه کنان برود. من فهمیدم که این مرد، از این طریق، به طرز باشکوهی تبدیل شده و در سن هشتاد و پنج سالگی به مسیح روی آورده است.

۱۱۷. یک روز دختری که از مدرسه‌ی یکشنبه برمی‌گشت، او از پرسید که چرا وقت خود را با انجام چنین کارهایی تلف می‌کند؟ دختر گفت، چون ایمان دارد که یک خدایی هست. و آقای دورسی می‌گفت که... گفت: "فرزندم! اشتباه می‌کنی که به چنین چیزی ایمان داری."

۱۱۸. و گفت، دخترک همان‌جا خم شد و یک-یک گل را از زمین کند و گلبرگ‌هایش را جدا کرد، سپس گفت: "آقای دورسی! می‌توانی به من بگویی که این گل چگونه زندگی می‌کند؟"

۱۱۹. نکته اینجا بود، وقتی او شروع کرد به کنکاش در ذهن خود، می‌توانست به آن دختر گفته باشد: "خب، این گل در خاک حیات دارد." و بعد پرسش‌ها به عقب‌تر کشیده شدند. "این خاک از کجا آمده است؟ آن بذر چگونه اینجا قرار گرفته؟ چطور اتفاق افتاده؟" جلوتر و جلوتر و آن‌قدر او را به عقب برد، تا جایی که او به درک رسید. می‌بینید؟

۱۲۰. این مربوط به چیزهای فریبنده و بزرگی که ما از آن صحبت می‌کنیم، نیست؛ بلکه چیزهای ساده‌ای است که خدا در آنها بسیار واقعی است، در سادگی. پس این خدا را خشنود می‌سازد که خود را مکشوف نموده و سپس مخفی سازد. خود را مخفی سازد و سپس در چیزهای ساده و کوچک خود را مکشوف نماید. این فراتر تصورات بشر است.

شما می‌گویید: "چرا یک خدای عادل باید این کار را بکند؟"

۱۲۱. به این دلیل که در ابتدا انسان برای این ساخته نشد تا خودسالار باشد. انسان برای این ساخته شده بود تا کاملاً بر خدا تکیه کند. به همین دلیل است که ما به گوسفندان و بره‌ها تشبیه شده‌ایم. یک گوسفند قادر به هدایت خویش نیست، او باید یک راهنما داشته باشد و روح‌القدس است که راهنمای ماست. پس انسان به این صورت ساخته شده است.

۱۲۲. و خدا تمام کارهای خود را این‌گونه ساده ساخت، تا ساده‌ها آن را درک کنند و خدا خود را در سادگی ساده می‌سازد، تا توسط ساده‌ها درک گردد. در غیر این صورت، به گمانم او در اشعیا ۳۵ گفت، او گفت: "اگر چه جاهل هم باشند در آن گمراه نخواهند شد." بسیار ساده است.

۱۲۳. ما می‌دانیم که خدا عظیم است. تا جایی که انتظار داریم که این یک امر بسیار عظیم باشد و از دیدن چیزهای ساده غافل می‌مانیم. ما بر سادگی لغزش می‌خوریم. این‌گونه است که از خدا غافل می‌شویم، یعنی لغزیدن در سادگی. خدا بسیار ساده است، تا جایی که دانشمندان این دوران و تمام ادوار، فرسنگ‌ها از شناخت او دور بودند، چون در دانش و درک خویش، می‌دانند که هیچ چیز به عظمت او وجود ندارد، ولی در مکاشفه‌ی خویش، آن‌قدر ساده‌اش می‌سازد که آنها کاملاً از آن غفلت کرده و نادیده‌اش می‌گیرند.

۱۲۴. حال، این را مطالعه کنید. تمام آن را مطالعه کنید. شما افرادی که مهمان ما هستید، وقتی به مسافرخانه‌هایتان برمی‌گردید، این چیزها را بگیرید و به آن ببینید. ما وقت نداریم تا آن را آن‌گونه که باید باز شود، بشکافیم و به آن پردازیم، ولی از تمام شما می‌خواهم وقتی به هتل، مسافرخانه یا خانه‌هایتان باز می‌گردید، دور هم جمع شوید و این را مطالعه کنید.

۱۲۵. در طریقی که خود را مکشوف می‌نماید، از او غافل می‌شوند، چون او بسیار عظیم است. درحالی که خود را در سادگی مخفی نموده تا خود را بر اقلیت بشناساند. می‌بینید؟

سعی نکنید عظمت را بگیرید، چون او فراتر از آن است، بلکه به سادگی خدا گوش کنید، و بعد خدا را همین‌جا در سادگی می‌یابید.

۱۲۶. حکمت پرزرق و برق دنیا، تحصیل کرده‌ها، همیشه از درک او باز می‌مانند. حال، من اینجا نیستم تا... می‌دانم که در میان ما معلمین مدارس حضور دارند، دو یا سه نفر را می‌شناسم که اینجا نشسته‌اند. من اینجا نیستم تا با مدارس و تحصیلات مخالفت کنم و از بی‌سوادی حمایت نمایم، من برای این اینجا نیستم، ولی چیزی که هست، قوم آن‌قدر بر آن متکی شده‌اند که... که حتی در مدارس دینی و این چیزها، همان چیزی را که خدا در برابر آنها قرار داده است، نمی‌بینند و از آن غافلند.

۱۲۷. به همین دلیل است که من ضدیتی با برادرانی که در فرقه‌ها هستند، ندارم؛ بلکه من مخالف سیستم حاکم بر فرقه‌ها هستم. چون تلاش می‌کند تا خود را بزرگ کند و -و- خادمینش را در چنین و چنان فضایی تعلیم دهد، تا جایی که اگر تحصیلات خاصی نداشته باشند، اخراج می‌شوند و باید از آزمایش‌های روانشناسی و این چیزها عبور کنند. من هرگز فکر نمی‌کنم که این خواست خدا باشد تا خادمش را با آزمون‌های روانشناسی آزمایش کند، بلکه او خادمش را با کلام می‌آزماید. می‌بینید؟ این -این- این نحوه‌ی آزمون خدا از کسی است که او را فرستاده است، داشتن کلام.

۱۲۸. "کلام را موعظه کن!" حال، امروز ما فلسفه را موعظه می‌کنیم، اعتقادنامه و فرقه‌گرایی و خیلی چیزهای دیگر را موعظه می‌کنیم و کلام را ترک می‌نماییم، چون می‌گویند که این قابل درک نیست. البته که قابل درک است. او وعده‌ی انجامش را داده است. اکنون ما از او می‌خواهیم که این کار را بکند.

۱۲۹. حال می‌خواهیم نگاهی کوتاه به چند شخصیت داشته باشیم.

۱۳۰. به ایام نوح توجه کنیم. در دوران نوح، خدا حکمت دنیوی را دید، که بسیار برجسته و مورد احترام بود، او توسط یک فرد ساده، توسط فردی عادی یک پیغام ساده

فرستاد تا عظمت خویش را به آنها نشان دهد.

۱۳۱. حال، ما می‌دانیم که تمدن در-در-در دوران نوح چنان عظمتی داشت که ما در دوران مدرن خویش هنوز نتوانسته‌ایم به آن برسیم. معتقدم که نهایتاً به آن خواهیم رسید، چون خداوندمان فرمود: "چنان‌که در ایام نوح بود، در زمان آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود."^{۲۴} و او یک تصویر به ما داد.

۱۳۲. آنها اهرام و مجسمه‌ی ابوالهول را در مصر ساختند، چیزهای غول پیکری که ما امروزه قدرت ساخت چنین چیزهایی را نداریم. آنها مومی‌گرانی داشتند که اجساد را چنان مومیایی می‌کردند که بسیار طبیعی به نظر می‌رسید و تا امروز نیز باقی هستند. ما نمی‌توانیم. ما امروز قادر به مومیایی کردن نیستیم، ابزار این کار را نداریم. آنها رنگ‌هایی داشتند که می‌توانست چهار یا پنج هزار سال دوام داشته باشد، چنان‌که اکنون، هنوز همان رنگی است که قبلاً بوده. می‌بینید؟ امروزه ما چنین چیزهایی نداریم.

۱۳۳. و خیلی چیزهای عظیم دیگر، که از برتری آن تمدن بر تمدن مدرن ما سخن می‌گوید. و حال براساس نشانه‌هایی که برای ما باقی مانده است، می‌توانید درک کنید که این تمدن دارای چه-چه علم و تحصیلاتی بوده است. با این آثار باید درک کنیم که این چه تمدنی باید بوده باشد. با این علم و-آثار، این مردم چه تمدن مدرنی داشتند. "باید این‌گونه باشد." حدس می‌زنم به سختی شخص بی‌سوادی در بین آنها یافت می‌شده است.

۱۳۴. و بعد خداوند، بعنوان شاهد جستجو در آن چرخه و سیستم آنها، احتمالاً قادر به یافتن یک فرد مناسب نبود؛ تا اینکه یک بی‌سواد یا شاید هم یک کشاورز را به نام نوح یافت؛ یک چوپان. و به این چوپان پیغام داد تا برای آن قوم موعظه کند و این پیغام آن‌قدر ساده بود که دانشمندان و حکیمان آن دوران، مردم آن دوران در سادگی این

^{۲۴} اشاره به انجیل متی ۲۴:۲۷ و انجیل لوقا ۱۷:۲۶

پیغام دچار لغزش شدند. و— درعین حال، این پیغام در تقابل با علم آن دوران بود. "این افراطی است! چطور ممکن بود در آسمان باران وجود داشته باشد، درحالی که آن بالا بارانی وجود نداشت؟" می‌بینید؟ و یک پیغام ساده برای ساخت یک کشتی، ساختن چیزی که بدان وارد شوند درحالی که آبی برای شناور کردن آن وجود ندارد. او شد یک متعصب. این گونه بود که او شد یک-یک-یک چیزی که ما می‌گوییم... بابت این توصیف عذر می‌خواهم، یک «عجیب و غریب».

۱۳۵. و تقریباً تمام قوم خدا عجیب و غریب هستند. می‌بینید؟ بله، هستند. خوشحالم که یکی از آنها باشم. پس... می‌دانید، آنها-آنها از روند تمدن مدرن، متفاوت هستند. پس عجیب می‌شوند، بیگانه. او گفت که قوم او، "قوم خاص هستند، عجیب و غریب؛ ولی کهانتی ملوکانه، قوم ملکوت که قربانی روحانی تقدیم خدا می‌کنند، میوه‌ی لب‌هایشان نام او را ستایش می‌کند." چه، چه قومی! او آنها را یافته است.

۱۳۶. و توجه داشته باشید که در آن دوران برای یک متعصب دیوانه، می‌بایست چه کار عظیمی می‌بود که به سمت کلیسا برود و انجیلی را موعظه کند که به نظر کاملاً خارج از چهارچوب و طریق ایمان آنها بود. و علوم آنها... "اوه، این دیوانگی است." چرا آنها... دانشمندان می‌توانستند از نظر علمی ثابت کنند که هیچ بارانی در آنجا وجود ندارد.

۱۳۷. ولی این چوپان ساده، ایمان داشت که "اگر خدا گفته است که باران خواهد بارید، پس حتماً خواهد بارید." می‌بینید؟

۱۳۸. و بعد این... حال فقط این را با امروز مقایسه کنید که وقتی کسی شفا می‌یابد، می‌گویند: "این فقط احساسات است. می‌توانم از نظر علمی به تو اثبات کنم که سرطان یا-یا هر چیزی که هست، هنوز وجود دارد." ولی برای یک ایماندار ساده، این از بین رفته است. می‌بینید؟ چون نگاه او به ذات بیماری نیست، بلکه نگاهش به وعده است. درست مانند نوح.

۱۳۹. پس آیا نمی‌بینید که "چنان‌که در ایام نوح بود، در روز آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود."؟

۱۴۰. از نظر علمی، هیچ‌کس... دکتر می‌تواند بگوید: "اینجا را ببین، غده‌ی تو هنوز آنجاست، سرطان تو پابرجاست. بازوی تو همانند قبل فلج است. تو دیوانه هستی."

۱۴۱. و یادتان باشد، این از همان روحی است که در دوران نوح می‌گفت: "هیچ بارانی در آسمان نیست، می‌توانیم با ابزار خودمان به ماه شلیک کنیم و هیچ بارانی آنجا وجود ندارد." لیکن اگر خدا گفته است، آنجا باران خواهد بود.

۱۴۲. پس "ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده." و ایمان، آرامش نهایی خود را بر کلام خدا می‌یابد. اینجاست که آرامی می‌یابد. متوجه می‌شوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] آرامی او بر کلام خداست.

۱۴۳. آنجا جایی است که نوح بر آن آرامی یافت. "خدا چنین گفت." این تعیین‌کننده است. حال اگر دوباره توجه کنید، آن وقت، نوح با ایمان بر چنین چیزی، یک متعصب بود.

۱۴۴. و همچنین مردم که امروز به تعمد روح‌القدس ایمان دارند. اکنون، کلیسا می‌گوید: "این افراد متعصب هستند، آنها چیزی به جز یک مشت تهییج احساسات، یا افرادی دیوانه نیستند." اما چیزی که نمی‌دانند، این است که کلام خدا آن را تعلیم می‌دهد. این یک وعده است.

۱۴۵. برای نوح مهم نبود که چقدر بگویند: "این پیرمرد عقلش را از دست داده است. این از نظر علمی در اشتباه است، یا از نظر ذهنی در اشتباه است." ولی برای نوح، این کلام خدا بود و نوح با آن ماند و حکیمان و—داناان در سادگی آن لغزیدند و وجود خویش را از دست دادند. چه—چه تنبیهی! حال، این برای آن نسل است.

۱۴۶. خیلی از افراد می‌گویند: "ای کاش ما در آن دوران زندگی می‌کردیم!" نه، شما هم همان رفتار را می‌کردید، چون امروز در همان شرایط، همان اتفاقات درحال تکرار شدن است، فقط به یک شکل دیگر، امروز در آن دچار لغزش می‌شوند، درست همان‌طور که در آن زمان لغزش خوردند.

۱۴۷. بدون شک در آن دوران، آنها واعظین زیادی داشتند، ولی نوح الهام خدا را داشت. نوح می‌توانست نگاه کند و ببیند که چه اتفاقی درحال رخ دادن است، به آن نسل پلید و زناکار، مثل آن، که خدا نمی‌توانست اجازه دهد باقی بمانند. پس امروز ما به‌جز مشاهده‌ی همان چیز، چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ یک سدوم و غموره‌ی مدرن. می‌بینید؟ قومی زانی و نابکار که در دانش خود را آراسته‌اند. آن‌قدر که در سادگی آشکار شدن خدا، از وجود او و کلام او و نمایش کلام او دچار لغزش می‌شوند.

۱۴۸. روزلا،^{۲۵} هیچ‌کس در دنیا نیست که -که یا کسی که بتواند بگوید ما شاهد آشکار شدن همان کلام خدا در بین خودمان نیستیم. همان وعده‌ی ایام آخر، همان روشنایی شامگاه که باید می‌درخشید، ما قومی هستیم که افتخار یافتیم آن را ببینیم. در جایی که این از جهان پرفضیلت مخفی شده. عیسی به خدا گفت، او گفت: "تو را پسند آمد که این را از آنها مخفی سازی و از آنان مخفی نمودی." آنها را با حکمت خودشان واگذار...

۱۴۹. می‌بینید، این حکمت بود که در ابتدا توپ را در سیرگین گناه به چرخش درآورد. چون حوا وقتی شیطان را ملاقات کرد، به دنبال حکمت بود و شیطان این را به او داد. می‌بینید؟ و حکمت برخلاف کلام است. از ما خواسته نشده که حکمت داشته باشیم، از ما خواسته شده تا بر چیزی ایمان داشته باشیم که الحال گفته شده است. پس، می‌بینید؟

ولی امروز دانشمندان و حکیمان آنچنان آن را آراسته و تزئین می‌نمایند و آن را بالا می‌برند و ارج می‌دهند و تفاسیر خویش را بر آن قرار می‌دهند... آنها امروز همان کار را انجام می‌دهند. این همان پیمانۀ است. حال، قوم...

۱۵۰. قوم از آن غافل ماند، درست به همان صورتی که امروز عمل می‌کنند و غافل می‌مانند، همان چیز. آنها همان اعمال را انجام می‌دهند. چون آنها... دلیل اینکه آنها از آن غافل می‌مانند، این است که آنها برای ایمان به آن، بیش از حد باهوش هستند. می‌بینید؟ حال، پیغام آن قدر ساده بود که باهوشان برای باور و ایمان آوردن به آن بیش از اندازه باهوش بودند. اوه، خدای من! خدا این را آن قدر در راستی ساده ساخت که خردمندان و هوشمندان از دیدن آن بازماندند، چون این بسیار ساده بود. این چیزی است که عظمت خدا را بسیار بزرگ می‌سازد؛ چون بعنوان عظیم‌ترین، می‌تواند خویشتن را ساده سازد.

۱۵۱. انسان‌های امروز، نشان می‌دهند که از خدا نیستند. آنها بزرگ هستند و تلاش می‌کنند که بزرگ‌تر شوند و خودشان را بزرگ‌تر توصیف کنند، «یک اسقف بزرگ، دکتر، پاپ مقدس» و یا هر چیز دیگر، خودشان را چیزی می‌سازند که در واقع نیستند. و خدا با وجود اینکه بسیار عظیم است، خود را در سادگی پایین می‌آورد. سادگی همان عظمت است.

۱۵۲. می‌توانیم یک هواپیمای جت بسازیم، می‌توانیم یک موشک پرتاب کنیم یا... یا می‌توانیم یک-یک سفینه را به فضا بفرستیم. و تمام این کارها را می‌توانیم انجام دهیم، درعین حال، نمی‌توانیم یک برگ علف بسازیم. آه-ها! آمین! این یعنی چه؟ بجای اینکه تلاش کنیم تا برگردیم و ببینیم که چه چیزی آن علف را ساخته و همان خدایی را بپذیریم که علف را خلق نموده است، سعی می‌کنیم سفینه‌ای بسازیم که زودتر از هر کس دیگری به فضا برسیم. می‌بینید؟

۱۵۳. ما در کلیساهایمان بسیار باهوش و خردمند هستیم تا جایی که می‌توانیم یک ساختمان یک میلیون دلاری بسازیم، یا یک ساختمان ده میلیون دلاری، سعی می‌کنیم ساختمانی بهتر از متدیست‌ها بسازیم، یا بپتیست‌ها می‌خواهند ساختمانی بهتر از پرزبتری‌ها داشته باشند، و پنطیکاستی‌ها هم به این عرصه‌ی رقابت وارد شده‌اند. و اتفاقی که می‌افتد این است که آن‌قدر باهوش شده‌ایم که از فروتن شدن و دیدن خدا در خدمتی که آن گوشه‌ی خیابان است، غافل می‌شویم. می‌بینید؟ درست است. خب، این... ما در سادگی لغزش می‌خوریم. آنها همیشه این کار را کرده‌اند.

۱۵۴. حال آنها- آنها برای باور چنین پیغام ساده‌ای بیش از اندازه باهوش بودند، این برای تحقیقات علمی که آنها داشتند به اندازه‌ی کافی آراسته نبود. این خیلی ویژه نبود، این پیغام برای برنامه‌های تحصیلی که آنها در آن دوران داشتند، کافی نبود. می‌بینید؟ آنها در مورد اینکه خدا وجود دارد، مطالعه می‌کردند. آنها مطالعه کرده بودند و فراگرفته بودند که خدا عظیم است و سعی می‌کردند که خودشان را به عظمت او نزدیک سازند، درحالی که راه بالا رفتن و بلند شدن همیشه در پایین قرار دارد.

۱۵۵. حال، چه کسی می‌داند که قطب شمال در شمال یا قطب جنوب در جنوب است؟ قطب شمال در جنوب است یا قطب جنوب در شمال است؟ کدامیک پایین و کدامیک بالاست؟ ما در فضا معلقم و می‌گوییم: "قطب شمال بالاست." از کجا می‌دانید؟ ممکن است قطب جنوب، شمال باشد. می‌بینید، نمی‌دانید. پس یادمان باشد، و این کلام...

۱۵۶. شاید بگویید: "برادر برانهام! چطور می‌گویید که یکی بالا و آن دیگری پایین است؟"

۱۵۷. براساس کلام عیسی مسیح! او گفت: "هر که خود را فروتن سازد، بلند می‌گردد و آنکه خود را بلند سازد، حقیر می‌شود."^{۲۶} پس در حقیقت، بالا پایین است و پایین بالاست.

۱۵۸. همان‌طور که آن مقدس خداوند در شیکاگو گفت: "که یک انسان... یک خادم از یک فرقه‌ی مشخص، در برابر چند پنطیکاستی به آن بالا رفت..." او تمام آن چیزهای عقلانی را با هم داشت. او رفت و از کلماتی استفاده کرد که پنطیکاستی‌ها هیچ چیزی درباره‌ی آن نمی‌دانستند. و زمانی که آنجا بود، متوجه شد که پنطیکاستی‌ها حرف‌های او را متوجه نمی‌شوند. او با سینه‌ای سپر کرده آن بالا رفته بود. او «دکتر مقدس چنین و چنان» بود. می‌دانید؟ از یک دانشکده‌ی فلان و فلان بزرگ در شیکاگو. او به اطراف نگاه کرد و دید که پنطیکاستی‌ها به یکدیگر خیره شده‌اند. آنها اصلاً نمی‌دانستند که او از چه چیزی صحبت می‌کند، او تحصیل کرده بود، بسیار با هوش بود. آنها نمی‌فهمیدند.

۱۵۹. این چیزی شبیه آن سناتور معروف است که اخیراً می‌خواست رئیس‌جمهور بشود و شکست خورد. تاک کوتز^{۲۷} برایم تعریف می‌کرد. وقتی من در مراسم تدفین ماما فورد^{۲۸} موعظه می‌کردم و درمورد تضمین رستاخیز صحبت می‌کردم که: "به همان اطمینان که خورشید طلوع می‌کند، من نیز قیام خواهم کرد. به همان اطمینان که گیاه در پاییز می‌میرد و برگ از درخت می‌افتد، او دوباره باز می‌گردد. وقتی زمین خود را در کیهان، اصلاح می‌کند، باید دوباره قیام کند."

۱۶۰. تاک می‌گفت: "بیلی! از این پیغام ممنونم." من و برادر نویل در ماشین نشسته بودیم و من گفتم: "تاک!"

او، او گفت: "از پیغام ممنونم."

گفتم: "تاک! من هیچ تحصیلاتی ندارم." گفتم.

او گفت: "خوبی آن در همین است." می‌بینید؟

۱۶۱. و من... او گفت... او رفت تا ببیند... خب، فکر می‌کنم او من را ببخشد، چون قصد

بدی ندارم، آدلای استیونسن^{۲۹} را می‌شناسید. او می‌گفت پانزده دقیقه به سخنرانی او گوش کرده و آقای استیونسن سخنران بسیار خوبی است. باید باشد. می‌دانید؟ حدس می‌زنم که او مدرک دانشگاهی دارد. تاک می‌گفت... می‌گفت او آنجا نشسته و به خواب رفته بود. می‌گفت با پانزده دقیقه گوش کردن به حرف‌های او به خواب رفت. و گفت با اینکه مدرک دانشگاهی دارد، ولی بیش از چند کلمه از حرف‌های او را نفهمیدم. او می‌گفت: "شما هرگز ندیده‌اید که من در یکی از جلسات شما بخوابم. دیده‌اید برادر برانهام؟"

۱۶۲. پس می‌بینید؟ این سادگی آن است، ساده. آنجا، جایی است که خدا قرار دارد.

۱۶۳. حال آنها-آنها در آن دوران برای دریافت راه ساده‌ی خدا برای انجام امور، بیش از اندازه باهوش بودند. این جلایی برایشان نداشت. باید جلا داشته باشد، باید خیلی رنگ و لعاب داشته باشد، و گرنه از آن غافل می‌شوند. حال، ولی یهوه‌ی بزرگ در کلام خویش پنهان شده بود. او خود را بر قومی آشکار ساخت که او را در کلامش باور داشتند، با نجات دادن آنها و تحقق بخشیدن به یک پیغام ساده. پیغام ساده‌ی نوح، خدا آن را تحقق بخشید. حالا، به این توجه کنید.

۱۶۴. حال، دوباره در دوره‌ی موسی به یک دوره‌ی نجات دیگر توجه کنید.

۱۶۵. وقتی خدا در شرف انجام کاری برای نجات و رهایی قوم خویش است، یک پیغام برای قوم خویش می‌فرستد. و این پیغام، همان‌طور که در بازگشایی این مهرها بدان خواهیم پرداخت، بسیار ساده است. هدف من از موعظه‌ی این پیغام این بود. متوجه می‌شویم که بازگشایی این مهرها آن‌قدر ساده است که باهوشان و خردمندان میلیون‌ها کیلومتر از آن دور افتاده‌اند. می‌بینید؟ امیدوارم که خدا من را برای این مسح کند. می‌بینید؟ این فراتر از درک آنهاست. به همین دلیل بود که فکر کردم این پیغام امروز

صبح برای پایه‌گذاری یک بنیان خوب درباره‌ی سادگی خدا مناسب باشد. می‌بینید، که چطور خدا خود را در سادگی پنهان می‌سازد.

۱۶۶. فکرش را بکنید، آنها می‌توانند اتم را بشکافند و هر کار دیگری را انجام دهند، ولی وقتی می‌رسد به لمس حیات، حتی نمی‌توانند بگویند که منشأ آن چیست. یک برگ ساده‌ی گیاه، این چیزی است که خدا در آن مخفی است. آنها می‌توانند یک سفینه را به سمت ماه پرتاب کنند. می‌توانند یک رادار یا هر چیز دیگری را در آنها قرار دهند و—در عین حال از توضیح حیاتی که در برگ گیاه است عاجزند. درست است. می‌دانید؟ به این خاطر است که این قابل توصیف و توضیح نیست. آن قدر ساده است که از آن چشم پوشی می‌کنند.

۱۶۷. اکنون توجه کنید، موسی در ایامی که خدا می‌خواست تا برطبق کلام خویش بنی اسرائیل را رهایی بخشد، چه کار کرد؟ او یک خانواده‌ی ساده را برگزید. هیچ اطلاع و سابقه‌ای از آنها نداریم. می‌بینید؟ او «پسر یک لاوی» است. این تنها چیزی است که می‌دانیم. می‌بینید؟ و ما... و همسر او... یک آدم معمولی، چنان که جهان فکر می‌کند، شاید یک آجرپز. که برای دشمن آجر درست می‌کرد. او یک برده‌ی معمولی در اسرائیل بود. ولی خدا آن خانواده را برگزید، تا نجات دهنده را به پیش آورد، فقط یک خانواده‌ی معمولی یهودی. او هرگز نرفت تا یک خاندان سلطنتی، یک ستاره، یا چیزی مثل آن یا حتی یک کاهن را انتخاب کند. او یک خانواده‌ی معمولی را انتخاب کرد. می‌بینید؟ سادگی. توجه کنید که او بعد چه کار کرد. او یک فرزند را به دنیا آورد، یک بشر ساده. او هرگز...

۱۶۸. او—او اگر می‌خواست، می‌توانست برای نجات آنها خورشید را مقدر سازد. می‌توانست باد را مقدر سازد. یا می‌توانست یک فرشته را مقدر سازد، تا آنها را نجات دهد. اوه، هلولویاه! خدا می‌تواند هر کاری را که می‌خواهد، انجام دهد.

"خب، برادر برانهام! از کجا می‌دانی؟"

۱۶۹. خدا برنامه‌ی خودش را رها نمی‌کند. به همین دلیل است که ما می‌دانیم در این دوران، این باید بسیار ساده باشد. می‌بینید؟ او همیشه در سادگی عمل می‌کند. ولی خدا که در ابتدا می‌توانست خورشید را وادارد که انجیل را موعظه کند، یا بادها را که انجیل را موعظه کند، یا یک فرشته را تا انجیل را موعظه کند، اما او انسان‌ها را برای آن هدف مقدر نمود و هرگز آن را تغییر نمی‌دهد. او هرگز مقدر نساخت تا... او هرگز فرقه‌ها را مقدر نکرده است. او هرگز گروهی از انسان‌ها را مقدر ننموده است. او انسان‌ها را مقدر نموده تا انجیل را موعظه کنند؛ نه ابزار آلات مکانیکی، یا هیچ فرشته‌ای، این انسان بود.

۱۷۰. و زمانی که او رستگاری را برای آن قوم به آنجا آورد، یک انسان ساده را فرستاد، متولد شده در یک خانواده‌ی ساده در میان مشتی برده. اوه، خدای من! او چه خدایی است، در سادگی حجاب را از خود برمی‌دارد.

۱۷۱. حال، توجه کنید، خدا به او اجازه داد تا در دانش دنیوی تعلیم ببیند تا شکست بخورد. تا نشان دهد که این دانش نیست که توسط آن نجات می‌یابیم؛ بلکه از طریق ایمان است که نجات یافته‌ایم. او اجازه داد تا موسی برود و به چنان تحصیلاتی دست یابد که بتواند به مصری‌ها آموزش دهد؛ او بسیار باهوش بود. خدا با آن خانواده‌ی ساده بود که شاید به سختی می‌توانستند نام خودشان را بنویسند. و موسی با چنین تحصیلاتی به عالی‌ترین مدارس برده شد، تا جایی که می‌توانست حتی به معلمین آنها علم بیاموزد. او می‌توانست نوابغ را تعلیم دهد. بله. و خدا اجازه داد تا او آن راه را برگردد تا بتواند خودش را در فروتنی نمایان سازد، تا نشان دهد که دانش و علم هیچ ربطی به این ندارد. و موسی با تمام آن نبوغ خود به طرز فجیعی از آن قاصر ماند. خدا برای هدف خود اجازه داد تا موسی آن راه را برود تا قاصر شود. و قاصر هم شد.

۱۷۲. پس برای نشان دادن، «نه با قدرت، نه با قوت»، نه با دانش و علم مصر، نه با دانش

مدارسمان، نه با قدرت مدارس دینی، نه با تعداد تشکیلات، نه با قدرت تعلیم دانش و علم، بلکه «به روح من، خدا می گوید» دانش او محو شد و در انتها، وقتی او خدا را در بوته‌ی آتش ملاقات کرد، نعلین خود را از پا درآورد و خود را در تواضع فروتن ساخت و همه چیز را درباره‌ی علم و دانش خویش فراموش نمود.

۱۷۳. خدا، برای آوردن نجات، باید او را در دانش دنیا تعلیم داد تا او در آن بیفتد، تا نشان دهد که نمی‌توانی متکی به درک خودت یا درک هیچ کس دیگری باشی. اجازه داد بیفتد، تا دست خود را بر او مکشوف سازد. متوجه هستید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] هدف خدا از انجام این کار این بود که خود را در تواضع نشان دهد. او-او اجازه داد تا موسی آن قدر بلند مرتبه شود، تا جایی که فرعون بعدی باشد. او یک ژنرال مقتدر بود. براساس تاریخ، موسی، شخصاً بر تمام کشورهای اطراف استیلا یافته بود. و بعد زمانی که او بازگشت با تمام استعدادهایش کار خداوند را انجام دهد، خداوند گذاشت که او با بی‌پروایی به زیر بیفتد تا بتواند او را در صحرا قرار دهد و تمام آن چیزها را از او بیرون بکشد و بعد در فروتنی، خودش را بر او ظاهر سازد و او را با عصایی در دست برای نجات قوم بفرستد.

۱۷۴. درحالی که او نمی‌توانست با آموزش نظامی، با تحصیلات، با تحصیل علم و با نیروی نظامی، این کار را انجام دهد. خدا به او یک عصای کهنه‌ی چوبی از صحرا داد و موسی با این چوب این کار را انجام داد. خدا در فروتنی و سادگی! خدا در آن عصا و در موسی بود. و مادامی که موسی عصا را در دست داشت، خدا آن عصا را در دست داشت. چون خدا در موسی بود.

۱۷۵. توجه کنید، "نه به قدرت، نه به قوت، بلکه به روح من."^{۳۰} به یک ایمان ساده!

۱۷۶. موسی از تعالیم مادرش این را دریافته بود که او باید آن منجی باشد. او برای انجام

این کار آموزش نظامی دید، ولی فایده‌ای نداشت. می‌بینید؟ او درک این را داشت. تحصیلاتش را داشت. ولی اینها بی‌فایده بود. پس او باید تمام اینها را فراموش می‌کرد و به یک چیز ساده یعنی برگرفتن خدا در کلامش برمی‌گشت، و بعد او قوم را نجات داد. بله، آقا!

۱۷۷. خدا از طریق (چه؟) ایمان در کلامش نجات می‌دهد. همیشه این‌گونه است. اگر وقت داشتیم می‌توانستیم به این نگاهی داشته باشیم. حدود پانزده یا بیست دقیقه‌ی دیگر وقت داریم. ما...

۱۷۸. می‌توانستیم به هابیل و قاتل نگاه کنیم، که -که چگونه قاتل سعی می‌کرد با زیبایی، خدا را خشنود سازد.

۱۷۹. به عبارتی دیگر، مردم فکر می‌کنند "جماعتی بزرگ و خوش‌پوش، با یک کشیش، با خادمین رداپوش، گروه کر آنچنانی، مقام و این چیزها، اینها می‌توانند خدا را خشنود سازند." می‌توانید ببینید که این از کجا می‌آید؟ قاتل هم همین تلاش را کرد. او یک مذهب ساخت. بدون تردید او مذهبی بسیار زیبا ساخته بود.

۱۸۰. او در این کار صادق بود. او پرستش کرد. او فکر می‌کرد: "تا زمانی که صادق هستم، هیچ فرقی نمی‌کند." فرق می‌کند. می‌توانید صادقانه در اشتباه باشید.

۱۸۱. توجه کنید، او-او این مذهب را ساخت و بیشتر شبیه این بود که با گل‌های زیبا تزئینش کرده و میوه‌های زیبا را در آن قرار داده بود، و فکر می‌کرد: "مسلماً یک خدای بزرگ و پاک این قربانی را خواهد پذیرفت." ولی، می‌دانید، او این را با عقل خود انجام داد. او این کار را با افکار خود انجام داد.

۱۸۲. و این اتفاقی است که امروز می‌افتد. او-او... آنها با فکر خودشان این کار را می‌کنند؛ با تحصیلات خودشان، با اخلاق و دانشی که آموخته‌اند.

۱۸۳. "ولی هابیل با یک مکاشفه، با ایمان، یک قربانی مقبول‌تر را گذراند." در ظاهر چیز تمیزی نبود. از دید انسانی صحبت می‌کنم. آن موجود کوچک که گردنش را گرفته و کشان کشان به سمت ذبح می‌برد. چیز زیبایی در آن نبود، او را روی مذبح گذاشته و گلپوش را با یک-یک سنگ تیز برید. آن قدر که خون او فوران زد، او بعبع کنان در حال مرگ بود. این یک منظره‌ی ترسناک بود. می‌بینید؟ ولی ساده بود.

۱۸۴. او به سادگی می‌دانست که از خون پدر و مادر خود متولد شده است. توسط خون پدرش در خون مادرش متولد شده است. و این خون بود که باعث سقوط شد. پس خون است که می‌تواند این را برگرداند. "پس او قربانی نیکوتر را برای خدا گذراند، چون این برای او مکشوف شده بود."

۱۸۵. و امروز، برخی از برادران تصور می‌کنند آنها سیب و گلابی خوردند! آن روز یکی از افراطی‌ترین مطالب را در روزنامه خواندم. آنها می‌گفتند اکنون اثبات کرده‌اند که-که در باغ عدن حوا «سیب» نخورد، فکر کنم مدعی شده بودند که این یک «زردآلو» بوده است. پس... اوه، می‌بینید که این روح از کجا می‌آید!

۱۸۶. می‌گویند که: "موسی هرگز از دریای سرخ عبور نکرده است. می‌گویند آنجا یک نیزار بوده است و او بنی‌اسرائیل را از نیزار عبور داده است. بالای دریا یک نیزار است. البته موسی آنها را از دریا عبور داد. ولی این دریا در واقع همان نیزار بود. می‌دانید، چیزی که او از آن عبور کرد، علفزار و نیزار بود." چقدر مسخره است!

۱۸۷. درحالی که کتاب مقدس می‌گوید: "آب از راست و چپ به کنار رفت و خدا باد را وزاند تا آن را بگشاید." می‌بینید؟ می‌بینید؟

۱۸۸. آنها می‌خواهند این را با افکار خودشان منطبق سازند و این طریقی است که آنها همیشه در آن قاصر شده‌اند و باز نیز قاصر خواهند شد. می‌دانید، تمام این چیزها...

۱۸۹. قائل نمونه‌ی همان انسان با تفکر جسمانی امروز است که از نظر ظاهری بسیار مذهبی است. او می‌خواهد در ظاهر کاری انجام دهد، او به کلیسا می‌رود و -و کارهای زیادی را برای ساختمان‌ها انجام می‌دهد.

تنها یک کلیسا وجود دارد و شما در آن عضو نمی‌شوید.

۱۹۰. اینها لژ هستند. می‌بینید؟ شما به لژ متدیست، لژ باپتیست، لژ پرزبیتی و لژ پنتیکاستی ملحق می‌شوید.

اما شما در کلیسا متولد می‌شوید. بله، آقا! می‌بینید؟

۱۹۱. تمام اینها لژ هستند، نه کلیسا. لژ هستند. چیزی به نام «کلیسای» متدیست یا «کلیسای» پنتیکاستی وجود ندارد. نه، چنین چیزهایی وجود ندارد. نه، اینها همه اشتباه هستند. می‌بینید؟ آنها... درست است. اینها لژهایی هستند که مردم عضو آنها می‌شوند.

۱۹۲. ولی شما در کلیسای خدای زنده متولد شده‌اید و این بدن روحانی عیسی مسیح است که در حال شکل‌گیری است.

۱۹۳. حال، اما خدا را چنین پسند آمد که راز خود را توسط یک ایمان ساده در ریختن خون، به هابیل مکشوف کند. اوه، ای کاش اندکی زمان داشتم تا می‌توانستم کمی به آن پردازم. می‌بینید؟

۱۹۴. درحالی‌که قائل با تمام دانش خویش، آن مرد باهوش... اوه، می‌گوید: "برادر برانهام! شما گفتید او... شما سعی می‌کنید او را یک نابغه جلوه دهید." او این گونه بود. او باهوش بود... نسب‌نامه‌ی او را دنبال کنید. به فرزندانش نگاه کنید. تک‌تک آنها دانشمندان و دکترها و افراد باهوش بودند.

۱۹۵. اما شجره‌ی شیث را نگاه کنید. آنها تا زمان طوفان نوح، همه روستایی و کشاور بودند.

۱۹۶. ولی فرزندان قائن باهوش بودند، باهوش و خردمند. آنها حتی... آنها می‌توانستند مس را آب کنند و ابزار فلزی بسازند. آنها مردانی با دانش بودند.

۱۹۷. در-درحالی که سایرین در چادرهای خود ساکن بودند و گوسفندان خود را پرورش می‌دادند و بر وعده‌های خدا استوار بودند. می‌بینید؟ می‌بینید؟ می‌بینید که چه بود؟ حال شجره‌نامه‌ها را دنبال کنید و ببینید که آیا آن درست است یا نه. آنها بر وعده‌های خدا استوار بودند.

۱۹۸. این گونه بود که نوح از آن نوع مردم انتخاب و برگزیده شد. این گونه بود که پولس از گله‌ی او برگزیده شد. یا جان ولسلی،^{۳۱} مارتین لوتر^{۳۲} و تمام آنها. این گونه است که شما به آن صورتی که امروز هستید، مبدل شدید. می‌بینید؟ همان چیز، فروتن شدند تا وعده‌ی ساده‌ی خدا را باور کنند.

۱۹۹. حال، توجه کنید. "خدا را پسند آمد تا..." خدا همیشه اثبات کننده خواهد بود که این حقیقت است یا نه. می‌بینید؟ حال بسیاری از مردم تلاش می‌کنند تا در عمل کاری کنند که خدا میلیون‌ها کیلومتر از آن فاصله می‌گیرد. درست است. ولی وقتی می‌بینید که خدا می‌آید، بر آن تأیید می‌کند و می‌گوید: "این درست است. / این درست است. / این درست است. / آن وقت متوجه می‌شوید که بله، این قطعاً درست است.

۲۰۰. حال، زمانی که هدیه روی مذبح بود. خدا تصور خردمندانه‌ی قائن از خدا را رد کرد. اما وقتی او هابیل را دید که با یک ایمان ساده باور داشت که این سیب یا میوه‌ی زمین نبود که باعث سقوط آنها شد، بلکه خون بود؛ او با ایمان باور داشت، با مکاشفه‌ای از جانب خدا، پس خدا با پذیرش قربانی‌اش، آدم را تأیید کرد. می‌بینید؟

۲۰۱. اینجا جایی است که تفکر ما در مورد دعا برای بیماران و هر چیز دیگری شکل

می‌گیرد. عیسی گفت: "اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلید که برای شما خواهد شد."^{۳۳}

۲۰۲. حال، همین‌طور که پیش می‌رویم، سریع پیش می‌رویم، چون بیست دقیقه دیگر وقت داریم.

۲۰۳. توجه کنید. ایام ایلیا، خدا برگزید تا خود را در یک فرد ساده پنهان کند. حال، به این فکر کنید. خدا برگزید. این انتخاب او بود. یادتان باشد، آنها ربی‌ها و کاهنین را داشتند، آنها در دوران خودشان مردان بزرگی را داشتند. حتی اخاب پادشاه خودش یک یهودی بود. او در آن دوران مردان بزرگی را در سرتاسر کشور داشت. اما خدا خود را در یک فرد ساده پنهان کرد، نه در یک دانشمند، نه در یک انسان مشهور دنیوی، یا نواب نظامی یا چیزی شبیه به این، در هیچ نام بزرگی این کار را نکرد. ما حتی نمی‌دانیم پدر و مادرش چه کسانی بودند. ما هیچ چیز در مورد نسب‌نامه‌ی او نمی‌دانیم. یک کشاورز ساده که برای اینکه نبی باشد، در جایی رشد کرده بود. خدا او را واداشت تا به تنهایی در بیابان زندگی کند. تنها چیزی که می‌دانیم، او از ناکجا آمد و تمام آن سیستم منسوب به کلیسا را محکوم نمود.

۲۰۴. می‌دانید در مورد او چه فکری می‌کردند؟ "او از کدام مدرسه آمده است؟" می‌بینید؟ "او عضو کدام فرقه است؟ آیا او با فریسیان و یا صدوقیان است؟" او متعلق به هیچ یک از آنها نبود، ولی تمام آنها را محکوم نمود. می‌بینید؟ خدا این‌گونه انتخاب کرده بود.

۲۰۵. ولی، یک انسان ساده، بدون تحصیلات. هیچ جایی نیست که بینیم او به مدرسه رفته باشد. هیچ چیزی در این مورد نداریم. فقط یک انسان ساده و معمولی، ولی خدا را پسند آمد تا در یک انسان ساده پنهان شود. خدا، در آن زمان، با این فرد ساده، در یک بشر پنهان شده بود. می‌توانید این را درک کنید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۰۶. خدا در یک «بی سواد» از چشمان عالم پنهان شده بود... چون... می دانید، آنها- آنها شدند.

۲۰۷. عیسی هم به همین متهم شده بود. می بینید، «بعلزبول، دیوانه» به او می گفتند: "تو دیوانه هستی، تو... می دانیم که دیو زده هستی. تو، تو عقلت را از دست داده‌ای." می بینید؟

۲۰۸. اینجا بود که به آنها گفت: "وقتی که همین در زمان آخر بیاید، که آنها... انجام این کار در ایام آخر کفر خواهد بود." او آنها را بخشید، ولی در ایام آخر بخشیده نخواهد شد. بهای آن باید با یک جدایی ابدی پرداخت شود. "هرگز در این دنیا و جهان آینده بخشیده نخواهد شد."

۲۰۹. اما ایلیا بعنوان یک دیوانه شناخته می شد. می توانید او را تصور کنید در مقابل... همه‌ی زنان مانند دوران مدرن موهایشان را کوتاه می کردند و به گمانم مانند ایزابل، بلند مرتبه‌ترین زن کشور، آرایش کرده بودند. و-و واعظینی که به سمت جهان‌گرایی رفته بودند. بعد چه اتفاقی افتاد؟ سپس ایلیای پیر آمد که تمام آنها، از ایزابل تا همه را محکوم نمود.

۲۱۰. آنها گمان می کردند: "ما نیازی به گوش کردن به تو نداریم. ما شبانان خودمان را داریم."

۲۱۱. مسلماً مجبور نبودند. ولی او به هر حال شبان آنها بود. او شبان ایزابل بود و ایزابل نمی خواست... او شاید شبان دیگری داشت. ولی فرستاده‌ی خدا، ایلیا بود. می بینید؟ او شبان فرستاده‌ی خدا برای او بود. ایزابل از او متنفر بود. ولی با این وجود او شبان بود. توجه کنید.

۲۱۲. ایلیا خود را فروتن ساخت و با چیزی که خدا در آن سادگی گفته بود، ماند؛ تا جایی که خدا را پسند آمد که همان روح ایلیا را برگردد و وعده داد که سه بار دیگر از آن روح استفاده کند. می‌بینید؟ آمین! و او این کار را کرد. آمین! مسلماً انجام داد. او وعده داد که این انجام می‌شود. و این روح بر الیشع قرار گرفت، نفر بعدی او، سپس بر یوحنا تعمید دهنده و بر طبق ملاکی باب ۴، باید در این ایام آخر دوباره در اینجا باشد. می‌بینید؟

۲۱۳. خدا روحی را که بر آن انسان ساده بود، دوست داشت. یک چوب‌بُر بدون تحصیلات از یک جایی میان آن جنگل‌ها. و بعد... او آنچنان مطیع کلام وی بود که می‌توانست بگوید: "ایلیا، این کار را بکن." و ایلیا آن را انجام می‌داد. و خدا خود را آنجا در چنان سادگی پنهان ساخته بود.

۲۱۴. آنها به ایلیا می‌گفتند: "پیر خرفت. به او کاری نداشته باشید." و این چیزها.

۲۱۵. ولی یک روز وقتی او-او پیر شده و سرش طاس شده و ریشش بلند و آویزان، خاکستری، با چند تار مویی که روی شانته‌هایش افتاده بود، بازوهای لاغر و استخوانی و با گوشت‌هایی آویزان، از آن راه به سمت سامره می‌آمد. و آن چشمان که به سمت آسمان دوخته بود. او با عصایی در دست به آنها نزدیک می‌شد. او آن‌قدرها هم برای دیده شدن جذاب نبود، ولی او «**خداوند چنین می‌گوید**» را برای آن روز داشت. او در این کار تعلل نکرد. او دچار لکنت نشد. او نگفت "حال، اخاب بزرگ...". او رفت آن بالا و گفت: "حتی یک قطره باران از آسمان نخواهد بارید، مگر به دعای من."^{۳۴} هلولیاه! خدا به سادگی او حرمت داد.

۲۱۶. حال می‌بینید، با وجود آنکه راه بسیار ساده بود، همه-همه علیه او بودند، همه در تضاد با او بودند. همه‌ی انجمن‌های خدمتی و تمام چیزهای دیگر علیه او بودند. تلاش

می کردند از دست او خلاص شوند. اما، در آن سادگی، اگرچه آنها هیچ همکاری با کارزارهای او نداشتند، اما همه فکر می کردند که او یک خرفت است. خدا خودش را در او پنهان کرده بود.

۲۱۷. اما وقتی زمان آن رسید که آن دانه‌ی کاشته شده رشد کند و برسد، خدا خودش را در بیرون فرستادن آتش از آسمان و بلعیدن قربانی نمایان ساخت. خدا خودش را در سادگی پنهان می سازد و دوباره آشکار می سازد. می بینید؟ این برای خدا خوشایند است. او-و همیشه این را به این روش انجام می داد. حال، متوجه می شویم که او این چیزها را وعده داده بود.

۲۱۸. مشکلی که امروزه در میان بسیاری از ما افراد وجود دارد، این است که ما تلاش می کنیم، مدارس علمی فرقه‌ای و تحصیلات و این چیزها را بدست بیاوریم، اذهان آموزش یافته. این گونه است که خدا نمی تواند از ما استفاده کند. خدا می تواند یک آغاز به یک نفر ببخشد و یک خدمت به او بدهد. اولین نکته، می دانید، او مشغول ارجحیت دادن به چیزی می شود که دیگران می گویند. و بعد اولین اتفاقی که می افتد، درگیر خیلی مسائل دیگر می شود، تا جایی که خدا دست از او کشیده و او را تنها می گذارد. می بینید؟ می بینید؟

۲۱۹. سپس او سعی می کند یک نفر دیگر را پیدا کند، کسی که این کار را خواهد کرد. متوجه هستید؟ او باید کسی را بیابد که کلام او را برگردد، کسی که مکاشفه‌ی الهی را گرفته و از آن فاصله نخواهد گرفت و همان جا با آن کلام خواهد ماند. این طریقی است که او-و این کار را انجام می دهد. همیشه این گونه کار کرده است.

۲۲۰. بعد هنگامی که یک نفر بسیار آموزش دیده و باهوش می شود، سعی می کند تفسیر خودش را بیفزاید. خب، مثل آنها که می گویند: "تعمید روح القدس... " می گویند: "اوه، این مربوط به یک دوره‌ی دیگر است." و-و شاید هم بگویند: "خب، این مربوط به یک

دوران دیگر نیست. ولی من به شما می‌گویم، این به همان صورتی که در روز پنطیکاست بود، اتفاق نخواهد افتاد. ما زمانی که ایمان آوردیم، روح‌القدس را دریافت کردیم و... "و تمام چیزهایی دیگر مانند آن. می‌بینید؟ و با صحبت در مورد تعمیم به نام عیسی مسیح، در جایی که کتاب مقدس آن را این‌گونه تعلیم می‌دهد، می‌گویند: "خب، ولی دانشگاه کتاب مقدس چنین و چنان می‌گوید." این یعنی مصالحه کردن. می‌بینید؟ خدا نمی‌تواند از چنین کسی استفاده کند. می‌بینید؟

۲۲۱. ممکن است اجازه دهد تا در سرتاسر کشور مورد بدرفتاری قرار بگیرد و مضحکه شود یا بیرون انداخته شود، به او بخندند و مسخره‌اش کنند و همه‌ی چیزهای مانند این. ولی وقتی زمانش می‌رسد، خدا خود را درست در همان سادگی نشان داده و اثبات می‌کند.

۲۲۲. مانند رشد یک گل، به نظر می‌رسد که آن بذر از بین رفته است. به زمین فرومی‌افتد و می‌میرد. آن را از زمین بیرون بیاورید. بسیار خراب و پوسیده به نظر می‌رسد، ولی وقتی حیات بهار می‌آید، دوباره یک گل را ثمر می‌دهد.

۲۲۳. خدا در سادگی. او همین کار را انجام می‌دهد. همیشه راه بالا رفتن از پایین است. یعنی فروتن ساختن خودتان. هرگز نگویند: "خب، من / این یا آن را بدست آورده‌ام." شما به هیچ چیز نرسیده‌اید. فقط یادتان باشد، اگر فیض خدا را یافته‌اید، فقط - فقط بابت آن شکرگزار بوده و فروتن باشید. خودتان را فروتن سازید.

۲۲۴. اکنون می‌خواهم بخاطر زمان کمی تعجیل کنم، چون ساعت... نمی‌خواهم شما را زیاد اینجا نگه دارم. چون نمی‌خواهم خسته‌تان کنم. می‌بینید؟ هنوز در طول این هفته وقت زیادی داریم.

۲۲۵. حال، و اکنون متوجه شدیم که قوم بسیار تحصیل کرده و باهوش شدند.

۲۲۶. اکنون می‌خواهم یکی دیگر را به شما نشان دهم. این یکی درست مخالف حرکت می‌کند، آنها متعصب می‌شوند و تلاش می‌کنند مذهبی باشند. حال، می‌دانیم که ما این گروه را داریم. می‌بینید؟ آنها به آن سمت می‌روند.

۲۲۷. اینجا جایی است که من با آن دسته از برادرانی که چند وقت پیش در اینجا از «طریق نور» جدا شدند، اختلاف دارم. آنها-آنها نمی‌توانستند وقوع این رویدادها را درک کنند، مگر اینکه از خودشان یک گروه بسازند. پس در کانادا جمع شدند و-و یک گروهی تشکیل دادند که می‌خواست انبیا و رسولان و-و چیزهای دیگر را از بین خودشان اعزام کند، و این در همان‌جا شکست خورد. می‌بینید؟ همیشه این‌گونه خواهد بود. می‌بینید؟ آنها می‌شوند... آنها، آنها این را احساس می‌کردند چون... آنها همه‌ی چیزهای دیگر را محکوم کردند، تا جایی که از طرف دیگر افتادند. می‌بینید؟

۲۲۸. یک طرف هست که فوق‌العاده خردمند، سرد و بی‌تفاوت است و همه چیز را انکار می‌کند. و دیگران به طرف دیگر می‌روند، در طرف دیگر یک مشت بنیادگرایی وجود دارد که بسیار احساسی است و کلام را انکار می‌کند.

۲۲۹. ولی کلیسای راستین و حقیقی همیشه در وسط راه می‌ایستد. اکنون، اگر توجه کرده باشید، این-این باید یک دانش کتاب‌مقدسی از آنچه که خدا گفته است، باشد. و آن‌قدر روحانی هست که در بطن خود گرم باشد، و این فقط طریق است. اشعیا گفت که این‌گونه خواهد بود. او گفت: "شاهراهی خواهد بود."

۲۳۰. دوستان عزیز، مقدس و برکت یافته‌ی من در کلیسای ناصری! حرکت کوچک قدرتمندی که خدا شروع کرده بود. اما آنها به چه رسیدند؟ وقتی خدا شروع کرد به صحبت کردن به زبان‌ها در کلیسا، آنها آن‌قدر مذهبی و خودمحمور بودند که این را «عمل شیطان» خواندند. و-و می‌بینید که چه اتفاقی برای آنها افتاد؟ می‌بینید؟ می‌بینید؟ «تافته‌ی جدا بافته» و-و متوجه می‌شویم که همه‌ی اینها به بذر می‌رود و می‌میرد.

می‌بینید؟ و، و در جهت دیگر.

۲۳۱. حال، یک سمت متعصب مذهبی می‌شود؛ سمت دیگر می‌شود یک انسان سرد و خشک و رسمی.

حال، اشعیا گفت: "شاهراهی خواهد بود..."

۲۳۲. ناصری‌ها و خیلی از زائرین مقدس می‌گفتند: "شاهراه مبارک، جلال بر خدا! ما در آن شاهراه گام برمی‌داریم." ولی یادتان باشد، این دقیقاً آنچه او گفت، نبود.

۲۳۳. او گفت: "و در آنجا شاهراهی و... و طریقی خواهد بود." «و» حرف عطف است. «و طریقی» و «شاهراه تقدس» خوانده نخواهد شد، بلکه «طریق تقدس».

۲۳۴. اکنون، یک شاهراه تقدس، افراد تلاش می‌کنند تا خودشان را مقدس بسازند. و زمانی که این کار را می‌کنید، همان‌طور که قبلاً گفتم، مثل یک... مانند این است که یک کرکس بخواهد پره‌های یک-یک کبوتر را بر خود بگذارد، تا از خود یک کبوتر بسازد، درحالی که طبیعت و ذات او هنوز کرکس است. می‌بینید؟ می‌بینید. این، مثل کلاغی که بخواهد با پروبال یک فاخته یا طاووس خودش را عوض کند و بگوید: "می‌بینید؟ من پرنده‌ی زیبایی هستم." می‌دانید، این یک چیز جعلی و ساختگی است.

۲۳۵. ولی یک طاوس نیازی ندارد نگران باشد که پروبال طاووس را خواهد داشت یا نه. کبوتر نیازی ندارد نگران باشد که پره‌های کبوتر را خواهد داشت یا نه. مادامی که طبیعت او و ذاتش کبوتر است، بال‌های کبوتر را خواهد داشت.

۲۳۶. و می‌دانید، زائرین مقدس می‌گویند: "زن باید موی بلند داشته باشد و لباس‌های آستین بلند برتن کند. دامن بلند، و-و هیچ حلقه‌ی ازدواجی هم به دست نکنند، هیچ جواهری از هیچ نوع." و تمام این چیزها. می‌بینید؟ این می‌شود یک تقدس خود ساخته. می‌بینید؟ می‌بینید؟ این یک تقدس جعلی و ساختگی است. ولی کلیسای راستین خدای

زنده یک... ببینید که چه اتفاقی برای آن فرقه افتاده است. اکنون، اکثر آنها مانند پنطیکاستی‌ها، موهایشان را کوتاه می‌کنند و همه‌ی آنها، تقریباً همه، حلقه‌ی ازدواج و-و این چیزها را به دست دارند. به پنطیکاستی‌ها نگاه کنید که سال‌ها قبل چطور دائماً در مورد این چیزها صحبت می‌کردند. می‌بینید؟ "ما، کلیسا! ما، کلیسا!"

۲۳۷. کلیسا بدن مسیح است. این فردی میان افراد دیگر است که در ملکوت خدا متولد شده است. این از درون به بیرون می‌آید. این خودبخود، ثمر می‌آورد.

۲۳۸. شما از گوسفند نمی‌خواهید که پشم را ثمر بدهد یا آن را تولید کند. گوسفند مجبور نیست که پشم تولید کند. مثلاً بگوید: "خب، ارباب من می‌خواهد که امسال من پشم زیادی داشته باشم. پس خیلی سرم شلوغ خواهد بود." نه، تنها کاری که باید بکند این است که یک گوسفند باقی بماند. درست است. پشم خودبخود... بله-بله خودبخود پدید خواهد آمد، چون...

۲۳۹. از ما خواسته نشده تا میوه‌ها را بسازیم، ما قرار است میوه را به ثمر برسانیم، تولید کنیم. می‌بینید؟ ما قرار است میوه را به ثمر بیاوریم. تا زمانی که شما در کلام خدا، درخت میوه‌ی خدا هستید، کلام خدا خودش را آشکار خواهد نمود. تا زمانی که کلام آنجاست، میوه را ثمر خواهد آورد. عیسی گفت: "اگر در من بمانید و کلام من در شما، هر آنچه می‌خواهید بتلبد که برای شما کرده خواهد شد."^{۳۵} می‌بینید؟ شما این را نمی‌سازید، برای آن کار نمی‌کنید، چون در واقع این آنجاست و همین‌طور پیش می‌رود و پیش می‌رود.

۲۴۰. حال، برویم به... کمی عجله کنیم چون چند دقیقه بیشتر وقت نداریم، و بعد به انتها می‌رسانیم.

۲۴۱. حال، سایرین تا متعصب بودن پیش می‌روند. آنها به سمت دیگر می‌روند و فکر

می‌کنند چون بالا و پایین می‌پرند و یا یک جور حس و احساس دارند، به زبان‌ها صحبت می‌کنند یا-یا-یا نبوت می‌کنند که گه‌گاهی درست است. فکر می‌کنند که همین است و آن را یافته‌اند. ولی این گونه نیست.

۲۴۲. عیسی گفت: "بسیاری آمده خواهند گفت: خداوندا! خداوندا! آیا به نام تو نبوت نکردیم آیا به نام تو دیوها را اخراج نکردیم؟" او می‌گوید: "دور شوید که هرگز شما را نشناختم."^{۳۶} می‌بینید؟ پس این، آن نیست. دوست من! این، آن نیست.

۲۴۳. به همین دلیل است... گواه، صحبت به زبان‌ها؟ من به صحبت به زبان‌ها ایمان دارم، ولی این را تنها گواه روح‌القدس نمی‌دانم. نه قربان! میوه و ثمره‌ی روح است که گواه آن است. می‌بینید؟ و اکنون... می‌دانید، به همین دلیل است که من با حرکت برادران پنطیکاستی در این رفتارشان مخالفم که می‌گویند: "اگر کسی به زبان‌ها صحبت کند، روح‌القدس را دارد." مخالفم. این نشانه‌ی این نیست که روح‌القدس را یافته است. می‌بینید؟

۲۴۴. به زبان‌ها صحبت کردن دیوها را شنیده‌ام که به سرعت هرچه تمام‌تر صحبت می‌کردند، با جمجمه‌ی انسان خون می‌نوشند و شیطان را می‌خوانند.

۲۴۵. من سرخپوست‌ها را دیده‌ام که آنجا، آنجا در-در آریزونا مارها را دور خودشان می‌پیچند، دست‌هایشان را/این‌طوری بالا می‌گیرند و به اطراف می‌دوند. جادوگر بزرگ می‌آید و به خودش بیشتر می‌زند، یک قلم را روی زمین می‌گذارد و این قلم به زبان‌های ناشناخته می‌نویسد و ترجمه می‌کند. پس می‌بینید؟

پس این را به من نگویند. کهنه‌کارتر از این حرف‌ها هستم. می‌بینید؟

۲۴۶. ثمره‌ی روح است که... عیسی گفت: "از میوه‌هایشان... نه زبان‌ها و احساسات،

بلکه "از میوه‌هایشان آنها را خواهید شناخت."^{۳۷} پس این، ثمره‌ی روح است. این خداست که در فروتنی پرده را از خود کنار می‌زند، و هر روز همان است. یک چیزی در آن هست، در کسی که درست با کلام می‌ماند. هر بار که کلام را می‌بیند، آن را با یک «آمین» تصدیق می‌کند، مهم نیست که مردم چه می‌گویند. این، او بدان ایمان دارد. می‌بینید؟ بسیار خب. متوجه شدید؟

۲۴۷. ولی ما به قدر کافی که دور شویم، آن وقت، به تعصب می‌رسیم و شیطان به میان قوم راه پیدا می‌کند. این کار شیطان است و او تاجر خوبی است. او به میان قوم راه می‌یابد و باعث می‌شود که فکر کنند روح‌القدس را یافته‌اند، چون بالا و پایین می‌پرند. و بعد از همسایه‌ی خودتان نفرت دارید؟ نه. می‌بینید؟ به زیبایی به زبان‌ها صحبت می‌کنند و کارهایی این چنین انجام می‌دهند.

۲۴۸. و یادتان باشد، می‌توانید به زبان ناب روح‌القدس صحبت کنید و همچنان خود روح‌القدس را نداشته باشید. کتاب مقدس چنین می‌گوید. "اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شده‌ام." اول قرنتیان باب ۱۳. می‌بینید؟ پس شما... این دلیل خوبی نیست. می‌بینید.

۲۴۹. متدیست‌ها می‌گفتند: "وقتی فریاد زدیم، این را داشتیم." ولی نداشتند. ناصری‌ها می‌گفتند که «وقتی در تقدس زندگی می‌کردند، آن را داشتند»، اما نداشتند. پنطیکاستی‌ها می‌گفتند: "ما به زبان‌ها صحبت می‌کنیم. پس آن را یافته‌ایم." ولی این گونه نبود. می‌بینید؟ می‌بینید؟

۲۵۰. خدا حجاب را از خود برمی‌دارد، ولی نه در احساسات. نه در احساسات... این جایگاه را می‌بینید؟ او آن قدر این را ساده می‌کند که همه بتوانند این را ببینند. اگر-اگر تلاش نکنید که فکر خودتان و ذهن خودتان را به آن وارد کنید. این خداست.

^{۳۷} اشاره به انجیل متی باب ۷ و ۱۲ و انجیل لوقا باب ۶

۲۵۱. حال، و بعد آنها می‌شوند مشتی متعصب، پس ما از این سو دست‌های سرد و خشک و رسمی را داریم، در سمت دیگر یک گروه متعصب و عروس هم در اینجا از بین تمام اینها خارج می‌شود. از هر دو طرف خوانده می‌شود. درست است. این خداست که این را نشان داده و همان‌گونه که جلو می‌رود، آن را اثبات می‌کند؛ یعنی کلام خویش را.

۲۵۲. اکنون، اوه! باید از بعضی از اینها عبور کنم، چون مطالب زیادی اینجا دارم که... وقت من در حال اتمام است. سعی می‌کنم تا حد ممکن سریع‌تر جلو برویم.

۲۵۳. این از عدن آمده. در تمام طول مدت از باغ عدن به بعد، آمدن یک ماشیح نبوت شده است.

۲۵۴. حال، می‌خواهم از برخی آیات و بخش‌هایی که یادداشت کرده بودم، صرف‌نظر کنم؛ تا بتوانم پیغام را در زمان باقی‌مانده به اتمام برسانم. خدا در فروتنی. حال، من سریع‌تر می‌گویم، ولی می‌خواهم خوب دقت کنید و آن را درک نمایید. می‌بینید؟

۲۵۵. از باغ عدن آمدن یک ماشیح، نبوت شده بود. اینکه او چگونه شخصی خواهد بود، پیشگویی شده بود. می‌توانیم وقت زیادی را به این اختصاص بدهیم. با شناخت کتاب مقدس می‌دانید که او چه شخصی خواهد بود، با چه مشخصاتی. و موسی گفت: "خداوند خدایت نبی‌ای مانند من برایت برخیزاند." آنها می‌دانستند که آن ماشیح باید یک نبی باشد، و نوع خدمتی که او را همراهی خواهد کرد. تمام انبیا از آنچه او انجام خواهد داد، صحبت کردند. آنها با نمادها و نشانه‌ها از آن صحبت می‌کردند، از درک آنها فراتر رفت و برای مابقی درست پایین‌تر از همه قرار گرفت. می‌بینید؟ می‌بینید؟ رفت پایین‌تر از یکی و بالاتر از دیگری. می‌بینید؟

۲۵۶. و زمانی که او وارد صحنه شد، قومی که او به سمتشان فرستاده شده بود، تفسیر خودشان را از چیزی که او باید باشد، داشتند، در تفاسیر تخیلی خودشان.

۲۵۷. کتاب مقدس هرگز تغییر نکرده است. کتاب مقدس همیشه همان است. به همین دلیل است که می‌گوییم: "کتاب می‌گوید و من با آن می‌مانم، کتاب مقدس از هیچ تفسیر شخصی نیست."

۲۵۸. پس متدیست‌ها! باپتیست‌ها! و پنطیکاستی‌ها! سعی نکنید تا تفسیر شخصی خودتان را بر آن قرار دهید و بگویید: "این، آن معنی را نمی‌دهد. معنایش این است."

۲۵۹. معنای آن همان چیزی است که گفته است. دقیقاً همان. یک نفر می‌گفت: "این چطور ممکن است؟" من نمی‌دانم چطور. این من نیستم که باید این را بگویم. این خداست که باید این را انجام دهد. او کسی است که این را گفته است، نه من. می‌بینید؟ و او از کلام خویش مراقبت می‌کند.

۲۶۰. ولی اکنون، ولی، این ماشیح نبوت شده بود. انبیا دقیقاً گفته بودند که او چگونه می‌آید و وقتی بیاید، چه خواهد کرد. ولی تفاسیر شخصی خودشان در میان قوم! اما وقتی او آمد در چنان راه ساده‌ای بود، در سادگی، که تمام گروه کلیسایی دوران در آن لغزش خوردند. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] آن مردانی که تعلیم یافته بودند...

۲۶۱. هیچ‌کس نمی‌توانست معلم یا کاهن باشد، مگر اینکه در یک دودمان مشخص متولد شده باشد، یعنی لاوی. و فکر کنید، پدرِ پدرِ پدرِ پدرِ پدرِ پدرِ پدرِ بزرگ او یک کاهن بود، روز و شب در آن معبد در کلام مشغول بود.

۲۶۲. مثل کشیشان کاتولیک یا خادمان دیگر. این یک خدمت وراثتی از نسلی به نسلی دیگر و به کلیسای خاص است. "پدرِ پدرِ پدرِ پدرِ پدرِ بزرگ من یک اسقف متدیست بود. پدر بزرگ من اسقف بود." و این چیزها. می‌بینید؟

۲۶۳. تمام آنها درست در کلام زندگی کردند، ولی آنها روش خودشان را از این شکل

دادند و— فرزندانشان این را چنان که پدرانشان به آنها تعلیم دادند، پذیرفتند؛ تاجایی که، پدران آنها که این را از طریق راستین آموخته بودند، از آن یک تشکیلات پدید آوردند، تا جایی که وقتی روح تلاش کرد تا حقیقت را به نمایش بگذارد، آنها نمی‌توانستند آن را بپذیرند.

۲۶۴. امروز هم همین‌گونه است. قصد جسارت ندارم، ولی این درست است. امروز هم همین است. آنها این را بسیار پیچیده می‌سازند و— به طریقی دیگر می‌آموزند... همان‌گونه که گفته شده است: "خدا دارای هیچ نوه‌ای نیست." این را می‌دانید؟ خدا پسران و دختران دارد، نه نوه‌ها. هرکس باید همان بها را بپردازد و از همان راه بیاید، درست همان‌گونه که پدرتان انجام داد، شما نیز باید انجام دهید.

۲۶۵. حال، پس او خیلی ساده بود. وقتی این ماشیح... چهار هزار سال تمام انبیا از او صحبت کردند. داود درباره‌ی او سروده بود و تمام مردان خدا نیز همین‌طور. و زمانی که او آمد، قوم افکار خودشان را از اینکه او باید چه کار کند، شکل داده بودند. اینکه باید چه کار کند، چطور باید انجام دهد. چقدر همه‌ی اینها توصیف شده بود، روی نمودارها و این چیزها حک شده بود. و زمانی که او به آن روش واقعاً ساده آمد، تمام الهیات آنها را از بین برد. می‌بینید، آنها این را نمی‌دانستند.

۲۶۶. او بر طبق کلام آمد. حال، آیا ایمان دارید که خدا از طریق انبیا گفت که این ماشیح به یک طریق مشخص می‌آید؟ خیلی بد شد که یک ساعت دیگر وقت نداریم تا به این پردازیم و توضیح دهیم که این به چه صورت بود. می‌بینید؟ هرچند که همه‌ی ما می‌دانیم که چگونه بود. اکثر ما می‌دانیم که خدا گفت او چگونه خواهد آمد. "تو ای بیت‌لحم افراشته که در میان هزاره‌های یهودا...^{۳۸} و تمام اینها و اینکه او چگونه عمل خواهد کرد و چه انجام خواهد داد. می‌بینید؟

۲۶۷. و درعین حال او آن قدر ساده بود که دانشمندان بزرگ زمان از در آن دچار آشفتگی شده و آن را ندیدند. ولی می‌دانید، عیسی برخلاف کلام نیامد. آمدن او طبق کلام بود، اما برخلاف تفاسیر آنها. می‌بینید؟ او چیزهایی را تعلیم می‌داد که برخلاف تعالیم کلیسایی آنها در مورد او بود.

۲۶۸. حال، برای مثال، آنها می‌گفتند: "وقتی ماشیح بیاید، مسلماً به معبد می‌آید و می‌گوید، قیافا! (و یا هر کس دیگری که کاهن اعظم باشد). من رسیده‌ام." او با همراهی ده میلیون فرشته خواهد آمد... خدا خواهد گفت: "بسیار خوب، دوستان! شما واقعاً یک-یک کلیسای قدرتمندی هستید، شما قوم من هستید. اکنون می‌خواهم اهرم را بکشم تا راه‌های آسمان را به زمین باز کنم. امروز صبح می‌خواهم ماشیح را برای شما بفرستم. او درست در آن صحن پایین خواهد آمد. و تمام قوم جمع می‌شوند و می‌گویند، دکتر فلان و فلان، دکتر چنین و چنان! شما می‌توانید در ردیف اول بایستید و نخستین کسانی باشید که به او خوشامد می‌گویید." می‌بینید.

۲۶۹. شاید این شبیه چیزی باشد که آنها امروز به آن فکر می‌کنند. حال، می‌دانم که این ممکن است کمی «تندروی» به نظر برسد، ولی نمی‌خواهم که... سعی می‌کنم که یک مطلب را برجسته کنم.

۲۷۰. "و این طریقی است که قرار است باشد، و اگر این گونه نیاید، پس درست نیست. ضد مسیح است. اگر دقیقاً این گونه نیاید یک ضد مسیح است." می‌بینید؟ "پس باید یک... سپس چیز بعدی که نازل می‌شود، ده‌ها میلیون فرشته است که آنجا در صحن معبدی که سلیمان بنا کرد، پایین خواهند آمد. در بالا و پایین تمام این ساختمان، این مکان مقدس، جایی که مقدسین و علما مرده‌اند و این چیزها."

۲۷۱. بله، عیسی گفت: "شما ریاکاران! فرزندان شریر!" گفت: "شما قبرهای انبیا را بنا

می‌کنید و پدران شما آنها را آنجا قرار داده‌اند.^{۳۹} درست است. درست است. می‌بینید؟ "که چگونه مردان صالح خدا و انبیا برای شما فرستاده شدند و شما تک‌تک آنها را به قتل رساندید!" می‌بینید؟ او چه چیزی را عادل می‌خواند؟ همان‌ها، چیزی که آنها «تعصب» می‌خوانند.

بله، آنها فکر می‌کردند که این‌گونه خواهد آمد.

۲۷۲. اما تولد او در یک اصطبل بود، او از یک-از یک باکره به دنیا آمد و پدرخوانده‌اش، فقط یک نجار معمولی بود و مادرش هم یک دخترک ناشناس. می‌بینید؟ نه اینکه دختر یک کاهن اعظم یا چیزی دیگر. او-او از دختری به دنیا آمد که در یک شهر کوچک به نام ناصره زندگی می‌کرد. و-و مردی که زنش مرده بود، همسر او بود. او دارای فرزندان بود، منظورم یوسف است. آن دو نامزد بودند. عیسی از همان ابتدا هم با یک نام بد به دنیا آمد. آنها می‌گفتند که او بصورت نامشروع متولد شده است. اوه، خدای من!

۲۷۳. این اساساً جلای روحانی آنها را برهم می‌زد. عادات و رفتار تحصیلی آنها قادر به هضم این امر نبود. تفسیر آنها از کلام در این مورد هیچ چیز نمی‌گفت، اما این در عین حال «**خداوند چنین می‌گوید**» بود.

۲۷۴. اوه، خدای من! حتی فکر کردن به آن، لرزه بر اندام من می‌اندازد. و دیدن اینکه همین امر، دوباره در حال اتفاق افتادن است. خدا نمی‌تواند تغییر کند.

۲۷۵. الآن ساعت دوازده است، باید به اتمام برسانم یا ادامه بدهم؟ [جماعت می‌گویند: "خیر." ولی... متشکرم... چند لحظه آرام بنشینید. [ادامه بدهید.]] حال، این، اکنون دارم زمینه را برای پیغام بعدی فراهم می‌کنم، می‌بینید. و من سعی می‌کنم خیلی سریع این را به اتمام برسانم. شاید در ده یا پانزده دقیقه آینده بتوانیم. خدا به شما برکت بدهد.

۲۷۶. توجه داشته باشید، این-این-این قدر ساده بود که باعث شد آنها به هدف نزنند. ولی این مطابق با هدف خدا بود. می‌بینید؟ درست طبق کلام. او درست به همان صورتی آمد که گفته بود، ولی تفسیر آنها از این غلط بود. تفسیر آنها از منجی در زمان موسی غلط بود. تفسیرشان در دوره‌ی نوح غلط بود. می‌بینید؟ اما خدا براساس کلام خویش می‌آید.

۲۷۷. و بعد عیسی آمد، و چیزهایی، چیزهایی را تعلیم داد که خلاف تفسیر آنها بود. "اگر تو ماشیح هستی این کار و آن کار را بکن." می‌بینید؟ "اگر تو هستی، از صلیب پایین بیا و این را به ما نشان بده." می‌بینید؟ اما خدا مضحک‌ه‌ی مردم نیست. خدا تنها کاری را انجام می‌دهد که درست و مورد پسند اوست.

۲۷۸. آنها فکر می‌کردند چنین کسی قطعاً با همراهی فرشتگان می‌آید، ولی-ولی او در یک اصطبل به دنیا آمد. و برای اصول پرزرق و برق آنها، این برای بشر بسیار مسخره بود که فکر کند خدای قادر، یهوه‌ی قادر، که مالک آسمان‌ها و زمین است و همه چیز را خلق کرده، نمی‌تواند جایی بهتر از اصطبل گاوها و این چیزها مهیا کند تا پسرش در آنجا متولد شود. چطور ممکن بود...

۲۷۹. این چه بود؟ خدا در سادگی. این چیزی است که او را بسیار بزرگ می‌کند. می‌دانید؟ اصول و تحصیلات نمی‌تواند این‌گونه خودش را کوچک سازد. می‌بینید؟ تحمل این را ندارد. ولی خدا آن‌قدر بزرگ است که خودش را پایین آورد. حتی لباسی نبود تا فرزندش را در آن بگذارد. فکرش را بکنید. و جهان... مسافرخانه‌ها جایی نداشتند و او به یک اصطبل رفت. یک-یک-اتاقک کوچک، شاید جایی غار مانند در کنار یک تپه، و آنجا روی یک تخت پوشالی بود که پسر خدا به دنیا آمد. می‌بینید؟ او، این با آن جلساتی که آنجا بود، خیلی فرق داشت...

۲۸۰. و مادر او داشت مادر می‌شد، او برای مادر بودن... او، او ماه‌ها قبل از اینکه حتی نامزد شود تا ازدواج کند یا حتی قبل از اینکه ازدواج کند، داشت مادر می‌شد و قوم این را می‌دیدند. می‌بینید؟ و آنها می‌دانستند که این، این گونه است. و مریم در قلب خویش می‌دانست که چه اتفاقی در حال رخ دادن است.

۲۸۱. و یوسف متوجه نمی‌شد، ولی یک شب فرشته‌ی خدا نزد او آمد و گفت: "یوسف! پسر داود! از گرفتن همسر خود مریم هراسان مباش، چون آنچه در اوست بد نیست، بلکه از روح‌القدس است."^{۴۱} این، همه چیز را تعیین کرد. آن مرد، یوسف، چنان رابطه‌ای با خدا داشت که خدا می‌توانست با او سخن بگوید.

۲۸۲. اما امروز ما آن‌قدر محصور آداب و سنن کلیسایی هستیم که هیچ چیز خارج از آن آداب و تعالیمی که به آن تعلق داریم، قادر به صحبت کردن با ما نیست. قصد جسارت یا بنیادگرایی ندارم، پس این را همین جا رها می‌کنم. توجه داشته باشید. اما شما متوجه منظورم هستید. توجه کنید.

۲۸۳. اصطبل برای آنها بسیار مسخره بود. برای آن جلا یافتگان. ما حتی سند یا دلیلی بر اینکه او یک روز به مدرسه رفته باشد نداریم، و در سن دوازده سالگی، یک پسر بچه‌ی معمولی با تعالیمش در معبد، کاهنان را گیج کرده بود. او، خدای من! این چه بود؟ خدا که خودش را پنهان ساخته بود. اکنون احساسی بسیار روحانی دارم. خدا خود را در یک طویله پنهان کرده، خدا خود را در یک پسر بچه پنهان ساخته بود. می‌بینید؟ نگاه کنید، هر چند که این بعد از چند دقیقه نشان داده می‌شود.

۲۸۴. او می‌بایست... او... وقتی او به خیابان‌ها می‌رفت، بدون شک پدرها و مادرها می‌گفتند: "با آن بچه بازی نکنید، با او ارتباطی نداشته باشید، مادر او فاحشه‌ای بیش نیست. و پدر و مادر او... او قبل از اینکه آنها حقیقتاً ازدواج کنند، به دنیا آمده بود. با او

ارتباطی نداشته باشید."

۲۸۵. آنچه مریم فکر می‌کرد، ولی با تمام اینها، مهم نبود که دیگران چه فکری می‌کردند. او همه‌ی این چیزها را می‌دید. آنها این را در قلب خویش پنهان می‌ساختند. می‌دانستند که نمی‌توانند چیزی علیه آن بگویند.

۲۸۶. گاهی اوقات خدا با مردان خویش سخن می‌گوید. او می‌گوید: "آرامش خودت را حفظ کن. چیزی در این مورد نگو."

۲۸۷. من در جلساتم افرادی را داشته‌ام که می‌گفتند: "خب، اگر تو خادم مسیح هستی، می‌دانی که آنجا چه اتفاق می‌افتد."

۲۸۸. قطعاً می‌دانم که این‌گونه است. ولی وقتی خدا می‌گوید: "آرامش خودت را حفظ کن و چیزی در این باره نگو." می‌خواهید چه کار کنید.

۲۸۹. یک روز چند نفر را با خودم بردم و چیزهایی را که سال‌ها قبل گفته شده بود. در یک کتاب به آنها نشان دادم.

گفت: "خب، من این را متوجه نمی‌شوم."

۲۹۰. گفتم: "اینجا را می‌بینی؟" این پشت آن کتاب نوشته شده و تاریخ خورده بود و اینکه چه زمانی رخ داده بود و این چیزها. اوه، درحالی‌که خیلی از افراد این را در آن کتاب دیده بودند، گفته بودم: "این واقع خواهد شد که این کار به این طریق و آن طریق انجام خواهد شد."

۲۹۱. گفتم: "خب، چرا چیزی در این مورد نگفتی؟" چون باید به این صورت می‌بود. می‌بینید؟

۲۹۲. و یوسف تفاوت را می‌دانست. او می‌دانست که این نوزاد متعلق به کیست. مریم

می‌دانست که او فرزند کیست. عیسی می‌دانست که پدرش کیست. او چه گفت؟ "من باید به کار پدر خویش مشغول باشم." نه اره کردن چوب‌ها و- ساختن در، بلکه مشغول به کار پدر خویش باشم. آمین! او این را به مادر خویش گفت: "آیا نمی‌دانید که من باید به کار پدر خویش مشغول باشم؟"^{۴۲}

۲۹۳. حال، آنها فکر می‌کردند که «این پسرک عجیب»، هر فرزند نامشروعی به نوعی عجیب است، به نوعی کنجکاو. بفرمایید، اینهاش. می‌بیند؟ ولی خدا خود را پنهان می‌کند. گوش کنید. خدا خود را در چیزی پنهان ساخته بود که از نظر دنیا «فساد بود، نامشروع بودن و رجاست» بود.

۲۹۴. ببینید، خدا خود را در فساد یک بذر مرده پنهان می‌سازد تا حیات را به ثمر بیاورد. می‌بینید؟ متوجه می‌شوید؟

۲۹۵. خدا خود را در یک زن ساده‌ی رخت‌شوی یا یک مرد معمولی که شام خود را زیر بغل زده، همسر و بچه‌هایش را می‌بوسد و خداحافظی می‌کند و می‌رود پنهان می‌سازد. و یا شاید در مردی پنهان سازد تا کارهایی را انجام بدهد که یک اسقف اعظم چیزی از آنها نمی‌داند. می‌بینید؟ نمی‌شنوید که او شیپوری بنوازد و این را صادر کند. او، خدا، فقط جلال می‌یابد؛ همین و بس. ساده‌ها آن را می‌شنوند و خشنود هستند. می‌بینید.

۲۹۶. حال، خدا خودش را در سادگی یک بچه پنهان می‌کرد. خدا خودش را در سادگی یک-یک خانواده‌ی معمولی پنهان می‌کرد. خدا! و کشیشان، مردان بزرگ، متفکران، نوابغ، هیرو دیس و همه‌ی آنها از آن غفلت ورزیدند. خدا خود را در سادگی پنهان می‌سازد.

۲۹۷. حالا، به سرعت. یحیی تعمید دهنده، در اشعیا ۴۰. اگر بخواهید می‌توانیم به این

بپردازیم. ملاکی ۳، همه، خب، بله، اگر می‌خواهید، این را علامت بزنید. اشعیا ۴۰، همه‌ی شما می‌دانید، صحبت از آرامش... شاید من... شاید بد نباشد که این را بخوانم... اگر شما، اگر فقط یک دقیقه وقت داشته باشید. [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بیاید برای یک لحظه این کار را بکنیم. و- اکنون اشعیا باب ۴۰ را باز می‌کنیم تا ببینیم که او در این مورد چه می‌گوید. نگاه کنید: "تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید." حال، یادتان باشد این چیزی حدود هفتصد و دوازده سال قبل از آن بود. به عنوان این باب نگاه کنید. می‌بینید؟ این هفتصد و دوازده سال قبل از تولد او بود. اینجا یک نبی از او صحبت می‌کند.

تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می‌گوید:

سخنان دلاویز به اورشلیم گویند و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده... و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است.

صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید.

هر دره‌ای پرافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد، و کجی‌ها راست و ناهمواری‌ها هموار خواهد گردید.

۲۹۸. اوه، هلولیاه! او می‌بایست چه کسی می‌بود. می‌بینید؟ حال، با من به ملاکی بیایید. آخرین کتاب... آخرین نبی در عهد عتیق. حال، در ملاکی، به این گوش کنید. ملاکی در زمان آخر به این می‌پردازد. پس حواستان باشد که فراموش نکنید. ملاکی باب سوم آیه‌ی ۱:

اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریقی را پیش روی من مهیا

خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیکل خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او سرور می‌باشید. همان او می‌آید. قول یهوه صباوت این است.

۲۹۹. هنوز صحبت از یحیی تعمید دهنده است. "رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت." عیسی در متی ۱۰:۱۱ از آن صحبت کرد. گفت:

اگر شما آن را متوجه می‌شوید، زیرا همان است آنکه درباره او مکتوب است:
اینک من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد...

۳۰۰. می‌بینید؟ درست است. حال، تمام اینها چگونه گفته شد! آنها از هفتصد سال پیش می‌دانستند که باید یک پیش رو قبل از ماشیح وجود داشته باشد. ولی زمانی که او به این سادگی به روی صحنه آمد، آنها از شناخت او غافل ماندند و او را نشناختند.

۳۰۱. و یادتان باشد که او پسر یک کاهن بود. خب، می‌بینید که برای او چقدر مسخره بود که کار پدر را ادامه ندهد، به مدرسه‌ی مذهبی برنگردد. ولی کار او بسیار مهم بود. او در نه سالگی به بیابان رفت و موعظه‌کنان از آنجا بیرون آمد. آنها از این غافل ماندند. او بسیار ساده بود، برای تحصیلات پرزرق و برق آنها بیش از اندازه ساده بود تا بخواهند به چنین کسی ایمان بیاورند. آنها فکر می‌کردند وقتی او بیاید...

۳۰۲. "پس، هر دره‌ای برافراشته و هر تلی پست خواهد شد و ناهمواری‌ها هموار خواهد گردید، چه می‌شود؟" داود این را دید و گفت: "کوه‌ها مثل قوچ‌ها به جستن در آمدند و تل‌ها مثل بره‌های گله." ۴۳

۳۰۳. چه؟ آیا این اتفاق افتاد؟ یک آدم ریشو مثل او، بدون کمترین تحصیلات، با یک تکه پوست گوسفند که به دور خود پیچیده بود، تلو تلو خوران از بیابان یهودیه بیرون آمده و می‌گفت: "توبه کنید، چون ملکوت خدا نزدیک است. شما افعی‌زادگان، با خود نگویند که من عضو فلان تشکیلات هستم. خدا قادر است از این سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندان بسازد." ۴۴

"خب، این او نیست که آنجاست، او نیست."

۳۰۴. ولی او همان بود! می‌بینید، او داشت راه را پاک می‌ساخت. می‌بینید؟ اینجا زمانی است که ناهمواری‌ها هموار گشت. اینجا جایی بود که تل‌ها پست گشت. "به این فکر نکنید که فرزندان ابراهیم هستید. خدا قادر است تا از این سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندان بسازد." تل‌ها پست گشت. اوه، خدای من! این همان است. بله، تفاوت را می‌بینید؟ او گفته بود این چیزی است که واقع می‌شود.

۳۰۵. و زمانی که آنها آمدند، آنها تصور می‌کردند که... اوه، خدای من! اگر او به تشکیلات آنها می‌پیوست، آنها آماده‌ی پذیرش او بودند. ولی چون... آن‌گونه آمد، در چنین سادگی، در عین حال در تفسیر کلام و متون، تل‌ها پست گشته بود. آنها نمی‌خواستند این را بپذیرند. ولی این‌گونه بود.

۳۰۶. او آنها را خرد کرده بود. او حق پنهان شدن آنها را گرفت و گفت: "شما افعی‌زادگان! به شما می‌گویم الحال تیشه بر ریشه‌ی درختان نهاده شده است. پس هر درختی که ثمر نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. من شما را به آب تعمید می‌دهم، ولی کسی بعد از من می‌آید که از من تواناتر است. او شما را به آتش و روح‌القدس تعمید می‌دهد. او غربال خود را در دست دارد. و خرمن خود را نیکو پاک کرده و گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود. ولی گاه را در آتشی که خاموشی

نمی‌پذیرد، خواهد سوزانید." ۴۵ آمین!

۳۰۷. این، زمانی بود که ناهمواری‌ها هموار گردید. می‌بینید، ولی قوم این را درک نکرد، اما این دقیقاً طبق کلام است. دقیقاً به همان صورتی که کلام آن را گفته بود. آن‌قدر ساده که از آن غافل شدند. آنها از دیدن آن غافل بودند.

۳۰۸. آن‌قدر کور نباشید. می‌بینید؟ آن‌قدر کور نباشید. پس گوش کنید.

۳۰۹. آنها از آن بازماندند. این از ایمان متداول آنها نسبت به چنین فردی بسیار ساده‌تر بود، تا جایی که از آن بازماندند. دوباره، آن چه بود؟ خدا که کلام است، خود را در سادگی پنهان می‌سازد. نه یک کاهن با آن ردا و گریبان، با تحصیلات عالی.

۳۱۰. عیسی همین را از آنها پرسید. او گفت: "برای دیدن چه چیزی رفتید؟" وقتی شاگردان یحیی به آنجا آمدند، گفت: "برای دیدن چه چیزی رفتید؟ آیا برای دیدن کسی که لباس کهنات بر تن دارد؟" گفت: "برای چنین واعظی؟" گفت: "برای دیدن آن رفتید؟" ۴۶

۳۱۱. گفت: "نه. آنها مهربانانه کودکان را می‌بوسند و مردگان را دفن می‌کنند. آنها... آنها چیزی از شمشیر دولبه در زمان نبرد نمی‌دانند. آنها آن بیرون بودند، مثل یک سخنرانی خردمندانه برای کلوپ کیوانی‌ها ۴۷ یا چیزی شبیه به آن. می‌دانید؟ آنها همه آنجا هستند، ولی وقتی که این به آنجا می‌آید، نبردی است که باید با آن مواجه شوند. آنها چیزی در مورد آن نمی‌دانند. می‌بینید؟ چون آنها-آنها-آنها در قصر پادشاهان هستند آنها وقتشان را صرف ستاره‌ها و افراد مشهور می‌کنند."

۳۱۲. ولی به آنها گفت: "برای دیدن چه چیزی رفته بودید؟ برای دیدن نی‌ای که از باد

۴۵ اشاره به انجیل متی باب ۳ و ۲۲ و انجیل لوقا باب ۳

۴۶ اشاره به انجیل لوقا باب ۷

۴۷ Kiwanis club

در جنبش است؟" کسی که می‌توانست بگوید... کسی که بگوید... می‌دانید، شما-شما عضو، شما عضو یگانه‌انگاران هستید، ولی اگر به اینجا و به جماعت بیایید، به شما می‌گویم که چه خواهیم کرد. ما، ما این کار را می‌کنیم... به گمانم این کار را خواهیم کرد. یک نی که در باد است؟ نه یحیی، نه، نه، نه. اگر بیایید و یک صدوقی باشید و فریسی نباشید، یا چیزی دیگر. شما کسی را ندیدید که در باد لغزد، یحیی این‌گونه نبود. خیر، آقا! او نه.

۳۱۳. عیسی گفت: "پس برای دیدن چه چیزی رفتید؟ یک نی؟" انجام این کار مستلزم وجود یک نی است. می‌بینید. او گفت، اکنون، این گواه یک نی بود. می‌بینید، کلام خدا که با او بود. کلام بر نی نازل می‌شود. می‌بینید؟ عیسی گفت: "برای دیدن چه چیزی رفتید؟ یک نی؟" او گفت: "بله، درست است. بلکه به شما می‌گویم، بزرگ‌تر از یک نی. چون این‌گونه بود."

۳۱۴. چرا او پیش از یک نی بود؟ او رسول عهد بود، مسلم است که بود، او پلی بود بین شریعت و فیض. او سنگی بود که از آن صحبت شده بود.

۳۱۵. او گفت: "این همان است که نبی از آن سخن گفت. (اینک... ملاکی ۳)، رسول خود را پیش رویم می‌فرستم و او راه را پیش روی من مهیا خواهد ساخت." می‌بینید؟ او، او بسیار ساده بود. خدا دوباره خود را در سادگی پنهان می‌ساخت.

۳۱۶. ببینید که او بعد چه کار کرد. او آمدن چنین مسیح مقتدری را موعظه می‌کرد: "او غربال خود را در دست دارد، او راه خویش را غربال می‌کند. منظورم این است که کاه را در آتش خواهد افکند. درست است. او گندم را در انبار ذخیره خواهد نمود."^{۴۸} می‌بینید، او الهام داشت.

۳۱۷. ولی وقتی عیسی آمد آنها به دنبال... و تمام آن رسولان، می‌دانید، آنها در انتظار

آمدن یک فرد عظیم و بزرگ بودند. "خدای من! اوه، او می‌آید. این تنها چیزی است که باید باشد. او قدرتمند و مقتدر خواهد بود. او رومی‌ها را از روی زمین محو خواهد ساخت. خدای من! او یونانی‌ها را از این طرف و رومی‌ها را از آن طرف منهدم خواهد ساخت."

۳۱۸. وقتی او آمد، یک انسان فروتن و ساده بود که از این سو به آن سو کشانده می‌شد. این چه بود؟ خدا که خود را در سادگی پنهان ساخته بود. اوه، خداوند!

۳۱۹. او سپس در انتهای پیغام خویش ایستاد و گفت: "چه کسی می‌تواند من را به گناه محکوم کند؟ تمام کتاب مقدس گفته است من چه کار خواهم کرد... اگر اعمال پدر را بجا نمی‌آورم، پس آن وقت من را محکوم سازید. ولی کتب گفته است من باید چه کاری انجام دهم که انجام ندادم؟" گناه یعنی بی‌ایمانی. این را می‌دانید. "چه کسی می‌تواند من را محکوم کند؟ اگر من با قدرت خدا دیوها را اخراج می‌کنم، به من نشان دهید که شما چگونه این کار را می‌کنید." ^{۴۹} سادگی!

۳۲۰. او حتی خود را تسلیم موت ساخت. لیکن در آن صبح قیام، هلولویاه! آنجا جایی است که او همه چیز را هموار ساخت. او تمام رجاسات را کنار زد. برادر! بله، حقیقتاً. و گندم برای ذخیره شدن در انبار مهر شده و با حیات ابدی، آنجا در زمین، آرمید. در انتظار آمدن آن روز عظیم آمدن خداوند که می‌خواهیم درمورد آن صحبت کنیم، زمانی که آن حیات جان می‌یابد و ما در آن رستاخیز قیام خواهیم نمود، با او در آسمان خواهیم بود و در آن انبار جمع خواهیم شد و گاه و چیزهای دیگر در آن سو به آتش افکنده می‌شود. با آتشی بدون خاموشی. آمین! اوه، آیا این عالی نیست؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۲۱. آنها از او غافل ماندند. خدا در سادگی. چرا؟ چرا؟ چون او هرگز حتی در محدوده‌ی اصطلاحات و آموزه‌های دینی آنها موعظه نکرد. هرگز. او هرگز مانند یک

واعظ موعظه نکرد. می‌بینید؟ موعظه‌ی او مثل یک... او از اصطلاحات ساده‌ی خدا استفاده می‌کرد، اصطلاحاتی مانند، «تیشه بر ریشه گذارده شده» یا اصطلاح «درخت» یا عبارت «افعی»، نه مانند معلمان مذهبی، نه مانند رهبران و آموزگاران آن دوران، یا مثل یک دکترای الهیات، دکتر چنین و چنان. او این کار را نکرد. او مثل یک پشت کوهی صحبت می‌کرد. او از تیشه و درخت و افعی و چیزهایی شبیه این صحبت می‌کرد؛ از گندم و انبار، و چیزهایی شبیه به این. به گمانم اگر او امروز بود، به او واعظ کنار خیابانی می‌گفتند. به گمانم در آن دوران چیزی شبیه «واعظ کنده‌ای» خطاب می‌شد، کسی که در کنار رود اردن روی یک تنه‌ی درخت ایستاده و موعظه می‌کرد. و... خدا در سادگی، پنهان از حکمت این دنیا.

۳۲۲. حال، بیایید این را ببینیم. عیسی گفت: "تو را شکر می‌گویم ای پدر! که این امور را از حکیمان دنیا مخفی داشتی و بر فرزندان مکشوف ساختی."^{۵۰} می‌بینید؟ خدا در سادگی در مسیح مخفی گشته، خدا در سادگی در یحیی تعمید دهنده مخفی گشته... می‌بینید؟ فقط در سادگی. می‌بینید، او-او یک، او... فکرش را بکنید. خدا در سادگی، خود را از حکمت دنیا پنهان می‌سازد.

۳۲۳. حال، تا یک یا دو دقیقه‌ی دیگر این بحث را به اتمام می‌رسانیم، چون نمی‌خواهم شما را بیش از این نگه دارم.

۳۲۴. نگاه کنید. برای پایان بحث، چند لحظه همین جا مکث کنیم. یک چیز شخصی، به دورانی که در آن زندگی می‌کنیم، فکر کنید. به ایامی که در آن هستیم، فکر کنید. زمانی که خدا در مکان کوچکی که ما در آن ساکن هستیم، پائین می‌آید؛ بیماران را شفا می‌دهد و توانگران و مغروران و دانش‌آموختگان می‌گویند: "ایام معجزات به سر آمده و چیزی به نام شفای الهی وجود ندارد."

^{۵۰} اشاره به انجیل متی باب ۱۱ و انجیل لوقا باب ۱۰

۳۲۵. پیغامی را که همین‌جا، صبح روزی که اینجا را ترک کردم، درمورد داود و جلیات موعظه کردم، به یاد دارید؟

۳۲۶. می‌گفتند: "برادر برانهام! چگونه می‌خواهید با تمام این چیزها با یک دنیای دانش‌آموخته و تحصیل‌کرده روبرو شوید؟"

۳۲۷. گفتم: "تشخیص چگونگی مواجهه با آن کار من نیست. خدا گفت، برو." می‌بینید؟ همین و بس. می‌بینید؟ این کلام اوست. او این را وعده داده است. اکنون زمان آن است.

۳۲۸. جون امسال می‌شود سی سال یا سی‌وسه سال قبل، زمانی که آن فرشته که شما عکسش را آنجا می‌بینید، آن روز، در مذبح، در رودخانه پایین آمد و گفت: "همان‌طور که یحیی تعمید دهنده فرستاده شد." در برابر پنج هزار نفر یا بیشتر... "زمان آن رسیده است که پیغام تو، جهان را تکان خواهد داد."

۳۲۹. اگر آنجا بوده باشید، انتقادات را به یاد دارید. فکر کنم برادر روی اسلاوتر^{۵۱} و برخی از آنها بتوانند آن روز را به یاد بیاورند. یا خانم اسپنسر^{۵۲} یا هرکس که آنجا بود، برخی از قدیمی‌ها که شاید آنها را بشناسید. می‌بینید؟ جورج رایت^{۵۳} یا-یا برخی دیگر. می‌بینید؟ که می‌دانند این چگونه بود. ولی آیا این کار را نکرد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] این کار را کرد.

۳۳۰. و در این بین، زمانی که آن را رد کرده و گفتند: "این فقط یک شفای ذهنی است." خدا برگشت و یک صاریغ را به آنجا فرستاد که به قدرت خدا شفا یافت.

۳۳۱. لایل وود^{۵۴} و بنکس،^{۵۵} وقتی آنجا نشسته بودیم، و حقیقت آشکار شده‌ی خدا را

می‌دانیم. زمانی که، یک ماهی کپور مرده روی آب شناور بود، روز قبل روح‌القدس از آن صحبت کرده و گفته بود که می‌خواهد جلال خویش را به آنها نشان دهد. و آنجا در آن صبح، روح‌القدس در آن قایق پایین آمد، من بلند شدم و به آن ماهی تکلم کردم. آن ماهی که حدود نیم ساعت مرده و روی آب مانده بود، به حیات بازگشت و مانند هر ماهی دیگری شناکنان از آنجا رفت. این چه بود؟ خدا خود را در سادگی پنهان نموده بود.

۳۳۲. خدا قادر است تا از این سنگ‌ها فرزندان برای ابراهیم بسازد. خدا قادر است یک صاریغ را شفا دهد، یا یک ماهی یا هرچیز دیگری. اگر او پیغام خویش را بفرستد و قوم آن را نپذیرند، او قادر است یک صاریغ را بلند کند تا به آن ایمان بیاورد. او هر کاری که بخواهد، می‌تواند انجام دهد.

۳۳۳. چه توییخی برای این جماعت! درحالی که آنها درحال هیاهو و جنجال در این مورد بودند و می‌گفتند: "تو این کار را نکردی و آن کار را نکردی." خدا یک حیوان ساده را فرستاد. می‌بینید؟ چه ملامتی! این چه بود؟ خدا در سادگی. می‌بینید، او عظمت خویش را نشان می‌داد. اوه، خدای من! درحال توییخ مردم این نسل بخاطر بی‌ایمانی ایشان.

۳۳۴. اکنون، آنها همیشه این فکر را دارند که: "این باید به روش خودشان انجام شود. اگر چیزی به نام شفای الهی وجود دارد... مثل آن مرد کاتولیک که به من گفت. این مرد، آن شب در این مورد با من صحبت می‌کرد. از آن باخبر هستید. او به خانواده‌ی آیرز^{۵۶} که من برای دیدن پسرشان به آنجا رفته بودم، می‌گفت: "می‌دانید اگر این عطایی از جانب خدا باشد، باید به کلیسای کاتولیک بیاید و در آنجا داده شود." می‌بینید؟ می‌بینید؟ بله، متدیست‌ها فکر می‌کردند که باید در کلیسای آنها باشد، پنطیکاستی‌ها فکر می‌کردند که باید در کلیسای آنها باشد، ولی این در هیچ‌یک از آنها نیامد.

۳۳۵. این از طریق قوت رستاخیز عیسی مسیح که خود را آشکار نموده است، می‌آید. درست است. قطعاً این‌گونه است. بله، نگذارید این از شما بگذرد. خوب به آن توجه کنید. این را در-در قلب خویش حفظ کنید، یادتان باشد. در آن تعمق کنید.

۳۳۶. باید به روش آنها انجام می‌شد. برای آنها، از فرقه‌ی خودشان. اگر به‌جز این باشد، از خدا نیست. می‌بینید. این فقط یک روانشناسی است، یا از شیر است. این، این یک... این خدا نیست. چون اگر خدا بود، باید از طریق خود آنها می‌آمد، می‌بینید؟ "تفسیری که ما داریم."

۳۳۷. این همان طریقی است که عیسی باید به سمت فریسیان می‌آمد. باید به-به آن طریق می‌بود. می‌بینید؟ اگر آنجا... اگر خدا می‌خواست یک-یک ماشیح بفرستد، آنها این را تفسیر کرده بودند که او باید چگونه باشد. و چون او به طرز متفاوتی آمد، "پس ماشیح نبود. او چیزی نامشروع بود. او بعزلبول بود." ولی این خدا بود که در سادگی مخفی شده بود.

۳۳۸. پیشرو باید یک فرد تحصیل کرده باشد که... خب، بدون شک... هر روز، هر سال وقتی که آنها خادمین خویش را مقدر می‌ساختند و به خدمت میسیونری اعزام می‌کردند، به سمت نوکیشان... هریک فکر می‌کرد: "این همان پیشرو است که باید بیاید." ولی خدا او را از بیابان بلند کرد و بیرون آورد، جایی که اصلاً هیچ مدرسه‌ی مذهبی وجود نداشت. می‌بینید؟ یا چیزهایی مانند آن. خدا خود را در فروتنی و سادگی پنهان ساخته بود.

۳۳۹. ولی اکنون، صبر کنید. در انتها این را می‌گوییم، لیکن رد کردن پیغام ساده‌ی خدا، رد کردن آن، راه ساده‌ی خدا، یعنی نابودی ابدی. حال، ما از اینکه این چقدر ساده است صحبت می‌کنیم و قوم فکر می‌کند که می‌تواند به این بخندند، از آن فرار کنند و فاصله بگیرند. ولی این به معنی جدایی ابدی از خدا است.

۳۴۰. آنهایی که در دوران نوح مردند و به پیغام او گوش نکردند، هلاک شدند. عیسی قبل از قیامت بدانجا رفت و برای آنان که در زنجیر تاریکی گرفتار بودند، موعظه کرد. او به عالم اموات رفت و برای ارواحی که در بند بودند و در شکیبایی دوران نوح توبه نکرده بودند، زمانی که یک پیغام ساده از جانب خدا توسط یک فرستاده موعظه شده بود، موعظه کرد. او رفت. او گفت: "نوح موعظه کرده بود که من آنجا خواهم بود. اکنون اینجا هستم." درست است. می‌بینید؟

۳۴۱. آنهایی که از گوش کردن به پیغام آن نبی، یعنی موسی در صحرا قصور کردند، پیغامی که از جانب خدا دریافت کرده بود، به خوبی توسط یک ستون آتش اثبات شده و باز به آن طریق به سمت خارج از صحرا هدایت شدند، سپس سعی کردند از آن یک تشکیلات بسازند. پس به هلاکت رسیده و در همان صحرا مردند. تک تک آنها به جز دو نفر، یوشع و کالیب.

۳۴۲. و در آنجا، فریسیان آن قدر کور بودند که نمی‌توانستند این را ببینند، پس به عقب نگاه می‌کردند و می‌گفتند: "پدران ما از من خوردند، آنها در بیابان من را خوردند."

۳۴۳. و عیسی گفت: "و همه‌ی آنها مردند." آنها جلال خدا را دیده بودند، آنها در آن نور راه رفته بودند و... آنها در نور گام برداشته بودند. آنها در نور ستون آتش راه رفته بودند. آنها در حضور قوت آن گام برداشته بودند. آنها در راه‌هایی گام برداشته بودند که روح‌القدس برای آنها مهیا ساخته بود. آنها من را که از آسمان می‌بارید، چیزی که خدا مهیا کرده بود، خورده بودند و گمراه شده و مردند. "همه‌ی آنها مردند." اگر آن عبارت را در نظر بگیرید، به معنای جدایی ابدی از حضور خدا است. "آنها همه مرده‌اند." می‌بینید؟

۳۴۴. هرکس که عیسی را رد کرد، مرده است. متوجه منظورم می‌شوید؟ رد کردن سادگی خدا! این فقط یک چیزی نیست که... می‌گویید: "خب، من مرتکب یک اشتباه

شدم." شما این را این‌گونه انجام نمی‌دهید. خدا این‌گونه آن را نمی‌پذیرد. شما به هلاکت ابدی می‌رسید. بهتر است کمی فکر کنیم. حال، این باید قطعاً توسط خدا شناسانده شده باشد. می‌بینید، و بعد، اگر این‌گونه است، این کلام خداست. می‌بینید؟ او، مثل آنانی که موسی را رد کردند، ایلیا را رد کردند، یحیی را رد کردند، عیسیای دوران خودشان را رد کردند.

۳۴۵. حال بگذارید یک چیز کوچک به شما بگویم، امیدوارم که خیلی باعث رنجش نشوم. ولی نگاه کنید. یک روز من دعوت شده بودم به هیوستون، تگزاس^{۵۷} تا برای گرفتن حکم عفو کسی تلاش کنم. چندین نفر را جمع کردم تا یک پیغام را موعظه کنم و مردم آنجا را برای امضای حکم عفو آن دختر و پسر جوان که به دردرس افتاده بودند، ترغیب کنم. او پسرخوانده‌ی آقای آیرز بود. فکر کنم جریانش را در روزنامه خوانده‌اید.

۳۴۶. آقای آیرز کسی است که عکس فرشته‌ی خداوند را که در آنجا می‌بینید، گرفته است. یک فرد کاتولیک و همسری یهودی. او با این دختر یهودی ازدواج کرد، آنها بین خودشان در مورد مسائل مذهبی و این چیزها صحبت نمی‌کردند. و تد کیپرمن^{۵۸} که با آنها در ارتباط کاری بود، استودیوی داگلاس^{۵۹} را داشت.

۳۴۷. وقتی او به آنجا آمد، جایی که آقای بست،^{۶۰} دکتر بست، از کلیسای باپتیست، مشت خود را زیر بینی برادر باسورث^{۶۱} نگه داشته، تکان می‌داد و می‌گفت: "حال، عکس من را در این حالت بگیر." می‌گفت: "می‌خواهم پوست این پیرمرد را بکنم و بعنوان یادبود شفای الهی در اتاق مطالعه‌ام، آویزان کنم."

۳۴۸. قبل از اینکه من به هیوستون بروم، خداوند خدا به من گفت که به آنجا برو، و من به نام خداوند آنجا بودم. همه‌ی شما از مناظرات و چیزهایی که پیش آمد، مطلع هستید. این را در کتاب‌ها و روزنامه‌ها خوانده‌اید. آن شب، فقط سعی می‌کردم که در فروتنی گام بردارم.

۳۴۹. چرا که آنها می‌گفتند: "آنها یک مشت نادان هستند." دکتر بست می‌گفت: "آنها چیزی جز یک مشت نادان نیستند." می‌گفت: "کسی نیست که به شفای الهی و چیزهایی مانند آن ایمان داشته باشد. اینها یک مشت عقب‌افتاده هستند." آنها نمی‌دانند که این خدا در سادگی بود. می‌گفتند: "این مرد حتی یک تحصیلات مدرسه‌ای و دستور زبان نداشته."

۳۵۰. و او مزین به تمام مدارج علمی ممکن بود، تا جایی که فکر می‌کرد می‌تواند در هر صورت برادر باسورث را ساکت کند. ولی وقتی به کلام رسید، او حتی به اندازه‌ی یک دهم برادر باسورث نبود. می‌بینید؟ برادر باسورث می‌دانست که کجا ایستاده است. خیلی از اعضای او در آن مناظره حاضر بودند.

۳۵۱. او به ما اهانت می‌کرد و می‌گفت که ما یک مشت آدم جاهل و نادان هستیم. می‌گفت: "افراد نجیب و فکور به این حتی ایمان هم ندارند."

۳۵۲. برادر باسورث گفت: "یک لحظه." گفت: "چند نفر در این شهر... آن شب حدود سی هزار نفر در بین جماعت حاضر بودند." چند نفر که در این شهر به این کلیسای معروف باپتیست می‌روند، می‌توانند با یک تأیید پزشکی اثبات کنند که از وقتی برادر برانهام در شهر بوده، با قوت خدا شفا یافته‌اند؟ لطفاً سرپا بایستید. "سیصد نفر بلند شدند. "پس این چیست؟" همین بود، خدا داشت خودش را در سادگی پنهان می‌ساخت. سپس او گفت: "برادر..."

۳۵۳. او گفت: "آن شفا دهنده‌ی الهی را بیاورید. می‌خواهم ببینم که او یک نفر را

هیپنوتیزم می‌کند و می‌خواهم آنها را به مدت یک سال، از امروز تحت نظر بگیرم." و تد کبیر...

۳۵۴. و آقای آیرز آنجا بودند، همان کسی که عکس را گرفته بود: "آقای برانهام چیزی نیست به جز یک هیپنوتیزم کننده. من زنی را دیدم که در گلوی خود این گونه گواتر داشت." و می‌گفت: "او زن را هیپنوتیزم کرده. روز بعد با زن صحبت کردم و زن می‌گفت که دیگر گواتر ندارد." می‌گفت: "آن مرد او را هیپنوتیزم کرده بود." آه، او من را مسخره می‌کرد و می‌گفت من باید از شهر بیرون انداخته شوم، و او کسی است که باید این کار را انجام دهد و چیزهایی مثل این. می‌بینید؟ با خطوط بزرگ در صفحه‌ی اول هیوستون کرونیکل^{۶۲} چاپ شده بود.

۳۵۵. من یک کلمه هم نگفتم. من آنجا بودم تا کار پدر خویش را انجام دهم. و این همه چیز بود، ماندن با آن کلام. او مرا به آنجا فرستاده بود و این دیگر مربوط به او بود.

۳۵۶. آن شب وقتی به آنجا قدم گذاشتم، گفتم: "من، من، من شفا دهنده‌ی الهی نیستم. من، من نیستم. اگر کسی این را می‌گوید... " گفتم: "اشتباه می‌کند." و گفتم: "من نمی‌خواهم که شفا دهنده‌ی الهی خوانده شوم." گفتم: "اگر دکتر بست، نجات را در اینجا موعظه می‌کند، خب، پس نمی‌خواهد که نجات دهنده‌ی الهی خوانده شود." و بعد گفتم: "پس من شفای الهی را موعظه می‌کنم و نمی‌خواهم که شفا دهنده خطاب شوم، ولی او می‌گوید که نجات دهنده‌ی الهی نیست. مسلماً نیست، من هم یک شفا دهنده‌ی الهی نیستم. ولی ما از زخم‌های او شفا یافتیم. من به این اشاره می‌کنم." می‌بینید؟

و بعد، او گفت: "این مزخرف است." و همین‌طور قدم می‌زد.

۳۵۷. و گفتم: "ولی اگر این حضور او، این عطای خدا، این فرشته‌ی خداوند، اگر در

این مورد شبهه‌ای هست، خب، این قابل اثبات است." و در همان زمان، او پایین آمد. گفت: "اکنون نیازی به حرف زدن نیست. او الحال بجای من حرف زده است." و از آنجا خارج شدم.

۳۵۸. و به هیوستن رفتم، آن شهر بزرگ، یکی از زیباترین شهرهایی که در کشور هست. وقتی آن روز وارد آن شهر شدم، دیدن آن شهر شرم‌آور بود. خیابان‌ها کثیف بودند. پیشخوان‌های آنجا، درست در خیابان تگزاس، و من به هتل رایس^{۶۳} رفتم جایی که معمولاً ستاره‌های فیلم‌ها اقامت می‌کردند. و به زیرزمین در آنجا رفتم، آن کافه تریا، سقف نیمه‌تمام و گچ روی زمین، کثیفی و رجاست. و یک آشفتگی میان واعظین که هرگز در زندگی خود مانند آن را نه شنیده و نه دیده بودم.

۳۵۹. چرا؟ رد کردن نور یعنی گام برداشتن در تاریکی. آنجا فرزندان‌شان در صف مرگ قرار دارند. درست است. خدا نازل شده بود. زمانی که سادگی نشان داده شده و رد شده بود پایین آمده بود، خدا خود را در سادگی نشان داده بود.

۳۶۰. و در آنجا بود که عکسی را ثبت کردند که تمام دنیا را دربر گرفت. حتی دانشمندان می‌گفتند این تنها وجود ماوراءالطبیعه‌ای است که در تمام تاریخ جهان از آن تصویربرداری شده؛ و اکنون در واشنگتن^{۶۴} نصب شده است. در سالن هنر ادیان. می‌بینید؟ اینهاش، سادگی آشکار شده بود. می‌بینید؟ می‌بینید؟ خدا خود را در سادگی پنهان نموده، سپس خود را آشکار می‌سازد. می‌بینید؟

۳۶۱. حال، او خود را در مرگ مسیح پنهان ساخته بود، لیکن در قیام او خود را آشکار نمود. اوه، خداوند! می‌توانیم... این هیچ پایانی ندارد. می‌توانید همین‌طور بگویید... ولی بفرمایید، می‌بینید.

۳۶۲. رد کردن و خودداری از گفتن اینکه نور خورشید وجود دارد، مانند رفتن به زیرزمین و بستن چشمانتان بر روی نور است. درست است. و یادتان باشد، تنها راهی که می‌توانید اشتباه کنید، این است که نخست راستی را رد کنید. و خودداری نمودن از بازکردن چشمانتان، یعنی زندگی در تاریکی. می‌بینید؟ اگر از نگاه کردن خودداری کنید، چطور می‌خواهید ببینید؟ می‌بینید؟ به چیزهای ساده توجه کنید. این کار کوچکی است که انجام ندهاید، نه کارهای بزرگی که می‌خواهید انجام دهید.

۳۶۳. پس به اینجا نگاه کنید. بگذارید به شما بگویم. در... در انجیل متی ۱۰:۱۱ او گفت: "اگر می‌توانید پذیرید، این همان او است." می‌بینید؟ "این کسی است که پیش از من فرستاده شده بود." این همان سادگی بود.

۳۶۴. یک بار از او پرسیده شده بود: "پس چرا کاتبان می‌گویند که..."

۳۶۵. او، او گفت: "پسر انسان به اورشلیم می‌رود. در آنجا به دست گناهکاران خواهد افتاد. و آنها پسر انسان را خواهند کشت. او خواهد مرد. و در روز سوم دوباره خواهد برخاست." ^{۶۵} گفت: "این رویا را با کسی در میان نگذارید."

۳۶۶. و شاگردان... حال، فکرش را بکنید، شاگردانی که با یحیی تعمید دهنده راه رفته بودند، با او حرف زده بودند و با او در بیابان غذا خورده بودند، گفتند: "چرا معلمین می‌گویند که نخست الیاس باید بیاید؟ تو می‌گویی که قرار است مصلوب شده و قیام کنی. تو ماشیح هستی، بر تخت جلوس کنی، حال، چرا کاتبان... تمام کتب می‌گویند که، کاتبان به وضوح می‌گویند قبل از اینکه مسیح بیاید، نخست الیاس می‌بایست بیاید." ^{۶۶} می‌بینید؟

۳۶۷. او گفت: "او الحال آمده، لکن او را نشناختید." مخاطب او چه کسانی بودند؟ شاگردان.

^{۶۵} اشاره به انجیل متی باب ۲۰ و انجیل مرقس باب ۱۰
^{۶۶} اشاره به انجیل متی باب ۱۷ و انجیل مرقس باب ۹

۳۶۸. اکنون شاید کمی ناراحت شوید، ولی هدف من این نیست. فقط یک یا دو دقیقه. بلکه هدفم این است که مطمئن شوم این را به خوبی درک کرده‌اید. صدای من را می‌شنوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۳۶۹. ببینید! "چرا؟" آن افرادی که با مسیح راه رفته بودند، گفتند: "چرا کتب می‌گویند که ابتدا الیاس باید بیاید؟" و آنان خود شاگردان یحیی بودند و او را نمی‌شناختند. "چرا کتب می‌گویند یا معلمین؟" متوجه منظورم می‌شوید؟ "چرا کتب می‌گویند که الیاس باید نخست بیاید؟" شاگردانی که با او راه رفته بودند. "چرا کتب می‌گویند که نخست باید او قبل از تمام این چیزها بیاید و همه چیز را احیا کند؟" او این کار را برای تعدادی اندک انجام داده بود. و این تمام چیزی بود که انجام شده بود. می‌بینید؟ اینها همه‌ی کسانی بودند که می‌بایست آن را می‌پذیرفتند. آنها کسانی بودند که برای دیدن آن مقدر شده بودند.

۳۷۰. عیسی گفت: "او الحال آمده، لکن او را نشناختید. ولی او همان کاری را که کتب درباره او گفته بودند، انجام داد. او آنها را احیا نمود. همه‌ی شما، که من را پذیرفته و به من ایمان دارید. و دقیقاً کاری را با او کردند که کتب گفته بودند انجام خواهند داد. او اکنون آمده، و شما او را نشناختید."^{۶۷}

۳۷۱. آماده‌اید؟ می‌خواهم کمی شما را شوکه کنم. ربوده شدن هم به همین صورت خواهد بود. بسیار ساده خواهد بود. بدون شک به همین صورت خواهد بود، تا جایی که یکی از این روزها ربوده شدن اتفاق خواهد افتاد و هیچ‌کس چیزی درمورد آن نخواهد دانست. حال، الآن، اکنون بلند نشوید، بلکه یک دقیقه مطالعه کنید. دارم به انتهای بحث می‌رسم. ربوده شدن آن قدر ساده اتفاق خواهد افتاد، تا جایی که داوری برپا خواهد شد و آنها پسر انسان را خواهند دید و خواهند گفت: "آیا نمی‌بایست ابتدا چنین و چنان را

می‌داشتیم؟ و آیا قرار نبود الیاس ابتدا بیاید؟ و آیا قرار نبود ربه‌ده شده شدن ابتدا رخ بدهد؟" ۳۷۲. عیسی خواهد گفت: "این اکنون واقع شده و شما آن را نشناختید." خدا در سادگی. متوجه هستید؟

۳۷۳. حال، این هفته می‌خواهیم به یک تعلیم بسیار عمیق کتاب مقدس پردازیم. اکنون، توجه کنید، ربه‌ده شدن، تعداد کمی وارد عروس خواهند شد! این...

۳۷۴. اکنون. می‌بینید که معلمین چگونه به آن می‌پردازند؟ آنها نمودار دارند، نشان می‌دهند که مثلاً ده میلیون نفر به آنجا وارد خواهند شد، اگر واعظ متدیست باشد، تمام متدیست‌ها، اگر پنطیکاستی باشد، تمام پنطیکاستی‌ها در آنجا خواهند بود. هرگز این گونه نخواهد بود.

۳۷۵. این گونه که شاید از تمام جفرسونویل^{۶۸} یک نفر باشد که بعنوان گمشده تلقی خواهد شد. آنها خواهند گفت: "خب، تو هرگز..." سایر آنها متوجه نخواهند شد. یک نفر از جورجیا ربه‌ده خواهد شد. می‌بینید؟ و شاید یک نفر از آفریقا. و این طور بگویم که شاید پانصد نفر باشند که زنده بوده و تبدیل خواهند شد، حال، این بدن کلیسا نیست، این عروس است. این کلیسا نیست، عروس است. می‌بینید؟

۳۷۶. کلیسا با هزاران نفر به بالا برده خواهد شد، ولی این در رستاخیز بعدی خواهد بود. "آنها به مدت هزار سال زنده نبودند." ۶۹ می‌بینید؟

۳۷۷. ولی در عروس، اگر در همین لحظه پانصد نفر زمین را ترک کنند، جهان هیچ چیز در این مورد نخواهد دانست. عیسی گفت: "از دو نفر که بر روی یک تخت باشند، یکی را برخواهم داشت و دیگری باقی می‌ماند." این در زمان شب است و در سمت دیگر زمین... "از دو نفر که در مزرعه باشند، یکی را برخواهم داشت و دیگری می‌ماند. و

^{۶۸} Jeffersonville شهر محل خیمه‌ی برادر برانهام در کالیفرنیا
^{۶۹} Georgia

چنان که در دوران نوح بود. در روز آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود.^{۷۰}

۳۷۸. فکر کنید! همه چیز تا حد ممکن به همان صورت معمولی اتفاق خواهد افتاد. یک پیغام به ظاهر متعصبانه پیش می‌رود، و اولین چیزی که... می‌دانید، "این خادم یک جایی رفته است، او هرگز باز نمی‌گردد. شاید برای شکار به جنگل رفته باشد. او دیگر هرگز برنگشت. و این دوست ما جایی رفته است. می‌دانید چه اتفاقی افتاده است؟ به گمانم آن-آن دختر جوان، احتمالاً یک جایی رفته شده است. می‌دانید، یک نفر آن دختر جوان را ربوده، به او تجاوز کرده و او را به داخل رودخانه انداخته است. کسی همراه او نبوده است." نیمی از آن... نود و نه از... می‌شود گفت شاید از هر صد میلیون نفر، یک نفر این را خواهد دانست. می‌بینید؟ مگر اینکه یک نفر که با او آشنا بوده بگوید: "آن دختر گم شده است. چرا؟ من نمی‌توانم درک کنم. او هرگز این‌گونه اینجا را ترک نمی‌کرد." نه.

۳۷۹. و زمانی که می‌گویند: "قبرها گشوده خواهد شد." قبرها چگونه باز خواهد شد؟ زمانی که... وقت نداریم آن‌طور که می‌خواستم به این پردازیم، مجبورم به این پردازم تا سادگی خدا را به شما نشان دهم. آن کلسیم، پتاسیم و همه چیزهای دیگر... وقتی-وقتی تمام مواد و اجزای تشکیل دهنده که در شماست و تنها به اندازه‌ی یک قاشق است، درست است و کاری که می‌کند این است که باز به روح و حیات باز می‌گردد. خدا فقط سخن می‌گوید و رفته شدن اتفاق خواهد افتاد. این بدن به آنجا نمی‌رود. این‌گونه نیست که فرشتگان پایین آمده، قبرها را کنار زده و این جنازه‌ی مرده را بیرون بکشند. این چیست؟ این از ابتدا هم در گناه مولود شده بود. ولی یک بدن جدید به شباهت این ساخته شده است. می‌دانید؟ اگر این فانی را داشته باشیم، دوباره خواهیم مرد. می‌بینید؟ هیچ کس... می‌گوید: "قبرها گشوده شده و مردگان از آن خارج می‌شوند." این ممکن

^{۷۰} اشاره به انجیل لوقا باب ۱۷

است درست باشد، ولی باز شدن آن هم به آن معنایی که شما می‌گویید، نیست. می‌بینید؟ درست است. می‌بینید؟ آن‌گونه نخواهد بود.

۳۸۰. این یک راز خواهد بود، چون خدا گفت او «مثل دزد در نیمه‌شب» می‌آید. او الحال این را به ما گفته است، ربوده شدن.

۳۸۱. و سپس داوری حادث خواهد شد، گناه، بلایا، امراض و همه‌ی این چیزها. مردم زاری کنان به دنبال مرگ خواهند بود تا آنها را از داوری دور کند. "خداوند! چرا این داوری بر ما واقع شده، درحالی که گفته بودی ابتدا ربوده شدن خواهد بود؟"

۳۸۲. او خواهد گفت: "این الحال واقع شده، ولی شما آن را نشناختید." می‌بینید؟ خدا خود را در سادگی پنهان می‌نماید. اوه، خدای من! بسیار خب. "همه‌ی اینها، همه‌ی اینها واقع شده و شما آن را نشناختید."

۳۸۳. چرا ایمانداران به نشانه‌های ساده‌ی آمدن او ایمان ندارند؟

۳۸۴. آنها در انتظار همه‌ی این چیزها که در کتب از آن صحبت شده، هستند. و-و پایین رفتن ماه که در وسط... یا خورشید در وسط روز، و تمام انواع این چیزها که قرار است اتفاق بیفتد. اوه، اگر ما فقط یک... یادداشت‌هایی را در این مورد اینجا دارم. می‌بینید؟ تا نشان دهم که آن امور چگونه هستند. و در طول این هفته به هر صورت در بازگشایی مهرها بدان خواهیم پرداخت. می‌بینید. می‌بینید؟ اینهاش، درست جایی که الحال گذشته و شما از آن خبر نداشتید. اگر فرشته‌ی خدا این مهرها را برای ما باز کند، می‌بینید که این‌گونه است. یادتان باشد، این با آن هفت رعد اسرارآمیز، مهر شده است. می‌بینید؟

۳۸۵. حالا چه؟ چرا، چرا قوم نمی‌تواند به سادگی یک مشت مردم فروتن و صدای نشانه‌های خدا ایمان بیاورد؟ می‌بینید؟ چرا نمی‌توانند به این ایمان بیاورند؟ درست به همان گونه‌ای که همیشه بوده است، کلام راستین خدا آشکار شده. آنها بیش از اندازه

باهوش و تحصیل کرده هستند که بخواهند به شکل ساده‌ی کلام مکتوب ایمان بیاورند. می‌خواهند تفسیر خودشان را بر این بیفزایند. "این بدان معنی نیست. مفهومش این نیست." می‌بینید؟ این بدان معنی هست.

۳۸۶. گوش کنید. می‌خواهم اکنون این را سریع بگویم. حتی رویاهایی که خدا در اینجا و این مکان می‌دهد، دچار سوءتعبیر می‌شود. به همین دلیل است که همیشه می‌شنوید که در نوارها می‌گویم: "آنچه در نوار گفته می‌شود را بگویید. چیزی را بگویید که رویاها می‌گویند." حال، اگر کاملاً هوشیار باشید، چیزهایی را خواهید دید. می‌بینید؟ امیدوارم مجبور نشوم تا این را در دست بگیرم و به شما نشان دهم. می‌بینید؟ می‌بینید؟ شما... این اینجاست. ما در انتها هستیم. بله، آقا! نوابغ و علم از این باز می‌مانند. رویاهای ساده که به این سادگی مکتوف می‌شوند، تا جایی که تنها از بالای سر قوم عبور می‌کند. می‌بینید؟

۳۸۷. چون من رویایی را دیدم و همه چیز را درباره‌ی اینکه برای شکار به آنجا می‌روم، گفتم و می‌دانید که این باعث لغزش برخی افراد شد. خدا آن را برای همان هدف در آنجا انجام داد، بازگشت و آن را تفسیر نمود، و مرگ مادر من و چیزهایی مانند آن را نشان داد. این را قبل از وقوع گفت و درست به همان طریقی که او گفته بود، اتفاق افتاد. می‌بینید؟

۳۸۸. و باز، یحیی آمده، اعتراف کرده و گفت: "من ماشیح نیستم، من صدای ندا کننده‌ای در بیابان هستم."^{۷۱}

۳۸۹. و سپس همان شاگردان گفتند: "چرا؟ چرا کاتبان می‌گویند... چرا کاتبان می‌گویند که باید الیاس نخست بیاید؟" می‌بینید؟ سادگی خدا درست فراتر از درک مردم پیش می‌رود.

^{۷۱} اشاره به انجیل متی باب ۳، انجیل مرقس باب ۱ و انجیل لوقا باب ۲

۳۹۰. بگذارید چند دقیقه به کمک خدا به این پردازیم و بعد جلسه را به اتمام برسانیم. به یاری خدا، به اتمام خواهیم رساند. نگاه کنید، حال این را باز کنیم. می‌دانید؟ پس، عذر می‌خواهم که مدام می‌گویم که به انتها رسیده‌ایم و تمام نمی‌کنم. می‌بینید؟ عذر می‌خواهم که شما را اینجا نگه می‌دارم. ولی چند ساعت دیگر، برمی‌گردیم. یک قطره جوهر ساده را در نظر بگیریم.

۳۹۱. هر چیزی برای یک هدفی است. شما امروز صبح برای یک هدفی اینجا جمع شده‌اید. چارلی! ^{۷۲} من در منزل تو غذا می‌خورم؛ نلی! ^{۷۳} تو برای یک هدفی برای من غذا درست می‌کنی. حال، همه‌ی اینها برای یک هدفی است. این کلیسا برای یک هدفی برپا شده است. هیچ چیز نیست که بدون هدف و دلیل باشد.

۳۹۲. حال پردازیم به آن قطره‌ی جوهر... صدای من را می‌شنوید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] یک قطره جوهر را بردارید و به آن نگاه کنید. این چیست؟ یک قطره جوهر. از کجا آمده است؟ بسیار خب. اکنون همین قطره‌ی جوهر را در نظر بگیرید. فرض کنیم که مثلاً رنگ این جوهر مشک‌ی است. حال، این جوهر برای یک هدف و برنامه‌ای است. این جوهر می‌تواند حکم عفو و آزادی من از یک بازداشتگاه را بنویسد. می‌تواند حکم آزادی من از یک سلول مرگ را بنویسد. درست است؟ می‌تواند یوحنا ۱۶:۳ را بنویسد و ایمان به آن می‌تواند من را نجات بدهد. درست است؟ ["آمین!"] یا اینکه می‌تواند حکم مرگ من را امضاء کند. می‌بینید؟ می‌تواند من را در محضر دادرسی محکوم کند. این برای یک هدفی است. ["آمین!"]

۳۹۳. خب، به این قطره جوهر نگاه کنیم و ببینیم که از کجا آمده است. حال، این جوهر است. حاصل یک فعل و انفعال و ترکیب شیمیایی که تبدیل به جوهر شده و رنگ آن هم سیاه است. آن را بریزید روی لباستان، باعث ایجاد یک لکه می‌شود.

۳۹۴. ولی ما چیزی درست کرده‌ایم، به نام سفیدکننده. شما خانم‌ها از این سفیدکننده‌ها استفاده می‌کنید. حال، من یک قطره از این جوهر را برمی‌دارم و در یک تشت حاوی این سفیدکننده می‌ریزم. حالا، چه اتفاقی برای آن قطره جوهر افتاد؟ می‌بینید؟ چرا؟ این سفیدکننده اختراع شده و از مواد شیمیایی ساخته شده تا آن رنگ را چنان تجزیه کند که دیگر نتوانید آن را ببینید. حال، بخشی از آن محلول سفیدکننده از آب تشکیل شده است.

۳۹۵. آب از ترکیب H_2O یعنی هیدروژن و اکسیژن تشکیل شده است. هم هیدروژن و هم اکسیژن خطرناک و قابل انفجار هستند. و، پس، هیدروژن و اکسیژن گاز هستند. این چیزی است که هستند. درست است. گاز شیمیایی، فقط گاز شیمیایی. حال، حال اینها را که در کنار هم قرار دهید به آب می‌رسید؛ ولی اگر آن را بشکنید، باز هم هیدروژن و اکسیژن دارید. همین‌طور به عقب برگردید.

۳۹۶. حال، پرداختن به این... حال، نمی‌توانم. شاید شیمی‌دانانی در اینجا حاضر باشند و من-من می‌خواهم این را بگویم چون شاید شیمی‌دانان در حال گوش کردن به این حرف‌ها باشند. من فرمول را بلد نیستم، ولی می‌خواهم به طریق فروتنانه‌ی خودم آن را توضیح دهم. مطمئنم که خدا خود را در آن مکشوف خواهد ساخت.

۳۹۷. ببینید، من آن قطره جوهر را داخل آن سفیدکننده می‌ریزم. چه اتفاقی می‌افتد؟ آن لکه‌ی سیاه بلافاصله از بین می‌رود. اگر هم بخواهید دیگر قادر به پیدا کردن آن نخواهید بود. از بین رفته است. دیگر آن را نخواهید دید. چه اتفاقی افتاده است؟ حال، هیچ اثری از آن نمی‌بینید. نمی‌بینید. چرا نمی‌بینید؟ چون تجزیه شده است.

۳۹۸. حال، ممکن است علم بگوید: "به حالت اسیدی خود بازگشته است."

۳۹۹. آن اسید از کجا آمده است؟ می‌بینید؟ خب، شما می‌گویید: "از چیزهای مشخصی تشکیل شده است." بسیار خب. برای مثال، مثل بخار، بخار از مولکول تشکیل شده

است. آن مولکول از کجا آمده است؟ "از اتم." آن اتم از کجا آمده است؟ "از الکترون." الکترون‌ها از کجا آمده‌اند؟ "پرتوهای کیهانی." می‌بینید؟ اکنون از یافته‌های شیمی دانان عقب‌تر رفته‌اید. اگر یک ماده یا مخلوق وجود دارد، باید یک خالق داشته باشد.

۴۰۰. پس شما تصادفی اینجا ننشسته‌اید. برحسب شانس و اتفاق نیست که من تا ساعت دوازده و نیم و یا ساعت یک صحبت می‌کنم. "خداوند قدم‌های عادلان را استوار می‌سازد."^{۷۴} دلیلی برای آن وجود دارد. برای ایمان شما دلیلی وجود دارد. برای ایمان نداشتن شما هم دلیلی وجود دارد، درست مانند آن-آن قطره‌ی جوهر.

۴۰۱. حال، این را بیشتر بشکافیم. اکنون اولین چیز، بعد از این برمی‌گردیم... تا سطح مولکول به عقب برمی‌گردیم. حال، مثلاً می‌گویم مولکول شماره‌ی ۱ بعلاوه‌ی شماره‌ی ۹، بعلاوه‌ی شماره‌ی ۱۲. حال، اگر ۱۱ بود باید قرمز می‌شد، باید شماره‌ی ۱۲ می‌بود تا سیاه بشود.

۴۰۲. سپس آن را همین‌گونه به عقب برمی‌گردانیم. این اتم 9^6 ، ضربدر 4^3+ با اتم می‌شود اتم 16^{11} . اگر 16^{12} بود، شاید رنگ آن بنفش می‌شد. می‌بینید؟ پس همین‌طور آن را می‌شکافید.

۴۰۳. این نشان می‌دهد که از ابتدا یک چیزی در آن فراسو وجود داشت. این عقل سلیم است. این یک مخلوق است، پس باید یک خالق داشته باشد. باید از جانب یک خالق آمده باشد، و آن وقت، مقدر شده و در جاهای مختلف خود قرار گرفته است. حال، علم نمی‌تواند اتم B16 را ضربدر ۱۲، ضربدر ۱۴، و ضربدر هرچه که باشد، این‌گونه انجام دهد تا آن را بسازد. خداست که باید آن را انجام دهد.

۴۰۴. و بعد به جایی می‌رسد که اتم‌ها تشکیل می‌شوند، آن وقت علم می‌تواند بدان

بپردازد، سپس می‌رسد به مولکول، آن وقت آنها قادرند اندکی بهتر ببینند. سپس می‌رسد به چیزی دیگر، و اولین چیز، سپس به اجزای شیمیایی می‌رسد و آن وقت است که آن را با هم مخلوط می‌کنند.

۴۰۵. حال، وقتی یک انسان، قبل از اینکه گناه کند. در حال پایان دادن به جلسه هستیم، خوب دقت کنید. وقتی انسان گناه کرد، خود را از خدا جدا کرد و قدم به یک شکاف و پرتگاه عمیق گذاشت و خود را در این سو به مرگ سپرد. او رفت، راه برگشتی نیست. دقیقاً. راه برگشتی نیست. ولی وقتی این کار را کرد، خدا یک جایگزین را پذیرفت، یعنی یک بره، یک بز، یک گوسفند یا-یا چیزی شبیه آن، بخاطر آن خون؛ که هابیل از آدم گرفته بود و از آن سوی دیگر سخن می‌گفت.

۴۰۶. در آن سو، او یک فرزند خداست، اَعقاب خدا. او وارث زمین است. او می‌تواند طبیعت را کنترل کند. او می‌تواند بگوید و بوجود بیاید. چراکه او خود یک خالق است. او از اَعقاب خداست.

۴۰۷. اما وقتی عبور کرد، خود را از پسر خویش جدا ساخت. او یک گناهکار است، او زیر دست و تحت فرمان شیطان است.

۴۰۸. پس خدا یک قربانی گرفت، یک خون، ولی خون گاوها و بزها گناه را از میان نمی‌برد، این فقط باعث پوشش گناه می‌شد. اگر یک لک قرمز روی دستم داشته باشم و آن را با رنگ سفید بپوشانم، آن نقطه‌ی قرمز هنوز در آنجا وجود دارد. می‌بینید، هنوز آنجاست.

۴۰۹. ولی خدا از آسمان یک سفیدکننده و یک پاک‌کننده برای گناه فرستاد. این خون پسر خود او بود. که وقتی گناهان اعتراف شده‌ی ما در این پاک‌کننده‌ی خدا می‌ریزد، دیگر نمی‌توانید آن را پیدا کنید! رنگ این گناه توسط شافی و میانجی ما در زمان به عقب می‌رود و بر مدعی ما، یعنی شیطان تا روز داوری قرار می‌گیرد.

۴۱۰. چه اتفاقی برای پسر می‌افتد؟ او دوباره وارد یک رابطه‌ی عالی و کامل با پدر می‌شود، در آن سوی شکاف می‌ایستد، بدون یادآوری گناهی بر علیه او هیچ لکه‌ای در هیچ‌جای دیگر دیده نخواهد شد. او آزاد است. هلولیاه! درست همان‌گونه که آن رنگ‌دانه یا جوهر دیگر نمی‌تواند جوهر باشد، چون از هم شکافته شده و به ابتدا بازگشته است تا... و زمانی که گناه اعتراف شده، اعتراف شده باشد و به داخل... یک مرد و یا زنی که در خون عیسی مسیح غوطه‌ور شده باشد، این خون تمام علائم را از میان می‌برد. و تمام مولکول‌های گناه به شیر بر گشته و تا روز داوری که سرنوشت ابدی او یعنی افکنده شدن در دریاچه‌ی آتش است، بر او می‌ماند. و آن شکاف برداشته شده و دیگر هرگز به یاد آورده نخواهد شد. و انسان مانند پسر خدا عادل شمرده شده خواهد بود. سادگی!

۴۱۱. موسی، زیر پوشش خون گاوها و بزها، با اعترافش در کلام خدا بود! خدا می‌توانست آن مرد ساده را بگیرد و کلام خویش را در دهان او بگذارد. او اثبات کرده بود که خادم یهوه است، چون می‌توانست آنجا برود و یهوه از طریق رویاها با او صحبت می‌کرد. او آمد، دستان خود را به سوی مشرق گشود.

۴۱۲. و اکنون، به یاد داشته باشید، خدا با او تکلم کرده بود، این افکار خدا بود. خدا از انسان استفاده می‌کند، خدا با او صحبت می‌کرد. درست است. خدا گفت: "برو و عصای در دست خود را به جانب شرق بلند کن و بگو پشه‌ها!"^{۷۵}

۴۱۳. و موسی، زیر پوشش خون آن بز یا گوسفند، آنجا رفت و آن چوب را برداشت، به جانب شرق رفت: "**خداوند چنین می‌گوید**، پشه‌ها پدید آیند!" هنوز هیچ پشه‌ای ندیده بود. به عقب برگشت. اکنون گفته شده بود. این یک فکر بود و اکنون گفته شده بود و بیان شده بود. پس این کلام خداست. از لبان یک انسان جاری شده بود. مردی ساده که تحت پوشش خون گاو و یا بز بود.

۴۱۴. می‌دانید، اول یک پشه‌ی سبز شروع به پرواز کرد. نکته‌ی بعدی می‌دانید، تعداد آنها بی‌شمار شد. به ازای هر وزش باد بیش از دو کیلو پشه بود. این چه بود؟ این کلام گفته شده‌ی خدا از طریق موسی بود، خالق. چون زیر پوشش خون او در حضور خدا ایستاده بود و کلامش کلام خود او نبود.

۴۱۵. "اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلید که برای شما خواهد شد."^{۷۶} کلیسا کجا ایستاده است؟

۴۱۶. "وزغ‌ها پدید آیند!" و تا آن زمان هیچ وزغی در کشور وجود نداشت. در کمتر از یک ساعت همه جا را به ارتفاع سه متر فراگرفته بودند. این خدا بود، خالق، که خود را در یک انسان ساده پنهان ساخته بود.

۴۱۷. می‌خواهم سؤالی از شما پرسم. اگر خون گاو و بز بعنوان سفیدکننده استفاده می‌شود، که می‌تواند تنها یک پوشش باشد، می‌تواند انسان را در موقعیتی قرار بدهد که کلام آفریننده‌ی خدا را به زبان بیاورد و پشه‌ها را پدید آورد، چرا باید خون پاک‌کننده‌ی عیسای مسیح که می‌تواند بگوید و یک سنجاب یا چیزی دیگر بوجود آیند، باعث لغزش شما بشود؟

۴۱۸. این کار را نکنید. بخاطر سادگی، لغزش نخورید. ایمان داشته باشید که او هنوز خداست. اوه، خدای من! آمرزش گناهان! چقدر آرزو داشتم که می‌توانستم...

۴۱۹. سپس، مرقس باب ۱۱ آیه‌ی ۲۲: "اگر به این کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شود و در دل خود شک نداشته باشید، بلکه یقین داشته باشید که آنچه می‌گویند می‌شود، هر آنچه گویند به شما عطا می‌شود."

۴۲۰. خدای من! سه یا چهار صفحه از یادداشت‌ها باقی مانده که باید از آن صرف نظر کنیم.

مشکرم.

۴۲۱. خدا خود را در سادگی پنهان می‌کند. نمی‌بینید؟ یک جای کار ایراد دارد. یک جای کار ایراد دارد. وقتی خدا چیزی را اعلام می‌کند، نمی‌تواند دروغ بگوید. او یک وعده داده است. می‌بینید؟ او خود را در سادگی پنهان می‌کند. این بسیار ساده است!

۴۲۲. تحصیل کرده‌ها و دانشمندان می‌گویند: "آه، این، این تله‌پاتی است." یا یک چیز دیگر. می‌دانید که این یک...

۴۲۳. خدا می‌تواند در زمان حرکت کند و به شما بگوید که در گذشته چه بوده‌اید و دقیقاً چه اتفاقی افتاده است، به شما بگوید که امروز دقیقاً چه هستید و یا اینکه چه واقع خواهد شد. این هنوز بخاطر پاک‌کنندگی عیسی مسیح است که می‌تواند یک گناهکار را بگیرد تا او را پاک سازد و او در حضور خدا بایستد.

۴۲۴. "اگر در من بمانید و کلام من در شما، هر آنچه می‌خواهید بطلبید که به شما عطا خواهد شد. هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد."

۴۲۵. "چطور مرا محکوم می‌کنید؟ آیا شریعت خود شما نمی‌گوید آنانی که کلام خدا بدیشان نازل می‌شد، یعنی انبیا را خدایان می‌خواندند. پس چطور مرا محکوم می‌کنید چون می‌گویم پسر خدا هستم؟" ^{۷۷} آنها از دیدن آن قاصر بودند.

۴۲۶. حال کلیسا، در پیغام‌هایی که از امشب خواهیم داشت، از دیدن و شناختن آن قاصر نباشید. می‌بینید؟ ایامی را که در آن هستیم، بشناسید و یادتان باشد خون عیسی مسیح گناه را از شما دور کرد، تا جایی که خدا حتی دیگر آن را به یاد نمی‌آورد. او تمام لکه‌ها را برداشت.

گناه لکه‌ی خونی به جا گذاشته بود
او آن را چون برف سفید ساخت
پس در پیشگاه تخت
در تکامل با او ایستادم

۴۲۷. اوه، خدای من! چطور می‌توانم کامل باشم؟ چطور می‌توانم کامل باشم؟ زیرا خون، نه من، بلکه آن خون بین من و خداست. من این را پذیرفته‌ام. و او این را... من گناهکار هستم، ولی او خداست. بلکه آن خون بین من و او می‌ایستد، از بین بردن گناه، پس خدا مرا به سفیدی همان آبی می‌بیند که در-در سفیدکننده است. گناه من از میان رفته است. دیگر حتی به او نزدیک هم نمی‌شود، چون یک قربانی آنجاست.

۴۲۸. ایمان ما برای باور کلام ساده‌ی خدا کجاست؟ تنها آنچه خدا گفته است، او را در کلامش بپذیرید. خدا اکنون خود را در سادگی در یک گروه ساده و متواضع پنهان می‌سازد، ولی یکی از این روزها، خود را آشکار خواهد ساخت، چنان‌که همیشه، در گذشته نیز این کار را کرده است. آیا او را دوست دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

دوستش دارم، دوستش دارم
چونکه نخست او مرا دوست داشت
و بهای نجاتم را پرداخت
بر صلیب جلجتا

۴۲۹. دوستش دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] خدای من! آیا او عالی نیست؟ ["آمین!"] امیدوارم و دعای من این است تا پیغام، آنچه را که هدفش بوده است به ثمر بیاورد، تا شما را به جایی برساند که به دنبال چیزهای پرزرق و برق نباشید، یا چند... وقتی خدا را در عظمت می‌بینید، ببینید که چقدر فروتن است و بعد خدا را خواهید دید. به دنبال او نگردید...

۴۳۰. زمانی که الیشع به آن غار وارد شد، دود به حرکت در آمد، خون، رعدوبرق و تمام این چیزها. می‌بینید، با تمام این احساسات که داشتیم، خون بر روی دستان و صورت، و تمام آن احساسات. این هرگز نبی را مضطرب نساخت. او آنجا دراز کشید، تا زمانی که یک صدای آرام را شنید. (این چه بود؟) کلام. سپس صورت خود را پوشاند و از آنجا خارج شد. می‌بینید، این همان بود.

۴۳۱. دوستان! یادتان باشد، نگاهتان به چیزهای بزرگ و عظیم نباشد... می‌گویید: "خدا، او از چیزهای بزرگ صحبت می‌کند. زمانی می‌رسد که / این، آن یا چیزی دیگر خواهد بود یا آن چیزهای عظیم دیگر." امیدوارم متوجه شوید که درباره‌ی چه صحبت می‌کنم. می‌فهمید؟ "چیزهای عظیم و بزرگ." می‌بینید! "و زمانی که / این واقع شود، بزرگ خواهد بود، بزرگ مثل / این." و آنقدر فروتن خواهد بود که در تمام امور غافل شده و به راه خود ادامه می‌دهید.

۴۳۲. و این آنقدر فروتنانه خواهد بود که کاملاً! از آن غافل خواهید شد و همین‌طور ادامه خواهید داد. به عقب برمی‌گردید و می‌گویید: "خب، آن هرگز نیامد تا..." می‌بینید؟ درست از روی سر شما گذشت و شما هرگز متوجه آن نشدید. فقط... می‌بینید، خیلی ساده است. متوجه شدید؟ خدا در سادگی کار می‌کند تا عظمت خویش را آشکار نماید. چه چیزی او را عظیم می‌سازد؟ چون می‌تواند خود را ساده سازد.

۴۳۳. یک انسان بزرگ و عظیم نمی‌تواند خود را فروتن و ساده بسازد؛ او باید یک فرد بزرگ و برجسته باشد. می‌بینید؟ ولی او هنوز خیلی بزرگ نیست. وقتی بزرگ می‌شود، / این‌گونه پایین می‌آید. می‌دانید؟ پس می‌تواند خود را فروتن سازد.

۴۳۴. مانند چیزی که آن مقدس پیر در شیکاگو^{۷۸} می‌گفت: "آن فرد با تمام تحصیلات و این چیزها به آن بالا رفت و با سری پایین و شکست‌خورده پایین آمد." او می‌گفت:

^{۷۸} Chicago مرکز ایالت ایلینوی در شمال آمریکا

"اگر بالا رفتنش هم مانند پایین آمدنش بود، آن وقت پایین آمدنش مانند بالا رفتنش می شد." "خب، این درست است. می بینید؟"

۴۳۵. خودتان را فروتن سازید. فروتن باشید. سعی نکنید ویژه و خاص باشید. عیسی را دوست داشته باشید. می بینید؟ بگویید: "خداوندا! اگر-اگر مگری در قلب من هست، اگر ایرادی در من وجود دارد، ای پدر! نمی خواهم آن گونه باشم. آن را از من بردار. نمی خواهم این گونه باشم." "اوه، خداوندا! می خواهم در آن روز یکی از آنها محسوب شوم و می دانم که به آن روز نزدیک می شویم."

۴۳۶. اگر خدا آنها را برایمان باز کند، شاهد شروع مهرها خواهید بود. و به یاد داشته باشید، تنها اوست که می تواند این کار را بکند. ما وابسته به او هستیم. خدا به شما برکت بدهد.

۴۳۷. حال، به گمانم شبان ما چند کلامی را برای شما داشته باشند، یعنی قبل از اینکه امروز بعدازظهر دوباره یکدیگر را ملاقات کنیم. جلسه در، جلسه ی پرستشی در-در ساعت شش و نیم است، شبان؟ [برادر نوئل می گوید: "ساعت شش و سی دقیقه شروع می شود." "بسیار خب، شش و نیم، و این... ["درها ساعت شش باز می شوند." "درها ساعت شش باز می شوند و جلسه ی پرستش هم ساعت شش و نیم آغاز می شود."

۴۳۸. اگر خدا بخواهد امشب درباره ی کتاب مختوم به هفت مهر صحبت خواهم کرد. بعد دوشنبه شب درمورد «سوار اسب سفید»، سه شنبه شب «سوار اسب سیاه»، چهارشنبه شب «اسب خاکستری»، «اسب زرد»، و سپس «اسب قرمز»، بعد به چهارمین، پنجمین، ششمین و بعد یکشنبه شب... صبح یکشنبه ی آینده شاید یک جلسه ی شفا داشته باشیم. نمی دانم.

۴۳۹. حال، یادتان باشد. ما خودمان را برای کلیسا و خدمت به خدا تقدیم کردیم.

خدا به شما برکت بدهد.

۴۴۰. من-من یک ساعت تأخیر دارم. ممکن است مرا ببخشید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] نمی‌خواهم این کار را بکنم، ولی فقط این هفته را با شما هستم و مجبورم که دوباره شما را ترک کنم و نمی‌دانم به کجا خواهم رفت؛ هر جا که خدا هدایت کند. من-من می‌خواهم هر دقیقه‌ای که می‌توانم را صرف کنم. چون می‌خواهم ابدیت را با شما صرف کنم.

خدا به شما برکت بدهد. حال، برادر نویل!

فکر کردن به اینکه خدا چگونه چنین کاری را انجام می‌دهد، کمی عجیب است. خدا خود را در چیزی پنهان می‌کند که آن قدر ساده است که باعث می‌شود حکیمان و خردمندان میلیون‌ها کیلومتر از آن فاصله بگیرند؛ سپس در آن، به همان نقطه برمی‌گردد. چیزی ساده در سادگی روش عملکرد او و سپس مکشوف شدن دوباره‌ی آن به همان صورت. به گمانم این موضوعی را ایجاد نمود که باید قبل از پرداختن به تعلیم عظیم هفت مهر به آن پردازیم. خیلی‌ها به دلیل راهی که او خود را مکشوف می‌سازد، از شناخت او باز می‌مانند.

William Marrion Branham

**God Hiding Himself in Simplicity,
Then Revealing Himself in the Same**

Jefersonville, Indiana

63-0317M